



گزارش نامه داخلی  
دفتر ترجمه و نشر عالی بقدرد  
حضرت آیت الله العظمی صانعی (مد ظله العالی)

آذر و دی ماه ۱۳۹۰ - محرم ۱۴۳۳ - نوامبر ۲۰۱۱  
سال سوم / شماره ۲۱ و ۲۲ / ۳۲ صفحه  
www.saanei.org & istifta@saanei.org

اندیشه:

## فلسفه دعاهاى قرآنى

آیت الله العظمی صانعی

۲

گفتگو:

## علامه طباطبائی، آزاداندیشی و استبداد

سروش محلاتی

۱۳

گزارش:

## دموکراسی میراث بشری

محسن رهامی

۱۶

گفتگو:

## بحث ارتداد ارتباطی به تغییر عقیده ندارد

احمد قابل

۱۶

قال علی (ع) صبر ثلاثه: الصبر علی المصیبه، والصبر علی الطاعة، والصبر عن المعصية؛  
علی (ع) فرمود: صبر سه قسم است: صبر در موقع مصیبت، و صبر در طاعت، و صبر در موقع معصیت.  
بحار، ج ۷۱، ص ۷۲.

مقاله وارده:

# مباد دل به این گیتی خدار بست!

اشاره:

مقاله وارده، به قلم یکی از دوستان ارجمند مرجعیت شیعه است که برای نشریه صفر ارسال کرده است. وی با قلمی جذاب و خواندنی به طرح سه حکایت پرداخته و معتقد است که باید در این دوران، مردم را با پیش از پیش با شخصیت و منش زعما و فقهای بزرگ شیعه آشنا ساخت. نویسنده فرهیخته در این یادداشت بلند، بسیاری از مطالب روز را نیز طرح کرده بود که با مشی نشریه همخوانی نداشت، لذا با کوتاه شدن و اندکی ویرایش به دست چاپ سپرده شد که باهم آن را بی می گیریم: در حکایت وصف بزرگان و فقها، مخصوصا مجتهدان و فقیهان مبارز، حرفها زده شده و گفتارها طرح گردیده است، اما همه ی این حکایتها زمانی رخ داده است که صدا و فریاد و نگاه فقها و ره پویان حق در میان توده های مسلمان و حتی غیر مسلمان نافذ بوده، ولی به این نکته باید اشارت داشت که آنها در همان ایام نیز تنها بوده اند و تنها زیست کرده اند و هیچگاه کسی را قدرت درک و فهم و دست یابی به مقام بلند آنها را نبوده است، و لذا گاهی در همین تنهایی و گاه انسداد سیاسی، مظلومانه به شهادت می رسیدند و یا به رحلتی جانسوز تن می دادند.

ادامه در صفحه ۲۸





درس هایی از آیت الله العظمی صانعی / ۲

# فلسفه دعاهاى قرآنى



اشاره:

واقعی حرکتش به سوی مخلوق نیست تا محدود باشد، او طالب خالق است. پس دعا وسیع‌ترین،

فلسفه دعاهاى قرآنى، دومین قسمت از سلسله درسها و مباحث مطرح شده از سوی حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله) است که تقدیم خوانندگان و علاقه مندان می‌گردد. قابل ذکر است که این سلسله درسها حاصل چندین جلسه می‌باشد که در یک درس منتشر می‌گردد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسول الله ابی القاسم محمد، و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین الهداة المهدیین واللعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اِنَّتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَی الْعُقُومِ الْكٰفِرِیْنَ.

دعا یک درخواست

دعا فقط یک درخواست خشک و بی‌روح نیست بلکه باید گفت: دعا باطن قرآن است، چنانکه حضرت امام خمینی سلام الله علیه به نقل از استاد خود می‌فرمود: دعا قرآن صاعد است علامه طباطبائی رحمه‌الله در تفسیر شریف المیزان می‌فرماید: هر عبادتی دعا است. و با توجه به کلام نورانی خداوند که فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» باید گفت: دعا هدف خلقت است.

دعا کننده کسی است که چون فاصله بین آنچه را که هست با آنچه را که باید باشد او را دچار هراس و بی‌تابی کرده است، دست به دامن دعا می‌زند تا خود را به اوج قله کمال برساند. دعا کننده

کامل‌ترین و ضروری‌ترین نوع حرکت است.

به قول شهید مطهری: دعا هم طلب است و مطلوب، هم وسیله است و غایت، هم مقدمه است و غایت.

تردیدی نیست که ضروری‌ترین وظیفه انسان خود سازی و تزکیه نفس است قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا، رستگار کسی است که جان را پاک سازد. از همین رو، اساس دعوت همه انبیای عظام و ائمه اطهار، در حول این مسئله مهم بوده است. هدف آیین حیات بخش اسلام هم برای رهایی انسان از دام خواسته های پست حیوانی است، زیرا تا انسان اسیر شهوت، هوس و سایر قید و بندهای مادی خود باشد، موفق به دستیابی به قرب حق نخواهد بود.

بهره گیری از دعا یکی از مهمترین راه های تزکیه نفس و رسیدن به فلاح و رستگاری است. دعا و نیایش از ابزارهای مهم اتصال به قرب الهی می‌باشد.

دعا از جمله ابزاری است که پروردگار عالم در اختیار انسان قرار داده تا او از مسیر تعیین شده خارج نشود و با توسل به دعا، ذکر و استغفار، خودش را در مسیر اصلی قرار دهد و مشکلات

روحي خود را برطرف سازد و حتی می‌تواند از دعا برای بهبودی و رهایی از بیماری های جسمی استعانت جوید. در حدیثی امام صادق (ع) فرمود: علیک بالدعاء، فانه شفاء من كل داء، بر تو باد به دعا کردن، زیرا آن درمان هر دردی

## اگر دعا طبق شرایط و به شکل

## صحیحی صورت گیرد، خواه

## ناخواه مستلزم تقرب واقعی انسان

## به ذات اقدس الهی می‌گردد و

## انسان به واسطه دعا و عبودیت و

## ذکر و استغفار به خداوند نزدیک

## می‌شود. به عبارت دیگر اینها

## سلوک و حرکت و رفتن به سوی

## پروردگار است. شایان توجه است

## که اولین منزل سلوک و حرکت

## به سوی خداوند توبه است و

## توبه یعنی انقلاب درون، تغییر

## مسیر، انقلاب و قیام از ناحیه خود

## انسان علیه خودش

است.

بنابراین، در خواست نمودن از ذات اقدس متعال همیشه باید در وجود انسان باشد تا یأس و ناامیدی در او راه نیابد.

اگر دعا طبق شرایط و به شکل صحیحی صورت گیرد، خواه ناخواه مستلزم تقرب واقعی انسان به ذات اقدس الهی می‌گردد و انسان به واسطه دعا و

عبودیت و ذکر و استغفار به خداوند نزدیک می‌شود. به عبارت دیگر اینها سلوک و حرکت و رفتن به سوی پروردگار است. شایان توجه است که اولین منزل سلوک و حرکت به سوی خداوند توبه است و توبه یعنی انقلاب درون، تغییر مسیر، انقلاب و قیام از ناحیه خود انسان علیه خودش، عکس العمل نشان دادن روح لطیف و والای انسانی علیه مقامات دنیوی

## دعاهاى قرآنى

همه می‌دانیم برخی از دعاهاى که خوانده می‌شود از متن قرآن استخراج شده است. بهتر است برای شناخت این ادعیه، از رُبناهاى که در قرآن آمده، شروع کنیم و آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

شهید مطهری رحمه الله الیه در باره کلمه رب می‌فرماید: درباره کلمه رب باید بگوئیم که در فارسی کلمه‌ای که بتوانیم معادل آن قرار دهیم نداریم. گاهی به معنای تربیت کننده است، ولی باید توجه داشت که رب از ماده رَبّ است نه از رَبّی و تربیت کننده، کلمه‌ای است که معادل مربی قرار می‌گیرد و مربی از ماده ربی است و گاهی آن را صاحب اختیار ترجمه می‌کنند چنانچه عبدالمطلب گفت: انا رب الابل وللبیت رب؛ من صاحب اختیار شتر هستم و خانه صاحب اختیاری دارد.

در هر حال هیچکدام از این کلمات به تنهایی رساننده معنی رب نیستند؛ گرچه هر دو صفت از اوصاف خداوند بشمار می‌روند ولی گویا در کلمه رب، هم



مفهوم خداوندگاری و صاحب اختیاری نهفته است و هم معنای تکمیل کننده و پرورش دهنده. خداست که هم صاحب اختیار عالم است و هم کمال رسان همه عالم. ۳

کلمه رَبَّنَا در قرآن فراوان تکرار شده؛ ولی تنها حدود ۶۶ مورد آن را می توان از دعاهای قرآنی دانست. برخی از آن ها عبارتند از:

رَبَّنَا اتِّفَانِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ... ۴  
رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ... ۵  
رَبَّنَا لَا تَخِرْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا. ۶:۲  
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا... ۷

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ... ۸  
رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ... ۹  
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَنِ وَ... ۱۰  
رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ۱۱

در آیه ۲۸۶ سوره بقره نیز می خوانیم: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلَّا تُسْعَىٰ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا أَوْرَاقَنَا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی. پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم بر ما مقرر مدار و آثار گناه را از ما بشوی. ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده. تو مولا و سرپرست مایی. پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.

**دعاهای انبیاء در قرآن**  
**دعای حضرت ابراهیم (ع)**  
حضرت ابراهیم (ع) یکی از پیامبران بزرگ الهی و یکی از برجستگان دعوت به توحید است و ابراهیم از اجداد پیامبران می باشد.

دعای حضرت ابراهیم (ع) چنین است: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِن وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَ لَا تَجْزِنِي يَوْمَ يُعْتَوْنَ ۱۲

پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن - و برای من در میان امتهای آینده زبان صدق و

ذکر خیر) قرار ده - و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان - و پدرم (عمومیم) را بیامرز که او از گمراهان بود - و مرا در روزی که مردم مبعوث می شوند، شرمنده و رسوا مکن.

**دعای حضرت نوح (ع)**  
در قرآن کریم یک سوره به حضرت نوح اختصاص یافته است و تمام این سوره مربوط به داستان آن حضرت می باشد.

خدای متعال می فرماید: مَا نُوْحٌ رَّا بِهِ سَوِي قَوْمِ فَرَسْتَادِيْمِ پِيْشِ از اَنَكِه عَذَابِ دَرْدَنَاكِ بِه سِرَاغْشَانِ اِيْدِ. او به مردم گفت: من شما را هشدار

می دهم، خدا را بپرستید و تقوای الهی را پیشه کرده و مرا اطاعت کنید. اگر چنین کنید خداوند شما را می آموزد و مرگ شما را به تأخیر می اندازد

نوح آیات و نشانه های حق تعالی را در عالم آفرینش برای قومش بازگو کرد اما آنان باز هم از خواب غفلت بیدار نشدند و به یکدیگر سفارش می کردند که از بت های خود دست بر ندارید. آنان در گناهان خود غوطه ور بودند و سرانجام اهل جهنم شدند.

در این هنگام نوح دست به دعا برداشت و از پروردگار درخواست کرد:

رَبِّ لَّا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِن الْكٰفِرِيْنَ دِيَّارًا ۞ اِنَّكَ اَنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَّلَا يَلِدُوْا اِلَّا فٰجِرًا كَفَّارًا ۞ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَّلِوَالِدَيَّ وَّلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا وَّلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَّالْمُؤْمِنٰتِ وَّلَا تَجْرِدِ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا تَبٰرًا ۱۳

بارالها، از کافران بر روی زمین هیچ کس را باقی نگذار. اگر آنان را رها کنی بندگان تو را گمراه می کنند و به جز تبه کار کافر فرزندی نیاورند.

بارالها، مرا و پدر و مادر مرا و هر مؤمنی را که به خانه ام وارد شود و همه مردان و زنان با ایمان را بیامرز و بر نابودی ستمگران بیفزای.

**دعای آدم و حوا**  
خداوند آدم و حوا را به بهشت برد و دستور داد تا از میوه یا دانه خاصی نخورند، اما شیطان آنان را وسوسه کرد و آنان از میوه ممنوعه خوردند و گرفتار شدند. خداوند به آنان گفت: آیا من شمارا از آن نهي نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست.

در این هنگام، آدم و حوا توبه کردند و دست به دعا برداشتند و گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ؛

بارالها، ما به خود ستم کردیم . که نافرمانی تو کردیم . اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی ما از زیان کاران خواهیم بود.

**دعای سربازان طالوت**  
یکی از داستان های قرآنی واقعه طالوت و جالوت است. بنی اسرائیل پس از دوره حضرت موسی علیه السلام به پیغمبر خود می گویند: فرماندهی را بر ما بگمار

تا به فرمان تو برویم. ما را با خود بیاور تا ما را بسنجد. او گفت: هر که از شما شکر کند، من او را نپذیرم. هر که از شما کینه داری، من او را نپذیرم. هر که از شما شکر کند، من او را نپذیرم. هر که از شما کینه داری، من او را نپذیرم.

**پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن.**  
**پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی.**

**پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم بر ما مقرر مدار و آثار گناه را از ما بشوی. ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده.**  
**تو مولا و سرپرست مایی. پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان**

تا به فرمان او در راه خدا پیکار کنیم. از جانب خدای تعالی، طالوت به فرماندهی بنی اسرائیل گماشته می شود، اما آن ها در آغاز نمی پذیرفتند، سرانجام با تأکید پیامبر الهی به اطاعت از طالوت تن می دهند و در رکاب او برای نبرد با جالوت حرکت می کردند.

دولشکر مقابل یکدیگر صف آرایی می کنند و آماده نبرد می شوند. سربازان موحد طالوت در این هنگام دست به دعا بر می دارند و می گویند:

رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ؛

بارالها، صبر و پایداری بر ما فروریز و گام های ما را استوار دار و ما را بر کافران پیروز فرما.

**دعای حضرت داود و سلیمان (ع)**  
سلیمان (ع) و داود از پیامبران بنی اسرائیل بودند. حضرت سلیمان (ع) به

خدا گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَ هَبْ لِيْ مُلْكًا لَّا يَبْتَغِيْ لِاِحْدٍ مِّنْ بَعْدِي اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ؛ خداوند، مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که شایسته هیچ کس پس از من نباشد، همانا تو بسیار عطا کننده ای.

خداوند متعال هم خواسته او را بر آورد و حکومتی بی نظیر به او عطا کرد.

روزی سلیمان (ع) با لشکریانش از سرزمینی می گذشتند. او شنید که مورچگان به یکدیگر می گفتند: به لانه های خود بروید مبادا سلیمان (ع) و لشکریانش شما را لگدمال کنند. سلیمان (ع) که زبان همه موجودات را می دانست تا این سخن را شنید به خنده افتاد و دست به دعا برداشت

و چنین گفت: رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى الْوَالِدَيَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَاَدْخُلْنِيْ بِرَحْمَتِكَ فِيْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ؛ بارالها، به من الهام کن نعمت هایی را که به من و به پدر و مادرم داده ای، شکر کنم و سپاسگزار باشم تا بتوانم کارهای نیکی را که مورد پسند تو باشد، انجام دهم و از سر لطف و رحمت خود، مرا در زمره بندگان نیکو کارت قرار ده.

همان طور که اشاره شد، حضرت سلیمان (ع) از پیامبران بنی اسرائیل بود. خداوند به داود و سلیمان (ع) نعمت های فراوانی داد و حتی برخی نعمت هایی که به آن دو پیامبر الهی داده، به دیگر انبیا نداده است. به داود (ع) علم قضاوت داد و آهن را در دست او نرم کرد و به سلیمان (ع) آشنایی با زبان پرندگان و حیوانات، تسخیر شیاطین و جن و حکومت عظیم عطا کرد. آنها گفتند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ فَضَّلَنَا عَلَي كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ؛ حمد و سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد.

**دعای بلقیس**  
بلقیس ملکه سبا در یمن بود. روزی حضرت سلیمان (ع) در میان پرندگان، هدهد را ندید. زمانی نگذشت که هدهد باز آمد و گزارش داد که: از سرزمین سبا برای تو خبری آورده ام. در آن جا زنی حکم می راند و مردم آن جا در برابر خورشید سجده می کنند.

سلیمان (ع) با شنیدن این خبر، نامه ای به

بلقیس نوشت و در آن حکایت کرد که او را در راه خدا پیکار کنیم. از جانب خدای تعالی، طالوت به فرماندهی بنی اسرائیل گماشته می شود، اما آن ها در آغاز نمی پذیرفتند، سرانجام با تأکید پیامبر الهی به اطاعت از طالوت تن می دهند و در رکاب او برای نبرد با جالوت حرکت می کردند. دولشکر مقابل یکدیگر صف آرایی می کنند و آماده نبرد می شوند. سربازان موحد طالوت در این هنگام دست به دعا بر می دارند و می گویند: رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ؛ بارالها، صبر و پایداری بر ما فروریز و گام های ما را استوار دار و ما را بر کافران پیروز فرما. **دعای حضرت داود و سلیمان (ع)** سلیمان (ع) و داود از پیامبران بنی اسرائیل بودند. حضرت سلیمان (ع) به



بلقیس می نویسد و به وسیله هدهد، نامه را به ملکه می رساند. بلقیس برای اینکه نظر سلیمان (ع) را جلب کند، هدیه ای برای سلیمان (ع) می فرستد، ولی او آن را نمی پذیرد.

ملکه به سوی دربار سلیمان (ع) می آید و در کاخ او از خدا می خواهد:

رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ؛ ۱۴

بارالها، من بر خودم ستم کردم و با سلیمان (ع) به خداوند عالمیان ایمان آوردم.

### دعای حضرت ایوب (ع)

ایوب یکی از پیامبران الهی است که از نعمت ها و ثروت بسیاری برخوردار بود. او به خاطر صبرش برای همه شناخته شده است. زمانی رسید که ایوب به گرفتاری سختی مبتلا شد و در امتحانی بزرگ قرار گرفت؛ ثروت و فرزندانش را یکی پس از دیگری از دست داد، اما در این آزمایش بزرگ، صبر پیشه کرد و بر حوادث و پیش آمدهای تلخ چیره شد و آن گاه که نیمه جانی بیش برایش نمانده بود دست به دعا برداشت و چنین گفت: اِنِّی مَسِّی الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ؛ ۱۵

بارالها، ضرر و زیان به جان من رسید و تو ارحم الراحمین هستی.

در آیه دیگر آمده است که ایوب چنین گفت: اِنِّی مَسِّی الشَّیْطَانَ یُنْصَبُ وَاَعَذَابُ؛ ۱۶

پروردگارا، شیطان با سختی و رنج و عذاب به سراغ من آمد.

دعای ایوب مستجاب شد و از این امتحان بزرگ سر بلند بیرون آمد و بر شیطان و پیروانش آشکار شد که ایوب در تمام حالت شکرگزار خداست.

### اصرار در دعا

دعا جنبه علت تامه ندارد جنبه مقتضی دارد لکن اقتضائش خیلی قوی است و نباید آن را رها کرد. اگر یک بار دعا کردم مستجاب نشد، دوباره و چندباره بخوام، سرانجام پاسخ داده خواهد شد. علامه مجلسی هم نقل می کند که وقتی دری را کوبیدی به هر حال کسی می آید آن را باز می کند. خود اصرار و جزم در دعا مطلوب است. یعنی خدایا اگر مصلحت می دانی، ولی کسی که متوجه مصلحت بوده و از خداوند خواسته اگر مصلحت باشد، دعایش برآورده شود،

معلوم نیست که به خواسته اش برسد، شاید سرش این باشد که مستجاب نمی شود. محکم از خدا بخواهید الا و لابد باید این کار بشود. در روایت هم آمده است که نباید با تردید دعا کرد. این کار از نظر روانی موثر است و اصرار، آثار روحی دارد. هم چنین در دعا حتما باید از خدا بخواهد، ولی در نذر باید به صورت تعلیقی نذر کرد؛ یعنی بگوید اگر این طور شد، من این کار را می کنم،

ناراحت می شود و هم پولش از دستش رفته است. اما اگر بگوید خدایا اگر این مریض من خوب شد، این مبلغ را می پردازم، اگر هم نشد ناراحتی پیش نمی آید؛ لذا می گوید که نذر هم باید به صورت تعلیقی باشد.

در باب استخاره، جزم در نیت، واسطه قرار دادن معصومین (ع)، اصرار در دعا، مأیوس نشدن و ناراحت نشدن را باید مد نظر قرار داد و به هر حال این روزنه امید



دعایی را مستجاب کند، از دعای دیگر باز می ماند، نه چنین نیست که با خود فکر کند چون مردم دعا می کنند، دعای من به جایی نمی رسد و به من نظر ندارد.

### شیوه دعا کردن

مسئله مهمی که در دعا قابل طرح است چه گونه دعا کردن است، بندگان چه گونه حاجات خود را بیان کنند.

انسان این کار را باید بلد باشد، چه طور دعا کند، دعاهای پر محتوای منقول از ائمه معصومین بهترین راهنمای ما هستند که چه گونه با خدا خود ارتباط برقرار کنیم، چه بخوانیم و چه بخواهیم.

دعاهای مأثور از ائمه را بزرگان نوشته اند و مضامین بسیار بلندی دارند، اگر ما بلد نیستیم از خدا چه بخواهیم، آن ها به خوبی می دانستند. در یکی از دعاها دارد اَلْهٰی لَا تَكْلِنِی الٰی نَفْسِی طَرَفَہٗ عِیْنَ اِبْدَا؛ خدایا مرا در یک چشم به هم زدن، به خودم وا نگذار که اگر وا بگذارد، نابود می شوم.

دعا از دو جهت قابل بررسی است:

الف - شکل و قالب دعا که دارای وجوه فصاحت و بلاغت، موزون و تاثیر گذارند و گذشته از آثار معنوی، یک اثر ادبی به شمار می آیند.

ب - محتوای دعا؛ آن دسته از دعاهای قرآنی و آنچه که از ائمه (ع) و پیامبر (ص) منقول است، در بر دارنده معارف دینی و اندیشه ناب توحیدی است.

پیغمبر (ص) از کسی سراغ گرفت، گفتند بیمار است؛ از این رو به عیادتش رف. او در بستر بیماری افتاده بود. پیامبر فرمود: چرا به این حال گرفتار شده ای؟ گفت وقتی شما آیات عذاب را می خواندید، گفتیم خدایا ما را در آخرت عذاب نکن، اگر بناست عذاب کنی، همین جا عذاب بده. به دنبال آن دعا چنین شده که ما گرفتار شدیم و داریم عذاب می شویم. پیغمبر فرمود: چرا این طور دعا کردی؟ گفت: پس چه گونه باید دعا کنم؟ فرمود: باید در مقابل خداوند متعال با همت بلند دعا کرد، مسائل مهم را بخوانید. دوباره گفت چه طور دعا کنم؟ فرمود بگو: رَبَّنَا اَتَانَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ هم در دنیا به من خوبی بده و هم در آخرت، نتیجه اش این می شود که نه در دنیا

**دعا جنبه علت تامه ندارد جنبه مقتضی دارد لکن اقتضائش خیلی قوی است و نباید آن را رها کرد. اگر یک بار دعا کردم مستجاب نشد، دوباره و چندباره بخوام، سرانجام پاسخ داده خواهد شد. علامه مجلسی هم نقل می کند که وقتی دری را کوبیدی به هر حال کسی می آید آن را باز می کند. خود اصرار و جزم در دعا مطلوب است. یعنی خدایا اگر مصلحت می دانی، خواسته مرا برآورده ساز، ولی کسی که متوجه مصلحت بوده و از خداوند خواسته اگر مصلحت باشد، دعایش برآورده شود، معلوم نیست که به خواسته اش برسد، شاید سرش این باشد که مستجاب نمی شود. محکم از خدا بخواهید الا و لابد باید این کار بشود. در روایت هم آمده است که نباید با تردید دعا کرد. این کار از نظر روانی موثر است و اصرار، آثار روحی دارد.**

را همیشه در زندگی زنده نگه داشت. از آثار روحی اصرار در دعا این است که انسان دچار خستگی نمی شود؛ چنان که بر خداوند نیز خستگی عارض نمی گردد؛ یا من لا یسغله الحاح الملحین این طور نیست که اگر بخواهد

چون اگر به این شکل عمل شود، برای این که آدم ضرر نمی کند وگرنه اگر نذر جزمی کردید که من صد هزار تومان نذر کردم تا مریضم خوب بشود و از قضا خوب نشد، انسان ناراحت می شود هم از آن امام یا کسی که برایش نذر کرده



# حقوق طبیعی انسان

- ۶ غیر مسلمان شدن مرتد شدن نیست
- ۱۰ هر تغییری ارتداد نیست
- ۱۲ علامه طباطبایی، آزاداندیشی و استبدادستیزی
- ۱۶ دموکراسی میراث بشری و مدیون تجربه تمامی جهان
- ۱۸ نسبت اسلام و آزادی در قرآن
- ۱۹ مفهوم شناسی حقوق طبیعی
- ۲۰ کلیات حقوق اساسی



گفتگو با اندیشمند فرهیخته احمد قابل: (قسمت دوم و پایانی)

# غیر مسلمان شدن مرتد شدن نیست



## ارتداد و آزادی اندیشه

### طرح اشکال:

۱. حکم ارتداد و نحوه ی برخورد عمل دستگاہ ادراکی انسان یکی از اشکالاتی که در مسأله ی ارتداد مطرح شده است، تنافی حکم مرتد با کیفیت و نحوه ی عمل دستگاہ ادراکی انسان است. در توضیح این اشکال می توان گفت: دستگاہ ادراکی انسان بی شباهت با دستگاہ هاضمه او نیست. انسان به لحاظ بُعد نبیاتی خود، مواد غذایی را جمع آوری می کند، طبخ و آماده می نماید، می خورد و می آشامد و در اختیار دستگاہ هاضمه قرار می دهد.

در بُعد عقلانی نیز، انسان به تهیه و جمع آوری معلومات علمی می پردازد، آنها را به ترتیبی منطقی صورت می دهد و به دستگاہ هاضمه عقلی می سپرد و در نهایت نتیجه ای بدست می آید که محصول تلاش عقلانی اوست.

همچنان که پس از بلعیدن و فرو بردن غذا و سپردن آن به دستگاہ هاضمه، عمل هضم و جذب و توزیع مواد غذایی به سراسر بدن در اختیار آدمی نیست؛ دستگاہ ادراکی نیز حکمی مشابه با دستگاہ هاضمه دارد و پس از مطالعه و تحقیق و جمع آوری اطلاعات و چینش آنها، محصول علمی و نتیجه ای که به بار می آید در اختیار آدمی نیست. چه بسا دستگاہ تفکر ما به نتیجه ای برسد که دینداران را خوش نیاید و با آموزه های دینی سازگار نیفتد. آیا باید چنین فردی را به خاطر تلاش علمی اش سرزنش نمود و او را از اعتقاد به دسترنج علمی اش برحذر داشت؟ آنچه می توان بدان سفارش نمود، مطالعه و تحقیق است، اما حاصل آن غیر قابل پیش بینی و غیر قابل

تکلیف است، لذا نمی توان کسی را به داشتن ایمان تکلیف نمود و از کافر شدن برحذر داشت. پس ایمان و کفر از دایره تکلیف خارج است، چرا که ایمان و کفر حاصل عمل غیر اختیاری تفکر است و عمل غیراختیاری را تکلیف کردن شایسته و سزا نیست. از این رو، داشتن هر عقیده ای را باید "حق" هر کس دانست و برای هر صاحب عقیده ای حق حیات قایل شد. سلب حیات کردن از کسی که به تحقیقی علمی دست یازیده است و به عقیده ای غیر از عقیده دینداران معتقد شده است، با

درست از راه انحرافی، روشن شده است. بر اساس این آیه شریفه پذیرش دین از روی اکراه و اجبار مورد پسند خالق جهان نیست. نیز می توان اجبار و اکراه در ادامه ی دینداری و استمرار اعتقاد دینی را مشمول همین آیه دانست. به همین دلیل به نظر می رسد بستن راه

هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد. مجموعه ی مطالبی از این دست عده ای را بر آن داشته است که به طرح اشکال و سؤال در زمینه ی حکم مرتد در فقه اسلامی بپردازند. جملات زیر نمونه هایی از بازتاب این اشکال ها است:

به راستی اگر بشر در انتخاب دین آزاد است و هیچ اکراه و فشاری قابل قبول نیست، چگونه می توان در استمرار آن کسی را مجبور کرد. زیرا ملاک در هر دو یک حقیقت است و آن عدم قابلیت اجبار در عقیده است. اگر این اصل را بپذیریم تفاوتی در شروع و استمرار آن نخواهد بود. پس انسان در گزینش هر آیینی آزاد و رها می باشد. (۳۱)

### بررسی اشکال

در بررسی نکات مذکور در این اشکال ابتدا باید نکات مورد اتفاق را از نکات مورد اختلاف باز شناسیم تا دچار خلط مبحث نشویم. تردیدی نیست که اسلام به تحقیق و مطالعه و انتخاب آگاهانه و از روی بصیرت ارج فراوان می نهد. بر همین اساس اصول دین اسلام تحقیقی است نه تقلیدی.

نیز پذیرفتنی است که نتیجه ی تحقیق از پیش قابل تعیین نیست و نمی توان کسی را قبل از مطالعه و تحقیق به دستاوردی معین تکلیف نمود. همچنین پذیرفته است که آنچه شایسته ی تکلیف و الزام است، "عمل اختیاری"

**تردیدی نیست که اسلام به تحقیق و مطالعه و انتخاب آگاهانه و از روی بصیرت ارج فراوان می نهد. بر همین اساس اصول دین اسلام تحقیقی است نه تقلیدی. نیز پذیرفتنی است که نتیجه ی تحقیق از پیش قابل تعیین نیست و نمی توان کسی را قبل از مطالعه و تحقیق به دستاوردی معین تکلیف نمود.**

خروج از دین و وا داشتن مسلمانان به باقی ماندن در حوزه اسلام مخالف این آیه شریفه است قرآن کریم در آیه دیگری رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را صرفاً توصیه ی زبانی می داند و تسلط او را بر ایمان مردم نفی می کند: (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ). (۲) پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای. تو سلطه گر بر آنان نیستی که ابر ایمان [مجبورشان کنی]. گذشته از منابع دینی افکار عمومی جهانیان و سازمانهای بین المللی نیز انسان ها را در داشتن هر عقیده ای آزاد می دانند. منشور جهانی حقوق بشر در ماده ی نوزدهم خود آورده است:

روح تحقیق و تلاش علمی و نیز با مقتضای دستگاہ تفکر انسان در تعارض است. ۲. عدم اکراه در دین علاوه بر این که چنین حکمی برای مرتد، با روح تعالیم دینی اسلام نیز ناسازگار است. همگان شنیده ایم که اسلام پذیرش اصول خود را فقط از راه تحقیق و مطالعه معتبر می شمارد و از پذیرش اصول دین از طریق تقلید و تکیه بر اندیشه های دیگران سخت ابا دارد. آیاتی از قرآن نیز مدد رسان همین اشکال است، از جمله آیه (لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ). (۱۱) در قبول دین اکراهی نیست. همانا راه

است. عمل غیر اختیاری چون زمام آن از دست انسان خارج است، صلاحیت مورد تکلیف واقع شدن را ندارد. اما سؤال مهم و شایان توجه این است که:

۱. آیا راه تحقیق و پژوهش، قانونمند و روش مند است و برای پیمودن آن رعایت نکات ویژه ای لازم است یا خیر، پیمودن این راه بر خلاف راههای زمینی دارای قواعدی خاص نیست و هر پژوهنده ای به هر نحو که بخواهد و براند، می تواند به مقصد رسد؟

۲. آیا در راه تحقیق و پژوهش، تمام گامهایی که در این مسیر برداشته می شود، از سر اضطرار و غیر اختیاری است یا خیر، تمام گامهای خرد و کلان در این مسیر اختیاری است، یا شکل سومی در کار است که برخی گام ها اختیاری و برخی دیگر اضطراری و غیراختیاری است؟

۳. آیا دو راهی ایمان و ارتداد در پایان هر تحقیق دینی و در مسیر هر دین پژوهی قرار گرفته است، یا نه، این دو راهی در شاهراه اصول اساسی اسلام که همان توحید و نبوت و معاد است قرار دارد؟

۴. آیا اگر کسی در پایان تحقیق خود به سمت ارتداد غلطید و از ایمان دینی جدا شد، بدون آن که حاصل اندیشه ی خود را بیان کند و به نشر و تبلیغ آن بپردازد، چنین فردی مرتد است و عقوبت سلب حیات در انتظار اوست، یا حکم ارتداد فقط مربوط کسانی است که به ابراز عقیده ی خود بپردازند و به نحوی به نشر و تبلیغ افکار الحادی خود در جامعه ی دینداران مشغول شوند؟

آیا اگر کسی در فضای اندیشه ی خود دست از عقیده ی الهی برداشت و عقیده ی الحادی را پذیرفت و سپس به تبلیغ و بیان اندیشه های الحادی خود پرداخت، چنین فردی بی درنگ مرتد خوانده می شود و بر هر مسلمانی واجب است در او کین فرصت جان او را بستاند، یا نه؛ صرف داشتن اندیشه ی الحادی و بیان آن، برای مرتد خواندن کسی کافی نیست و شرایط دیگری برای مرتد خواندن چنین فردی و اجرای حکم ارتداد در مورد او وجود دارد؟

سؤالاتی از این دست اساسی ترین نقاط کور و قابل بحث در مبحث ارتداد است.

در پاسخ به سؤالات فوق، پیش از آن که به پاسخ تفصیلی هر یک پرداخته شود، به طور اجمال و مختصر یادآوری می شود که پیمودن راه های علمی و عقلانی، مانند هر راه دیگری و بلکه مهم تر و اساسی تر از آنها، دارای شرایط خاص و نکات ویژه ای است که غفلت از آنها رهنورد را از مقصد خود دور می دارد. و نیز گرچه در برهه هایی از مسیر تحقیق زمام اختیار از کف می رود و پیچ و خم جاده به سیر ما جهت می دهد، اما چنین نیست که ما یکسره خود را بی اختیار بشماریم و از قبل عذر هر گونه خطا و انحرافی را

صورت می پذیرد. از مجموعه مباحث فوق، بخشی که مربوط به آزادی تحقیق، مطالعه و اندیشه است (سؤال اول و دوم) در این فصل به طور اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت، و بخش دیگری که مربوط به ابراز عقیده و اندیشه و شرایط حکم ارتداد و اجرای آن است (سؤال چهارم)، در فصل آینده مورد بحث قرار می گیرد. پاسخ به سؤال سوم نیز در فصل گذشته بیان شد.

#### سیر تحقیق

در پاسخ به پرسش نخست در مورد روشمندی تحقیق و ضابطه مند بودن

**دوراهی ارتداد و ایمان در هر مسئله ی دینی وجود ندارد و چنین نیست که در هر مسئله ی دینی، اعتقاد یافتن به چیزی خلاف عقاید دیگر دینداران، موجب ارتداد شود. بلکه مسئله ارتداد، تنها در حوزه ی اصول عقاید دینی که شیرازه ی دین اسلام به آنها وابسته است مطرح می باشد، و انکار ضروریات دین از آنجا که به انکار اصول و اساس دین منتهی می شود، موجب ارتداد می گردد و نیز صرف دست شستن از اصول دین، بدون آن که به ابراز و اظهار برسد، موجب ارتداد نیست.**

#### بپذیریم.

آن می توان گفت، پژوهنده ای که در راه کشف حقیقت است، مراحل سه گانه ذیل را پشت سر می گذارد:

۱. جستجوی حقیقت.
۲. فهم حقیقت.
۳. پذیرش حقیقت.

۱. جستجوی حقیقت

در این مرحله پژوهنده در راه تحقیق و مطالعه گام نهاده است و تمام سعی خود را مصروف می دارد تا به شهد حقیقت دست یابد و آن را چونان شربتی گوارا سر کشد. در این مرحله، پژوهنده باید از سویی، از سرمایه و اندوخته ی علمی کافی بهره مند باشد و یا در پی افزودن بر سرمایه علمی خویش قدم بردارد، و از سوی دیگر از شر راهزنانی که در مسیر علمی او قرار گرفته اند ایمن باشد و با بصیرت کامل و قوت علمی کافی، آنها را بشناسد و از مسیر خود به دور افکند. اما سرمایه ی پژوهنده چیست و رهنان او کدامند؟ سرمایه ی پژوهنده در درجه ی نخست بدیهیاتی هستند که بدون هیچ تلاش عقلانی و سعی فکری در دسترس او

است. قضایایی از قبیل: هر معلولی نیازمند علت است و کل بزرگتر از جزء است، قضایای بدیهی نامیده می شوند.

در درجه ی بعد، پژوهنده با استفاده از همین سرمایه های ابتدایی، سعی در افزودن حجم اطلاعات خود دارد و به حل قضایای نظری اقدام می کند.

در این قضایا، علاوه بر تصور موضوع و محمول و در نظر گرفتن رابطه ی بین این دو باید تلاش عقلانی صورت پذیرد تا با استفاده از معلومات قبلی، به معلومات جدیدی دست یابیم. به چنین عملی که با استفاده از معلومات قبلی، به معلومات جدیدی دست می یابیم، استدلال گفته می شود.

تمام سخن در این مرحله آن است، که پژوهنده در جمع آوری و تدوین معلومات خود دو نکته را مد نظر داشته باشد: یکی آن که فقط و فقط بر معلومات و دانسته های قطعی خود تکیه کند و از اعتماد به گمان ها و حدس ها و احتمال ها جداً بپرهیزد. علم قطعی در رتبه ای است که به هیچ روی نمی توان حتی احتمال مخالف با آن را پذیرفت و به طور صد در صد قابل قبول است.

قرآن کریم در سفارشی متین و بسیار پراهمیت ما را به پیروی از علم دعوت کرده است و از بها دادن به گمان ها و حدس ها که پایه و مایه ی علمی ندارند، سخت بر حذر داشته و ریشه ی بسیاری از اندیشه های جاهلی را در جایگزینی گمان به جای علم می داند: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا). (۴)

از آنچه بر آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

(إِنَّ تَطْعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ تَبْتِغُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ). (۵)

اگر از اکثر کسانی که روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان، تخمین و حدس پیروی می کنند. نکته ی دوم که رعایت آن در استدلال علمی لازم است، صورت بندی صحیح و چینش درست معلومات در کنار یکدیگر است تا نتیجه ای صحیح و محصولی درست به بار آید.



در ضمن تمثیلی می توان گفت که سامان دادن به اندیشه همانند ساختن ساختمان است. در ساختمان سازی از سویی باید مصالح محکم و بادوام و بی عیب و نقص داشت، و از سوی دیگر در ترکیب و چینش آنها قواعد و محاسبات هندسی را رعایت کرد. در سامان دادن به اندیشه نیز، باید هم مصالح محکم و استوار داشت که نام آن 'علم' است، و هم معلومات را به درستی کنار هم چید، که نام آن صورت صحیح و 'شکل منطقی' است.

بطور خلاصه در هر استدلالی، 'ماده سالم و شکل صحیح' استدلال، تار و پود استدلال را تشکیل می دهند که تفصیل هر یک در علم منطق بیان شده است.

### رهزنان مسیر حقیقت

اکنون به اختصار به رهنمایی که در مسیر انسان حقیقت یاب وجود دارد اشاره می شود:

۱. تکیه بر گمان؛ حدس و احتمال به جای استفاده از علم قطعی.
  ۲. مغالطه یا چینش نادرست معلومات در کنار یکدیگر. در کتب منطقی به انواع متعددی از مغالطات اشاره شده است.
  ۳. تقلید از بزرگان، اندیشمندان و گذشتگان و تحت تأثیر آداب و رسوم و جو اجتماعی واقع شدن.
- گاه در مسیر تحقیق، ذهن ما تحت تأثیر صداهای بلند و گوش پرکن قرار می گیرد، و یا مرتبت علمی و آوازه ی اندیشمندی چشم ما را خیره می کند و ناخودآگاه کلام و سخن او بی چون و چرا پذیرفته می شود.

قرآن کریم مشکل بسیاری از مشرکان را در همین نکته می داند:

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا أَوَّلُ كَانُوا آبَائَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ). (۶۶)

و هنگامی که به آنها گفته می شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، می گویند: آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند آواز از آنها پیروی می کردند؟! (۶۶)

۴. سرعت در قضاوت؛ سرعت بیش از حد در راه تحقیق، عجله و کم حوصلگی در این مسیر، انسان را به

پرتگاه می افکند. باید با صرف وقت کافی، حوصله ی لازم و دقت کارآمد اطلاعات لازم را گردآوری کرد، به ترتیب منطقی چید و پس از کامل شدن پرونده ی علمی بحث، به انشاء حکم و قضاوت علمی پرداخت.

۵. پیروی از امیال و گرایش ها. بسیاری از اوقات، عقل و خرد انسان در انتخاب حق از ناحق و سره از ناسره آزاد نیست و با مزاحمی به نام 'میل و گرایش' روبروست. به سان قطب نمایی که اگر در کنار آن تکه آهنی قرار گیرد،

جهت را درست نشان نمی دهد و به سمت همان تکه آهن متمایل می شود.

گاه 'دل' انسان مایل نیست که 'عقل' رهبری وجود آدمی را بدست گیرد و منافع خود را در مخالفت با آراء عقل می بیند. امیالی مانند شهوت، غرور و تکبر، طمع، انگیزه چیرگی و تسلط بر دیگران، خوی تعدی و ظلم و ... گاه فضا را چنان بر عقل تیره و تار می کنند که 'دل' بخواه 'به جای دیده عقل' می نشیند و خواهشهای خود را به عنوان ره آورد خرد و اندیشه جامی زند. اینجا است که عاقلان و خردمندان باید سخت متفطن و باریک اندیش باشند تا چنین مغالطه ای برای آنان رخ ندهد.

قرآن کریم، ریشه ی برخی کج اندیشی ها را در همین نکته جستجو می کند: (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَائِكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ). (۷۷)

اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانان بر آنها گذاشته اید نامهایی بی محتوا و اسمهایی بی مسماء، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند.



قرآن از کسانی یاد می کند که به دلیل تکبر در مقابل حق دیده ی حق بین خود را از دست می دهند و دیگر هیچ معجزه و بینه ی روشنی برای آنان کارساز نیست:

(سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُوهَا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِزِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ). (۸۸)

'به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر میورزند، از ایمان به آیات خود، منصرف می سازم. آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند؛ اگر راه هدایت را

ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند. (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.

خلاصه ی سخن در مرحله ی نخست تحقیق که نام آن را 'جستجوی حقیقت' نهادیم این که:

۱. دستمایه تحقیق، یا قضایای بدیهی روشن است، و یا قضایای نظری که به طور روشمندانه و منطقی بدست آمده اند.

۲. مقدمات استدلال، باید از جهت 'ماده' یقینی باشند و از جهت 'صورت' در یکی از اشکال چهارگانه منطقی، ترتیب یافته باشند.

۳. برخی از رهنمای فهم صحیح عبارتند از: جانشینی گمان، حدس و احتمال به جای علم و یقین؛ گرفتاری در دام مغالطات؛ تأثیر پذیری روانی و غیر منطقی از اندیشمندان، جو اجتماعی و گذشتگان؛ سرعت در قضاوت و پیروی از امیال و گرایشات.

### عمل تحقیق و پدیده ی اختیار

اکنون در پاسخ به سؤال دوم در مورد اختیاری یا اضطراری بودن سیر تحقیق باید گفت: قبل از چینش مقدمات استدلال و طرح ریزی آن، انسان می تواند در انتخاب قضایای بدیهی و یقینی دقت کند و قضایای ناصالحی را که یقینی نیستند به کنار افکند. و نیز هنگام چینش مقدمات قضایا، در این که مطابق صورت های صحیح منطقی باشند، دقت لازم را به کار برد، و سعی خود را به کار گیرد تا از گمان و حدس، مغالطه، مرعوب شدن، عجله در نتیجه گیری و جذب امیال و خواهشها شدن بپرهیزد. پیداست که تمامی این دقت ها و مراقبت ها امکان پذیر است و در حیطه ی اختیار و اراده آدمی است و بر همین اساس می توان پژوهنده ی کم تلاش و بی حوصله را مؤاخذه کرد و بر کم همتی او خرده گرفت. اما اگر کسی در نکات فوق دقت کافی را به کار نبرد و گرفتار رهنمای علمی شود و در انتخاب مقدمات استدلال یا چینش آنها تقصیر یا قصوری مرتکب گردید، البته که بدست آمدن نتیجه ای معیوب و سقیم و غیر واقعی حتمی و ضروری خواهد بود و انتظار حاصل آمدن نتیجه ای صحیح و واقعی از مقدمات ناصحیح و غیر واقعی، انتظاری غیر



عقلانه و غیر منطقی است. مقدمات استدلال، علت نتیجه اند و چون علت علل گردد، بناچار معلول آن هم معلول خواهد بود. حیطة ی اختیار انسان، در انتخاب مقدمات و صورت بندی آنها است، اما نتیجه گیری از آن مقدمات، از کف اختیار انسان خارج است و به نحو قهری و ضروری و حتمی، نتیجه حاصل خواهد شد.

در مقام تمثیل، خوردن یا نخوردن و چه چیزی را خوردن، در اختیار انسان است اما وقتی کسی طعمی را خوش آمد و بر آن دست یازید و از حنجره ی خود فرو برد، اثر بخشی آن در اختیار انسان نیست و طعام مفید یا مضر اثر مثبت یا منفی خود را خواهد گذاشت.

از همین جا پاسخ اشکال اول که حکم ارتداد را منافی با نحوه عمل دستگاه ادراکی انسان می دانست روشن می شود. درست است که دستگاه فهم و درک انسان همانند دستگاه هاضمه او پس از دریافت مواد علمی به عمل تجزیه و تحلیل دست می زند و خواه ناخواه نتیجه ای صحیح یا سقیم به دست می دهد، اما چنان نیست که پدیده ادراک از ابتدا تا انتها، خارج از اراده و اختیار انسان باشد و همانند دستگاه مکانیکی بی اختیاری، عمل درک را انجام دهد. مراحل از قبیل: تصور درست مفاهیم نظری، چپش منطقی مفاهیم به دست آمده در قالب شکل های چهارگانه قیاسی، دوری جستن از حدس ها، گمان ها و احتمال ها و نشان دادن آنها به جای علم قطعی، پرهیز از تقلید کورکورانه و سرعت در قضاوت و پیروی از امیال و گرایش ها و... اموری اختیاری هستند که انسان می تواند با انجام دقت و حوصله علمی، به سیر تحقیق خود جهتی علمی ببخشد و از نتایج مبارک تلاش خود بهره مند شود. درست از همین نظر و در حیطة اعمال اختیاری ادراک است که انسان مکلف به درست اندیشی و پرهیز از کج اندیشی است. هر جا که پای اختیار آدمی باز شود، پای تکلیف و بازخواست نیز گشوده خواهد شد.

البته پس از جمع آوری تصورات و سامان دهی آنها در قالب مقدمات استدلال، حیطة اختیار آدمی پایان می پذیرد و از آن پس دستگاه ادراکی به نتیجه گیری از مقدمات به دست آمده می پردازد. اینجا است که اگر مقدمات

استدلال، به درستی سامان یافته باشد، نتیجه ای نیکو به بار می آید و اگر مقدمات استدلال، به هر دلیل دچار سهو و خطایی گردد، به ناچار و ضرورت، نتایج ناصحیح و ناصوابی به دست خواهد آمد. آری، در این مرحله اختیار آدمی از کف رفته است و نتایج مقدمات، در اختیار انسان نیست. از این نظر، پدیده استنتاج در این مرحله به صورت جبری رخ می دهد و به همین لحاظ متعلق امر و نهی و تکلیف نیز قرار نمی گیرد.

بنابراین در هضم علمی مطالب، باید بین مرحله جمع آوری مواد اولیه و طبخ و آماده سازی آن، که اعمالی اختیاری هستند؛ با مرحله نتیجه گیری و استنتاج نتیجه از مقدمات که پدیده ای جبری و غیر اختیاری است، تمایز قایل شد.

از این رو توصیه ی اکید به همه ی حقیقت جوینان آن است که روشمندان و منطقی به فحش و بحث بپردازند که نتیجه تلاش آنان در گرو متد و روش علمی آنان است. باید مواظب بود که راه علم و تحقیق را از راه مغالطه و خواهش و تقلید جدا کرد، که در این صورت نتیجه پذیرفتنی و پسندیدنی است.

۲. فهم حقیقت اکنون معمأ بزرگ آن است که آیا هر رهنوردی به مقصد می رسد و آیا هر جوینده ای یابنده است؟ آیا هر حقیقت خواهی حقیقت یاب است؟

چه بسا پژوهنده تمام توان و تلاش خود را بکار ببندد، اما به منزل مقصود نرسد و در بیابان تردید و شک باقی بماند؛ و یا نه، به گمان خود به منزل رسیده است و حقیقت را دریافته است، اما در واقع گمان باطلی کرده و سراب را آب دیده است. حال سؤال این است که با این گروه چه معامله ای کنیم؟ آیا چنین فرد شاک و مردودی هم مرتد است؟ و آیا چنین جاهل مرکبی که نادیده را دیده انگاشته و ندانسته را دانسته پنداشته، مرتد و سزاوار قتل است؟

در مورد فرد شاک و مردد باید گفت، چنین فردی قطعاً مرتد نیست. در فصل پیشین آنجا که در مورد ماهیت ارتداد

سخن گفته شد، به تفصیل بیان شد که ارتداد از نوع عدم اعتقاد نیست، بلکه از نوع اعتقاد به عدم یا انکار است و چون فرد شاک منکر نیست، مرتد شمرده نمی شود.

اما در مورد جاهل مرکب که نهایت تلاش علمی خود را بکار برده و روشمندان و عالمانه طی طریق کرده اما از رسیدن به هدف قاصر بوده است، چنین فردی گرچه در فضای اندیشه خود مرتد شده و به لحاظ کلامی (علم کلام) مرتد محسوب می شود، اما عقوبت و مجازات مرتد شامل او

### در فقه اسلامی، بین جاهل قاصر و مقصر فرق گذاشته شده است.

**جاهل قاصر و مقصر، هر دو در این نقطه مشترک اند که باید بدانند و نمی دانند، اما یکی در حد امکان و**

**طاقة خود تلاش کرده و ندانسته است، و دیگری بی زحمت و بدون**

**تلاش نمی داند. آن که تلاش کرده و ندانسته و نرسیده است،**

**قاصر است ولی مقصر نیست، و چون مقصر نیست شایسته عقوبت**

**نیست. اما آن که تلاش نکرده ندانسته و نرسیده، مقصر و مجرم**

**است و مستحق عقوبت به جرم کوتاهی و سستی است.**

نخواهد شد، نه عقوبت دنیوی که مجازات اعدام است و نه عقوبت اخروی که عذاب دوزخ است. اما عقوبت دنیوی نه؛ چون او به ابراز و اظهار عقیده ی خود نپرداخته است و فقط در فضای اندیشه خود مرتد شده است. چنین فردی به لحاظ فقهی مرتد شمرده نمی شود. چرا که قبلاً اظهار اسلام کرده و هنوز هم در ظاهر، اظهار انکار اسلام ننموده است. لذا این فرد در جامعه ی مسلمین هنوز مسلمان خوانده می شود گرچه در واقع دیگر مسلمان نیست.

اما عقوبت اخروی شامل حال او نیست، چون تکلیف ما آدمیان سعی و تلاش علمی و عملی در حد امکان است و خداوند جهان تکلیفی بیش از

تحمل علمی و عملی، بر کسی روا نمی دارد. (لا یکلف الله نفساً الا وسعها).

### جاهل قاصر و مقصر

بر همین اساس است که در فقه اسلامی، بین جاهل قاصر و مقصر فرق گذاشته شده است. جاهل قاصر و مقصر، هر دو در این نقطه مشترک اند که باید بدانند و نمی دانند، اما یکی در حد امکان و طاققت خود تلاش کرده و ندانسته است، و دیگری بی زحمت و بدون تلاش نمی داند. آن که تلاش کرده و ندانسته و نرسیده است، قاصر است ولی مقصر نیست، و چون مقصر نیست شایسته عقوبت نیست. اما آن که تلاش نکرده ندانسته و نرسیده، مقصر و مجرم است و مستحق عقوبت به جرم کوتاهی و سستی است.

علما یک اصطلاحی دارند که این اصطلاح ریشه قرآنی دارد. جاهل را مقسم قرار می دهند و می گویند: جاهل بر دو قسم است؛ یا قاصر است یا مقصر... قاصر یعنی کوتاه و مقصر یعنی کوتاهی کننده. اگر کسی چیزی را نمی دانست و یا جرمی را مرتکب شد، یک وقت علت این کار قصور، یعنی دست نارسی و کوتاهی است؛ یعنی او تقصیر ندارد و مقصر نیست و راهی غیر از این نداشته است؛ و یک وقت او مقصر است و آن وقتی است که انسان یک چیزی را دانسته و فهمیده، اما به خاطر هواپرستی و نفس پرستی، علی رغم آنچه خودش می داند و می فهمد، عمل می کند.

قرآن خودش اصطلاحی در این زمینه ها دارد ولی نه به نام قاصر و مقصر، تعبیر قرآن تعبیر دیگری است از قبیل مستضعفین. یعنی ضعیف شمرده شدگان، دست نارسان. در بعضی جاهای دیگر تعبیر دارد مَرَجونَ لِأمرِ الله، یعنی درباره یک طبقه شما اساساً قضاوت نکنید که عاقبت اینها چیست بگویید به خدا و اگذار است، خدا خودش می داند که بعداً با آنها چه بکند. که البته این خودش یک نوید رحمت است. (۹۱)

از خدای عادل و حکیم فرسنگ ها به دور است که ناتوانان و مستضعفان و کوتاه خردان غیر مقصر را به چوب عذاب برگرد:

یا معشر الجن والانس أَلَمْ یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم



سیر تحول فتوای ارتداد در اندیشه مرحوم آیت الله العظمی متزری / قسمت دوم و پایانی

# هر تغییری، ارتداد نیست

شیر رضا احمدی

## ارتداد در قرآن

سؤال: در قرآن آمده است که در دین هیچ اجباری نیست ولی در جای دیگر آمده که اگر دین خود را تغییر بدهید مرتدید و به مرگ محکوم هستید. شما این تضادها را چه گونه توجیه می کنید؟  
جواب: اولاً درست است که در قرآن کریم نفی اکراه در دین شده است و فرموده: (لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) (در دین اجبار و اکراه نیست) ولی در هیچ جایی از آن گفته نشده است که مرتد محکوم به اعدام است و باید کشته شود؛ و مجازات اعدام مرتد، تنها در بعضی از احادیث ذکر گردیده است.

و ثانیاً: این که در دین اجباری نیست، به لحاظ این است که دین دارای اعتقاد و عمل بر اساس اعتقاد است و حصول اعتقاد موقوف به گونه ای استدلال و برهان می باشد، و چه بسا بدون اختیار برای انسان حاصل می گردد، و هیچ گاه به وسیله اکراه و اجبار پدید نمی آید.

و مراد از ارتدادی که طبق بعضی از روایات، مجازات آن مرگ مقرر گردیده، این است که شخص پس از این که حقانیت توحید یا نبوت پیامبر اسلام (ص) و یا برخی از ضروریات دیگر دین برای او ثابت گردیده، از روی عمد و عناد با حق، به مخالفت علنی و آشکار برخیزد و بخواهد نظم جامعه را بر هم زند و اعتقادات دیگران را مورد طعن قرار دهد، که چه بسا این امر، کشف از توطئه ای پنهان از سوی مخالفان دین می نماید. اما کسی که در مسیر تحقیق عالمانه، برای او نسبت به اصلی از اصول دین یا فرعی از فروع ضروری آن، شک و تردید حاصل شده و یا به نتیجه ای دیگر رسیده است، مرتد محسوب نشده و حکم ارتداد را ندارد. در این رابطه می توانید به رساله حقوق این جانب صفحه ۵۱ مراجعه نمایید. ۲۳

رابطه انکار ضروری و خروج از دین

سؤال: آیا اگر مسلمانی با استدلال، احکام عبادی اسلام را نپذیرد ولی به توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت معتقد باشد می توان او را از مسلمانی خارج دانست؟ اگر نه، پس این چه ضروری دین است که تعطیل آن نمی تواند سبب خروج از اسلام تلقی شود؟  
جواب: اگر مقصود از نپذیرفتن، انکار فسق می باشد؛ و اگر حکمی ضروری باشد و مسلمان با قطع و یقین به ضروری بودن، آن را انکار می نماید، این انکار که برگشت به انکار نبوت کرده و فسق می باشد؛ و اگر حکمی ضروری باشد و مسلمان با قطع و یقین به ضروری بودن، آن را انکار می نماید، این انکار که برگشت به انکار نبوت کرده و

**مراد از ارتدادی که طبق بعضی از روایات، مجازات آن مرگ مقرر گردیده، این است که شخص پس از این که حقانیت توحید یا نبوت پیامبر اسلام (ص) و یا برخی از ضروریات دیگر دین برای او ثابت گردیده، از روی عمد و عناد با حق، به مخالفت علنی و آشکار برخیزد و بخواهد نظم جامعه را بر هم زند و اعتقادات دیگران را مورد طعن قرار دهد، که چه بسا این امر، کشف از توطئه ای پنهان از سوی مخالفان دین می نماید. اما کسی که در مسیر تحقیق عالمانه، برای او نسبت به اصلی از اصول دین یا فرعی از فروع ضروری آن، شک و تردید حاصل شده و یا به نتیجه ای دیگر رسیده است، مرتد محسوب نشده و حکم ارتداد را ندارد.**

عقیدتی باشد باید گفت: صرف انکار ضروری اگر مستلزم انکار اصول دین از قبلی نبوت نباشد موجب خروج از دین نمی باشد و اگر کسی واقعا به اصول دین مذکور در سؤال، معتقد باشد اما به نظر خودش با استدلال به این نتیجه رسیده است که امروز انجام عبادات لازم نیست، چنین کسی هر چند تشخیص او باطل و خلاف حق است، اما موجب خروج او از دین نمی شود و حتی حکم به فسق او نیز بعید است. اما اگر ضمن قبول داشتن اصول دین، ضروری بودن عبادات را نیز قبول دارد و با این حال، آن ها را عملاً ترک می کند، چنین شخصی فقط محکوم به

نوعی لجاج و عناد است، موجب ارتداد و خروج از دین می باشد. ۲۴

**تغییر دین**  
سؤال: یک عرضی داشتم در مورد تغییر مذهب. مگر ما دین حضرت مسیح، موسی و... را دین خدا نمی دانیم؟ اگر می دانیم، پس چرا اگر یک مسلمان بخواهد تغییر دین بدهد باید محاکمه و سپس اعدام هم بشود. اگر ما به خدای خود اعتقاد داریم پس باید بسپاریم دست پروردگار خود که خود بهتر می داند. کسی نمی تواند شخص دیگری را برای نظرش محاکمه کند. حال سؤال این است که نظر شما در مورد این موضوع چیست؟ و من شما



رابطه خاطر روشن تر بودن فکری انتخاب کردم که از شما سؤال می کنم. جواب: تفصیل در نامه نمی گنجد. اجمالاً این که: هر یک از ادیان یهودیت و مسیحیت و زرتشتی در زمانی دین حق بوده اند ولی دین مقدس اسلام ناسخ ادیان سابقه می باشد، و عدول از آن صحیح نیست. مثل ادیان الهی مثل کلاس های دانشگاهی است، و دین اسلام همچون کلاس و ترم آخر است که شخص یک نحو استقلال علمی پیدا کرده است و دیگر نیاز به استاد جدید ندارد و با عقل کامل شده خود می تواند مشکلات را بر اساس آخرین و کامل ترین رهنمودها و احکام دین آسمانی حل نماید. برای ثبوت حقانیت دین اسلام می توانید به کتاب از آغاز تا انجام در گفتگوی دو دانشجو نوشته این جانب مراجعه فرمایید. البته تبدیل دین به نحو اطلاق، حکم اعدام ندارد؛ بلکه اگر حقانیت دین اسلام برای کسی ثابت شده باشد و از روی عناد و لجاجت با حق، اسلام را انکار کند و دین دیگری قبول کند، مرتد شمرده می شود؛ و اگر در دادگاه صالح طبق موازین قضایی، ارتداد و عناد او با حق ثابت شود، حکم مرتد را دارد. ۲۵

**آزادی در انتخاب دین**  
سؤال: من خاطرات جناب عالی را خواندم. بسیار عالی بود. فهمیدم که شما در زمینه حکومت اسلامی و همچنین فرقه بهائیت تحقیقات زیادی انجام داده اید. همیشه برای من این سؤال مطرح بوده و می بینم که همواره حقوق بشر هم در این مورد به ایران ایراد می گیرد، این است:

## استفتاء

افراط در عزاداری برای  
ائمه (علیهم السلام) و ایجاد  
مزاحمت برای مردم

افراط در عزاداری برای ائمه (علیهم السلام) و ایجاد مزاحمت برای مردم به وسیله راه اندازی دسته های عزاداری در خیابان چه حکمی دارد؟ آیا شرکت در چنین مراسمی جایز است؟

گرچه ایجاد مزاحمت برای افراد، صحیح نمی باشد، اما نباید مراسم عزاداری خامس آل (علیه السلام) را به بهانه های مختلف کم رنگ نمود، بلکه باید هر چه باشکوه تر برگزار کرد که از شعائر اسلامی می باشد و ثواب زیاد دارد و تعظیم شعائر لازم است و برگزاری مراسم مذهبی و حتی ملی در تمام دنیا همراه با تجمع و عبور از خیابان ها می باشد که گاهی موجب سدّ معبر هم می شود و عقلائی عالم برای مصلحت عمومی و اقوی، این گونه مزاحمت ها را قبیح نمی دانند.

چرا به امام حسین  
(علیه السلام) تارالله می گویند؟

معنی تار حق قصاص و استیفای عوض خون مقتول است و فقره دیگر زیارت عاشورا (وان یرزقنی طلب تارکم مع امام منصور) شاهد آن است و مراد از تارالله این است که صاحب این حق خداوند است و خداوند این حق را طلب می کند و معنی این فقره این است که سیدالشهداء مقتولی است که کسی نیست به غیر از خداوند که عوض خون او را بگیرد.

## استفاده از طبل و سنج

لطفاً نظر خویش را در باره طبل و سنج هیئت های مذهبی و شبیه خوانی بیان فرمایید.

نباید از چنین سنت هایی جلوگیری نمود، و این گونه اعمال که در عزاداریها به عنوان وسیله ابکاء و بُکاء و شور دادن به عزاداریها استفاده می شود، نمی توان گفت حرام است.

ادامه در صفحه ۱۷

می باشد، نزد خداوند از درجات معنوی بیشتری برخوردار خواهد بود. از طرفی انسان از نظر انسان بودنش به مقتضای آیه لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ۲۷ یک ارزش ذاتی دارد و از نظر تدین او به دین حق ارزش ثانوی خواهد داشت. در حقیقت تفاوت ادیان و صحیح و تقیم بودن آنها به صاحبانش ارزش ثانوی می

دهد. ۲۸.

جمع بندی:

آیت الله منتظری بحث مرتد را سه دوره مورد ارزیابی قرار داده است. در دوره اول نظر مشهور را پذیرفته بود، بعد با ارایه تعریف جدیدی برای مرتد و افزودن قید جدیدی، همان حکم مشهور را پذیرفت.

مرحله سوم ارزیابی و بازنگری موضوع، تغییر عقیده، شبهه یا مطالعه و دستیابی به نتایج جدید است و موجب ارتداد

نخواهد شد، بلکه عناد و توطئه فرد موجب حکم است و آن این است که شخص پس از این که حقانیت توحید یا نبوت پیامبر اسلام (ص) و یا برخی از ضروریات دیگر دین برای او ثابت گردیده، از روی عمد و عناد با حق، به مخالفت علنی و آشکار برخیزد و بخواید نظم جامعه را بر هم زند و اعتقادات دیگران را مورد طعن قرار دهد، اما مجازات مرتد را از مصادیق حدود دانسته، آن هم بنابر روایت مشهور پیامبر که می فرمایند در شبهات حدود را واگذارید. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ادرثوا الحدود بالشبهات؛ (با اندک شک و شبهه ای اجرای حدود را متوقف کنید.) و اگر متهم به یکی از گناهان ذکر شده، قبل از دستگیری توبه کند، یا شبهه توبه در بین باشد حد از او ساقط می شود.

۲۳- ماخذ سابق ص ۵۳۳.

۲۴- ماخذ سابق، ص ۱۰۲.

۲۵- ماخذ سابق، ص ۱۰۲.

۲۶- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲۷- اسراء، آیه ۷۲.

۲۸- پرسش های دینی، ص ۱۰۵.

لحاظ هم بین افراد آن نسبت به حقوق مدنی و اجتماعی تفاوت نیست و هیچ فردی به خاطر عقیده اش در آن جهت دارای مزایای بیشتر و ارجحیت از دیگران نمی باشد؛ چنان که انسان حقیقی هر چه در عقل بالفعل نظری و عملی قوی تر باشد و مراتب برتر عقل را



**به اعتقاد ما اسلام دین حق است و خاتم ادیان الهی می باشد، و وجدان هر انسانی او را ملزم می نماید که در امر دین تحقیق نماید و نسبت به آن بی تفاوت نباشد، ولی نه دین و نه حاکمیت، امری تحمیلی نیست. هیچ گاه با زور و تحمیل، اعتقاد حاصل نمی شود. و همه مردم تازمانی که حقوق اجتماعی یکدیگر را محترم بشمارند حق حیات دارند و حاکمیت نیز هنگامی ثابت و برقرار می گردد که اکثریت جامعه پذیرای آن باشند. و حتی حکومت ظاهری رسول خدا ص و امیر المومنین نیز با بیعت مردم تحقق خارجی یافت. ضمناً حق و حقیقت از هر کس و هر چیز محترم تر است.**

۲- انسان حقیقی کسی است که دارای ممیزه انسان از سایر حیوانات یعنی عقل بالفعل باشد؛ و عقل بالفعل به وجود مبدأ و معاد و ضرورت حرکت مستقیم تکاملی به سوی آن ها معترف است. و این اعتراف ها همان دین داری اوست. بنابراین انسان به

۱- آیا نباید دید حکومت اسلامی نسبت به تمام انسان ها اعم از موحدان (مسلمان و غیرمسلمان) و غیر موحدان - البته به شرط عدم محارب بودن - یکسان باشد؟ آیا خداوند به همه بندگانش روزی نمی دهد؟ آیا ما حق داریم به عنوان حکومت اسلامی به یک گروه محرومیت اجتماعی

بدهیم؟

۲- آیا انسان ارجحیت دارد یا دین؟ چون این گونه سوالات را من بارها از بسیاری جوان ها شنیده ام. اگر امکان دارد جواب سوالات فوق را در سایت خود برای استفاده عموم قرار دهید.

جواب: ۱- هر چند به اعتقاد ما اسلام دین حق است و آن خاتم ادیان الهی می باشد، و وجدان هر انسانی او را ملزم می نماید که در امر دین تحقیق نماید و نسبت به

آن بی تفاوت نباشد، ولی نه دین و نه حاکمیت، امری تحمیلی نیست. هیچ گاه با زور و تحمیل، اعتقاد حاصل نمی شود. و همه مردم تا زمانی که حقوق اجتماعی یکدیگر را محترم بشمارند حق حیات دارند و حاکمیت نیز هنگامی ثابت و برقرار می گردد که اکثریت جامعه پذیرای آن باشند. و حتی حکومت ظاهری رسول خدا ص و امیر المومنین نیز با بیعت مردم تحقق خارجی یافت. ضمناً حق و حقیقت از هر کس و هر چیز محترم تر است.

۲- انسان حقیقی کسی است که دارای ممیزه انسان از سایر حیوانات یعنی عقل بالفعل باشد؛ و عقل بالفعل به وجود مبدأ و معاد و ضرورت حرکت مستقیم تکاملی به سوی آن ها معترف است. و این اعتراف ها همان دین داری اوست. بنابراین انسان به

معنای خاص آن، شخصی دین دار است و انفکاک بین آن دو و سخن از این که انسان ارجح است یا دین، وجهی ندارد. بله، ظاهر انسان و انسان ظاهری چیزی جدای از دین و دین داری است، و بدین



مصاحبه‌ای با حجت الاسلام والمسلمین سروش محلاتی

# علامه طباطبایی، آزاداندیشی و استبدادستیزی



برای او مرزی مشخص بشود؛ نیست. فهمیدن، متوقف بر این است که برای او محدودیتی ایجاد نشود و فهم برای اینکه کار خودش را انجام بدهد باید کاملاً آزاد باشد.

ما حتی در قرآن کریم هم می‌بینیم که وقتی انبیاء الهی با مخالفینشان بحث می‌کردند، آنجایی که پای بحث و گفتگو در میان است، این که من حق هستم را نادیده می‌گیرد و کنار می‌گذارد. یک تعبیری در قرآن از زبان بعضی از انبیاء هست که: **أَنَا أَوْ آيَاكُمْ لَعَلَّ هُدَىٰ أَوْ فُي ضَلَالٌ مُّبِينٌ**؛ ما یا شما بر هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم نمی‌گویید من بر هدایتیم و شما بر گمراهی. اگر این مقدمه مورد توافق قرار بگیرد که من بر هدایتیم، شما هم گمراه هستید، بحثی وجود ندارد. بحث و گفت و گو وقتی اتفاق می‌افتد، که اینکه من بر حقم، شما بر باطل هستید؛ کنار گذاشته بشود. صحبت کنیم ببینیم چه کسی برحق است، چه کسی بر باطل؟ اگر از پیش نرخ تعیین شده باشد که حقیقت همین است که در نزد من است، پس چرا بحث بکنیم، بحث کردن ندارد؟! لذا نرخ گذاری به طور کلی در باب مسائل فکری امکان پذیر نیست.

در عین حال ما می‌بینیم برخی‌ها با این که در شأن قابل قبولی از مسائل علمی هستند یا جزء متفکرین به حساب می‌آیند ولی در مقام اندیشه برای خودشان خط قرمزهایی قائلند، مصالحی در نظر می‌گیرند و حریت ندارند؟

این که در جامعه چیزهایی مصلحت نباشد و جلوی ابرازش گرفته بشود یک چیز است و این که به لحاظ اندیشیدن و فکر

عین حال در قفس باشد بلکه مثل تنفس است که اگر مجرای آن را گرفتگی تنفس وجود ندارد و تحقق پیدا نمی‌کند. به هر حال امر اندیشه و اندیشیدن دایره مدار بین نفی و اثبات است. یا آزادی هست و اندیشه هست، و یا آزادی نیست و اندیشیدن هم نیست و منتفی است. و هر مقدار که فرصت و مجال برای اندیشیدن کم شود و محدودیت اعمال بشود، در واقع اندیشه از

**ما حتی در قرآن کریم هم می‌بینیم که وقتی انبیاء الهی با مخالفینشان بحث می‌کردند، آنجایی که پای بحث و گفتگو در میان است، این که من حق هستم را نادیده می‌گیرد و کنار می‌گذارد. یک تعبیری در قرآن از زبان بعضی از انبیاء هست که: ما یا شما بر هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم نمی‌گویید من بر هدایتیم و شما بر گمراهی. اگر این مقدمه مورد توافق قرار بگیرد که من بر هدایتیم، شما هم گمراه هستید، بحثی وجود ندارد. بحث و گفت و گو وقتی اتفاق می‌افتد، که اینکه من بر حقم، شما بر باطل هستید؛ کنار گذاشته بشود.**

بین می‌رود و می‌میرد و دیگر به مقصودش نمی‌توان امید داشت لذا اساساً اندیشیدن، قابل اینکه به او برنامه‌ای القاء بشود، چارچوب در اختیار او قرار گیرد،

روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شده، به اندیشه‌های ویژه مرحوم علامه درباره آزادی دین و ممکن نبودن اجبار عقیده اشاره می‌کند و با یادآوری مشکلات ایشان در بیان نظریات خود در فضای حوزه علمیه، تصریح می‌کند: علامه در عصر خودش، اجازه نداشت که همه افکارش را بنویسد، و لذا عمق اندیشه‌های او هم چنان ناشناخته باقی مانده و باقی خواهد ماند و این وضع هم موجب تأسف برای حوزویان است و هم باعث شرمساری!

مشروح این گفت و گوی خواندنی به نقل از وبسایت محمد سروش محلاتی در ادامه می‌آید: علامه طباطبایی یکی از نوادر دوره ما محسوب می‌شود که ابعاد شخصیتی مختلفی دارد، یکی از ویژگی‌های بارز ایشان آزاداندیشی است که علاقه مندیم در این رابطه ارزیابی خودتان را بیان بفرمایید.

بنده خیلی با این تعبیر آزاداندیشی موافق نیستم و این ترکیب را نمی‌پسندم. علتش هم این است که اندیشیدن ذاتاً فعالیتی است که قید بردار نیست و نمی‌شود تصور کرد که بدون آزادی، امکان تفکر وجود دارد. لذا اگر مفهوم این تعبیر این باشد که ما دو نوع از اندیشیدن و فکر کردن داریم، یکی اندیشه توأم با آزادی و دیگری اندیشه بدون آزادی، این تصور خطا است، چون آنجایی که آزادی وجود ندارد، اندیشه وجود

ندارد. نه این که اندیشه وجود دارد، بدون آزادی. اندیشیدن و فکر کردن مثل یک پرده‌ای نیست که انسان بتواند آن را در قفس نگهداری بکند که پرده باشد و در

چکیده: مرحوم علامه طباطبائی از نادر افراد در بین علمای ما است، که معتقد است پیه ناامنی و فتنه و هرج و مرج را به تن بمالید و ناامنی را بپذیرید اما تسلیم استبداد نشوید تا در نهایت به آزادی و امنیت برسید... حساسیت آقای طباطبائی به مسئله استبداد و آثار استبداد، حساسیت بسیار بسیار بالایی است. ایشان در جلد دوم تفسیر المیزان هم این مطلب را دارند که از نظر زمان تألیف، قبل از سال ۱۳۴۰ می‌باشد. علامه می‌گویند حکومت‌های استبدادی از شیوه‌های مختلفی مثل زندانی کردن و تبعید کردن استفاده می‌کنند برای اینکه محیط را آرام بکنند. برای اینکه مخالفین را سرکوب بکنند، زورگویی می‌کنند. بعد ایشان می‌فرمایند ولی به هر حال حکومت استبدادی غیر قابل دوام است... ایشان این مطلب را مطرح می‌کنند که اگر ملتی، ملت زنده‌ای باشد به هر حال این دولت‌های دست‌نشانده و حکومت‌های استبدادی، به زودی دورانشان تمام می‌شود و نمی‌توانند حکومت پایداری را داشته باشند...

محمد سروش محلاتی، پژوهشگر و استاد حوزه، معتقد است که علامه طباطبایی از معدود علمای ماست که در تقابل نظریه‌های طرفدار حفظ امنیت ولو به بهای استبداد، و نیل به آزادی ولو به بهای ناامنی موقت، دومی را انتخاب می‌کند و قائل به ضرورت همیشگی مبارزه با استبداد است. وی تأکید می‌کند که تفسیر المیزان، فراوان به پایدار نبودن حکومت‌های استبدادی، ضرورت تبعیت نکردن از آنها و شیوه‌های ضد انسانی این حکومت‌ها اشاره می‌کند.

وی در گفت و گویی که در دو قسمت، در روزهای بیست و سوم و سی‌ام آبان‌ماه در



می دهد و تسلیم می شود. این در فقه درست است چون حجیت خبر ثقه در احکام شرعی به اثبات رسیده است اما علامه طباطبائی معمولاً وارد قلمرو مباحث فقهی نمی شود. در تفسیر المیزان هم معمولاً وقتی به بحثی می رسد که وجه فقهی پیدا بکند احاله به فقه می دهد اما آنجایی که در مباحث اعتقادی، معارف قرآن، گاه در مباحث تاریخی و در مباحث تفسیری وارد می شود، بر خلاف فضای موجودی که در میان بسیاری از حوزویان هست که وقتی به روایت رسیدند از حرکت فکری عاجز می مانند و متوقف می شوند.

علامه طباطبائی این طوری نیست. جهتش این است که علامه، قائل به حجیت خبر واحد در قلمرو مسائل اعتقادی و فکری نیست و حتی در مسائل تفسیری هم قائل به حجیت خبر ثقه نیست مگر اینکه به استنباط یک حکم شرعی برگشت کند. علامه طباطبائی به دلیل اینکه خبر واحد را حجت نمی داند خیلی آزاد و راحت وارد می شود و بحث می کند و تعبد و تسلیم در این قضایا نسبت به ایشان دیده نمی شود. بله در صورتی که قرائنی بر صحت روایت وجود داشته باشد، مثلاً مضمونش مطابق با قرآن باشد یا شواهد عقلی وجود داشته باشد، روایت را می پذیرد اما اینکه به طور کلی، درست خودش را در اختیار روایات قرار داده باشد چنین رویه ای ندارد لذا میدان بحث و تأمل و درگیر شدن با روایات و وجوه و احتمالات، آن گونه که برای علامه طباطبائی فراهم هست برای دیگران فراهم نیست. آنها دائماً دنبال این هستند که مسئله ای، حتی مسائل غیر فقهی را به استناد یک روایتی حل بکنند اما علامه طباطبائی اصلاً چنین دغدغه ای ندارد، چون ذاتاً آن را حجت نمی داند.

اگر ممکن است به برخی از موارد طرح این مسأله اشاره بفرمایید؟

مرحوم علامه این مطلب را مکرراً در تفسیر المیزان مطرح کرده است، مبنای ایشان این است که در روایات مربوط به احکام، وثوق نوعی لازم است و بدون وثوق شخصی هم باید به خبر ثقه اعتماد کرد ولی در مسائل دیگر از قبیل مسائل اعتقادی یا تاریخی وثوق کامل شخصی مورد نیاز است لذا روایت باید محفوظ به قرائن مفید علم باشد در جلد هشتم صفحه ۱۴۱ و در جلد دهم صفحه ۳۵۱ این نظریه را مطرح کرده اند. علاوه بر آن همین بحث در کتاب قرآن در اسلام هم مطرح شده است.

**علامه طباطبائی نسبت به اجماع در غیر مسائل فقهی هم همین بی اعتمادی را داشتند و خود را مقید به اجماعات علمای گذشته نمی دانستند؟**

اتفاقاً همین طور است در مباحث کلامی، استناد به اجماع خیلی رایج است، ولی علامه حتی اجماع محصل را هم دلیل ظنی می دانست یعنی اگر فرضاً بتوان نظر تک تک علمای گذشته را به دست آورد و همه آن ها اتفاق نظر در مسئله ای داشته باشند باز هم در مسئله ای که نیاز به یقین است نمی توان به چنین دلیلی استناد کرد. اجمال نظر ایشان

نمی تواند با یک فیلسوف درگیر بشود، خودش را در مقابل یک فیلسوف به منزله یک شاگردی می بیند که دوزانو زده و دارد گوش می کند که او چه گفته و آنچه را که می شنود به دیگران منتقل می کند.

اما تدریس و برخورد علامه با آثار فلسفی، مبتنی بر این نوع تدریس نیست. حواشی فراوانی که ایشان بر کتاب اسفار



کردن، هیچ خط قرمزی وجود نداشته باشد، چیز دیگر. کتاب توحید صدوق رضوان الله تعالی علیه که شاید بزرگترین مجموعه روایی ما در مسائل اعتقادی باشد را وقتی انسان مرور می کند، می بیند سوالات زیادی از ائمه در مسائل اعتقادی شده و بحث و گفتگوهای فراوانی صورت گرفته، اما موردی پیدا نمی شود که حضرت فرموده باشند این سؤال را نباید کرد، این خط قرمز است و شما از آن خط قرمز عبور کردید. ممکن است ورود شخص خاصی به این مسائل، به خاطر اینکه ظرفیت فهم یک مطلب را ندارد، برای خودش دشواری زا باشد و ارشاد بشود که وارد این مسائل نشود، اما این که شرع خطی قرار داده باشد که اینها جزء مسائلی است که کسی نباید بفهمد و یا فهمیدنش اختصاص به افراد خاصی دارد، نیست. این خط قرمزها در مقام بحث و گفت و گو و فهمیدن به طور کلی وجود ندارد.

بله اگر منظور این باشد که آزادی شعب و شاخه های مختلفی دارد؛ آزادی های شخصی، فردی و آزادی های اجتماعی و سیاسی و یکی هم آزادی در مسائل فکری، این تقسیم بندی معقول است اما بیش از این اگر بخواهیم خود اندیشیدن را مفسر قرار بدهیم که بعضی ها در اندیشیدن آزاد اما برخی آزاد نیستند؛ این تقسیم وجود ندارد.

**پس در این مقام تفاوت علامه طباطبائی با دیگران در چیست؟**

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه، امتیازات زیادی دارد هم به لحاظ علمی در تفسیر قرآن، در فلسفه، حدیث، فقه، اصول فقه و ... و هم در مسائل عملی و معنوی که اهل اخلاق و معنویت و سیر و سلوک بود. اما به نظر بنده در میان همه این کمالات و امتیازات، مرحوم علامه به معنای واقعی شخصیتی است که از موهبت اندیشیدن با همان لازمه آزاد بودن برخوردار بودند و از این نظر در مقایسه با بسیاری از علمای اسلامی دارای امتیاز و برتری هستند.

**علامه در این زمینه چه ویژگی های دارند که دیگران نداشتند و یا کمتر داشتند؟**

ویژگی اول علامه این است که وقتی در بحث های عقلی مثل مباحث فلسفی وارد می شود اهل تعبد و تسلیم نیست. علامه طباطبائی اسفار یا بعضی از آثار فلسفی دیگر را تدریس کرده اما نوع تدریس علامه با بسیاری از برخورد هایی که مدرسین دیگر دارند، متفاوت است. معمولاً مدرس وقتی یک متن فلسفی را درس می دهد در مقام تقریر و بیان نظر مؤلف است به این که مثلاً صدرالمتألهین چه گفته است. در بسیاری از درس های فلسفه این جور نیست که استاد خودش اندیشه و تفکر فلسفی داشته باشد، حداکثر این است که کلام یک فیلسوفی را در یک کتابی می تواند به خوبی عرضه و ارائه بکند. استاد فلسفه زیاد است اما وقتی یک متنی را می خواند فقط و فقط در صدد این است که عبارت را صحیح بخواند و آن را صحیح ترجمه کند و توضیح بدهد. بیشتر از این

**ویژگی دومی که می تواند نشان بدهد**

**علامه چقدر از موهبت آزاداندیشی**

**برخوردار است، این که در بحث های**

**نقلی هم اهل تسلیم نیست. یک موقع ما**

**در فقه به یک خبر ثقه می رسیم و شرایط**

**حجیت را در او می بینیم و فقیه بر مبنای**

**اینکه خبر ثقه را حجت می داند، بر طبق**

**آن فتوا می دهد و تسلیم می شود. این در**

**فقه درست است چون حجیت خبر ثقه**

**در احکام شرعی به اثبات رسیده است اما**

**علامه طباطبائی معمولاً وارد قلمرو**

**مباحث فقهی نمی شود.**

دارد نشان می دهد که ایشان اهل نظر است، اهل فکر است و دریافت خودش را از یک مسئله فلسفی می گوید، نه دریافت ملاحظه را. لذا ایشان به معنای واقعی اهل اندیشیدن در مسائل فلسفی بود و تدریس او توأم با تحقیق بود.

ویژگی دومی که می تواند نشان بدهد علامه چقدر از موهبت آزاداندیشی برخوردار است، این که در بحث های نقلی هم اهل تسلیم نیست. یک موقع ما در فقه به یک خبر ثقه می رسیم و شرایط حجیت را در او می بینیم و فقیه بر مبنای اینکه خبر ثقه را حجت می داند، بر طبق آن فتوا



در تفسیر المیزان جلد دوازدهم صفحه ۱۱۲ ببینید.

**بیخشید! بحث از ویژگی های آزاد اندیشی علامه بود، اگر در این باره مطلبی باقی مانده تکمیل بفرمایید.**

ویژگی سوم از آزاداندیشی علامه طباطبائی این است که آقای طباطبائی یک شخصیت معنوی بود، اهل سیر و سلوک هم بود، تحت تربیت یک شخصیت معنوی بزرگ، مرحوم آقای قاضی هم قرار داشت اما در عین حال علامه شخصیتی نبود که نسبت به آنچه که دیگران به عنوان محصول سیر و سلوک خودشان و مکاشفات خودشان ارائه می کنند حالت تعبد و تسلیم داشته باشد. اینکه شخصی بگوید به من این گونه القاء شده، به چنین دریافتی رسیده ام، من چنین کشف و شهودی داشته ام، برای ما چه حجیتی دارد؟ علامه طباطبائی مبنائاً امکان مکاشفه را رد نمی کند اما در عین حال سر تسلیم هم در برابر این ادعاها فرو نمی آورد.

من اینجا یک نکته ای را عرض بکنم که شاید شنیدن آن برای شما خالی از لطف نباشد؛ علامه علاوه بر درس عمومی، یک درس های خصوصی هم برای برخی از اعظم شاگردان خودشان داشتند. در آن جلسات خصوصی که معمولاً در آخر هفته برقرار می شد، علامه بحث های مختلفی ارائه می کردند. برخی از شاگردان ایشان از ایشان درخواست کردند که برخی از متون عرفانی را در همان جمع خاص برایشان تدریس کند. از جمله متونی که از ایشان درخواست کردند که تدریس بکنند شرح فصوص بود که متنش از ابن عربی است و شرحش از قیصری. و این کتاب به عنوان یک کتاب درسی برای کسانی که می خواهند با عرفان نظری آشنا بشوند مطرح بوده است و محل بحث بوده است. اما علامه نپذیرفت که این کتاب را تدریس کند. فرموده بودند کتابی که نتوان با استدلال درباره محتوا و مضمونش صحبت کرد و نظر داد و فقط یکسری از ادعاها مورد بحث واقع شود، من چنین کتابی را تدریس نمی کنم. ما چگونه می توانیم این جور متن را بخوانیم، مگر اینکه فقط تسلیم باشیم و تعبد داشته باشیم. لذا حاضر به تدریس این کتاب نشد. به جای آن، تمهید القواعد را تدریس کردند که در باب توحید، یک کتاب کاملاً

استدلالی است. این اشکال ایشان نسبت به کل عرفان و اخلاق نظری عمومیت دارد.

تفاوتی نمی کند، لذا علامه طباطبائی به این شکل با تدریس عرفان نظری، آن هم در متونی که صرفاً متکی به مشاهدات یک شخص است، نظر موافقی نداشتند. اگر شخص بخواهد بداند که مؤلف کتاب، مثلاً ابن عربی، چه گفته است؟ حرفی نیست اما بعد از اینکه دانست که او چه می گوید، راه داوری درباره اینکه آنچه را که او می گوید درست است یا درست نیست، به لحاظ بحث نظری مسدود است. چون او دارد مشاهدات خودش را گزارش می کند و علامه به این مباحث در مقام درس ورود پیدا نمی کند. این که شخص می تواند با سیر و سلوک به مشاهداتی

معتقد بود بنیان فکری انسان را برهان تشکیل می دهد و کسی که می خواهد درست فکر بکند، باید بداند که برهان چیست. لذا به جای اینکه شاگردان خودشان را در آن وادی تشویق و ترغیب بکنند، به وادی برهان می بردند؛ ایشان برهان شفا را تدریس کردند ولی شرح فصوص را برای خواص از اصحاب خودشان هم تدریس نکردند.

**پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا علامه فقط در مسائل نظری و علمی، این آزادی و حریت را داشتند یا در مسائل اجتماعی هم از این آزادی و حریت بهره مند بودند؟ چون اینها با**



برسد، ربطی به جلسه درس و مباحثه علمی ندارد و در کلاس نمی شود آنها را مورد بحث قرار داد.

**می توان نتیجه گرفت که علامه با عرفان و اخلاق نظری موافقتی نداشتند؟**

با عرفان به معنای اینکه شخص سیر و سلوک بکند و به مشاهداتی برسد، موافق بودند و خودش هم اهلش بوده است. با عرفان نظری در آنجایی که مبتنی بر نوعی از استدلال است و آن مشاهدات را می توان برهانی کرد، از قبیل آنچه را که در کتاب تمهید القواعد است موافق بوده و تدریس هم کرده است اما آنچه را که الان شایع است یعنی تدریس یک متنی که حکایت از مشاهداتی می کند و ما برای بررسی این ادعاها ابزاری در اختیار نداریم؛ قبول نداشتند. اخوی ایشان مرحوم سید محمدحسن الهی، شرح فصوص را تدریس می کرده و بعضی از شاگردان علامه به درس او رفته بودند و علاقه داشتند ولی ایشان قبول نکردند. علامه

**همدیگر ملازمه ای ندارد. بعضی ها در مباحث فکری، فلسفی و علمی، آدم های حری هستند، کاملاً نقادانه وارد می شوند، ابتکار و خلاقیت دارند، آراء جدید و نو ابراز می کنند اما نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی و آنچه که در جامعه می گذرد، ورودی ندارند و یا اگر ورودی هم دارند، اهل تعبد و تسلیم هستند؟**

نه، علامه طباطبائی بر خلاف ظاهر بسیار آزادی داشت و در رفتار و در گفتارش هم این متانت، خیلی به چشم می خورد اما به لحاظ اندیشه های اجتماعی هم بسیار مرد آزادی بوده است. نکاتی که از فرمایشات ایشان استفاده می شود، انصافاً نشان دهنده این است که علامه در مسائل اجتماعی، فردی صاحب نظر است و امتیازاتی دارد. یکی دو نمونه را خدمت شما عرض می کنم:

نمونه اول این است که یک بحثی از قدیم الایام در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح

بوده و آن تعارض و تراجمی است که بین آزادی و امنیت پیش می آید. در شرایطی که یک محیط، محیط بسته ای است و خفتانی در جامعه حاکم است، مردم با یک تراجم از نظر تکلیف مواجه می شوند و آن این است که یا باید وضع نظام استبدادی را به هم بریزند که بی نظمی ایجاد می شود، هرج و مرج اتفاق می افتد و عوارض و مخاطراتی برای جامعه به همراه دارد؛ یا باید سکوت و تحمل کنند که این هم ظلم است و بیداد است. در دوران امر بین این دو مطلب، معمولاً گرایش بسیاری علمای اسلامی این است که اگر خطر و ضرری است نباید وارد میدان مبارزه شد. چون اگر حکومت تضعیف و یاساقت بشود، آشفتگی، هرج و مرج در جامعه پیش می آید و ناامنی ایجاد می شود.

لذا به بحث های امر به معروف که مراجعه بکنید این مطلب را می بینید که معمولاً توصیه به این می شود که جایی که خطر است وارد نشوید، اوضاع را به هم نریزید، هرج و مرج پیش می آید، ناامنی و فساد به وجود می آید، فتنه ایجاد می شود. لذا دعوت می کنند به اینکه تحمل بکنید و حفظ امنیت بر مبارزه و رفع ظلم تقدم دارد. این گرایش غالب است، البته در اهل سنت قوی تر است، اما به نظر بنده در شیعه هم وجهه غالب است. از این رو می بینیم در تاریخ شیعه به آن نسبتی که متون دینی ما تشویق و ترغیب به مبارزه باظلم کرده اند، قیام و انقلاب اتفاق نمی افتد. قاعدتاً ما باید بیش از این نهضت و قیام می داشتیم و علمای ما باید به میدان می آمدند که در آن حد نیست. به علت این است که تقدم ارزش امنیت بر عدالت را پذیرفتند. می گویند در صورت قیام، امنیت را از دست می دهیم، معلوم هم نیست چه چیزی گیرمان بیاید لذا باید امنیت را حفظ کرد. با این نگرانی جلوی حرکت های اجتماعی گرفته می شود.

اما مرحوم آقای طباطبائی از نادر افراد در بین علمای ما است، که معتقد است پیه ناامنی و فتنه و هرج و مرج را به تن بمالید و ناامنی را بپذیرید اما تسلیم نشوید تا در نهایت به آزادی و امنیت برسید. این مطلب را ایشان در تفسیر المیزان مطرح فرموده اند. بعد از اینکه روایتی را از پیغمبر اکرم (ص) نقل می کنند؛ که از رسول اکرم (ص) سؤال کردند: در برابر حاکم سوء، بجنگیم یا نجنگیم؟ نسبت می دهند که پیغمبر (ص) فرمودند که نه. 'علیهم ما حُمِلُوا و علیکم ما حُمِلْتُمْ' آنها گناهانشان



به گردن خودشان است، باری که بر دوش آنهاست بر دوش شما قرار نمی‌گیرد. بعد علامه در ذیل این روایت اضافه می‌کنند که نه، اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان تحت ولایت ظالم برود و سکوت در برابر آنها از نظر شرع جایز نیست:

قد اتضح بالأبحاث الاجتماعية اليوم أن استبداد الولاة برأيهم و اتباعهم لأهوائهم في تحکوماتهم أعظم خطراً و أخطر أثراً من إثارة الفتن و إقامة الحروب في سبيل الجائهم إلى الحق و العدل (المیزان، ج ۱۵، ۱۵۸)

امروز در پرتو بحث‌های اجتماعی و علوم اجتماعی، روشن شده که خطر استبداد ولات و آثار ناگوارش بیش از این است که فتنه و آشوبی اتفاق بیفتد و مردم درگیر بشوند. ادامه استبداد ضرر و زیان بیشتری دارد تا بگوئیم جامعه به هر حال استبداد را تحمل می‌کند، برای اینکه شورشی اتفاق نیفتد، ناامنی نشود، خطری پیش نیاید. نه، استبداد فسادش بیشتر است. شما با به میدان آمدن، یک مرحله‌ای از فتنه و ناامنی و به هم ریختن اوضاع و احوال و از بین رفتن نظم را تجربه می‌کنید ولی بعد جامعه به ثبات و استقرار بر می‌گردد و مردم از این دوره ناامنی عبور می‌کنند. اما اگر همیشه بگویند امنیت باید حفظ بشود و دعوت به سکوت و آرامش بکنند، نظام‌های استبدادی هر روز استحکام بیشتری پیدا می‌کنند و عوارض بیشتری را خواهند داشت.

این مطلبی که آقای طباطبائی اینجا دارد، حرفی نیست که هر عالم دینی گفته باشد. نادر علمایی هستند که این مطلب را می‌گویند. شما به خصوص در همین ابواب امر به معروف و نهی از منکر که نگاه بکنید، معمولاً رویه بر این نیست. غالباً عکسش از طرف فقهاء و علماء توصیه می‌شود. در اهل سنت مسئله روشن‌تر است که دعوت به سکوت می‌شود. حساسیت آقای طباطبائی به مسئله استبداد و آثار استبداد، حساسیت بسیار بالایی است. وجهی ندارد که مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر به این مسائل ورود پیدا بکند، می‌تواند مثل بسیاری از تفاسیر دیگر که نوشته می‌شده، به بررسی مضمون و محتوای مستقیم آیات بپردازد و عبور بکند. اینکه مکرر در تفسیر المیزان نسبت به شیوه‌های استبدادی بحث و اظهار نظر می‌کند، نشان دهنده همان روحیه‌ای است که در خود ایشان وجود دارد و ایشان را وادار می‌کند به اینکه در این میدان‌ها وارد شود. ایشان در جلد دوم تفسیر المیزان هم این

مطلب را دارند که از نظر زمان تألیف، قبل از سال ۱۳۴۰ می‌باشد. علامه می‌گویند حکومت‌های استبدادی از شیوه‌های مختلفی مثل زندانی کردن و تبعید کردن استفاده می‌کنند برای اینکه محیط را آرام بکنند. برای اینکه مخالفین را سرکوب می‌فرمایند ولی به هر حال حکومت استبدادی غیر قابل دوام است:

قد دل التجارب و حکم البرهان علی أن الكره و القسر لا يدوم، و أن سلطة الأجانب لا يستقر علی الأمم الحیة استقراراً مؤبداً، و انما هی رهینة أيام قلائل (المیزان، ج ۲، ص ۱۸۶)

یعنی هم تجربه نشان داده، هم برهان و استدلال حکم می‌کند که حکومت مبتنی بر زور قابل دوام نیست. بعد ایشان این مطلب را مطرح می‌کنند که اگر ملتی، ملت زنده‌ای باشد به هر حال این دولت‌های دست‌نشانده و حکومت‌های استبدادی، به زودی دورانشان تمام می‌شود و نمی‌توانند حکومت پایداری را داشته باشند. در تفسیر المیزان این نوع مضامین با همین یک سطر و دو سطر، فراوان مطرح شده که نشان دهنده حساسیت خاص ایشان است.

**آزاداندیشی با تفکرات اجتماعی شخص ارتباط دارد، آیا در مورد علامه طباطبائی هم می‌توان چنین زمینه‌هایی را در مباحث اجتماعی نشان داد؟ مثلاً یک عالم مسلمان اگر واقعاً برای اندیشیدن آزاد ارزش قائل است، قهراً نمی‌تواند حاکمیت پول و سرمایه مثل نظام‌های سرمایه‌داری را بپذیرد، علامه در این گونه مسائل چه برخوردی دارد؟**

ما در دهه ۳۰ و ۴۰ و قبل از آن، در آثار علمای دینی نقد کمونیزم و سوسیالیزم را خیلی زیاد می‌بینیم. دو جهت هم دارد؛ یک جهتش این است که کمونیزم یک مکتب الحاد است و قهراً برای آیین دینی، این امر غیر قابل تحمل است. جهت دوم این است که این آیین، یکسری از حدود ضروری شرع را نقض می‌کند، مثلاً اشتراکیت را مطرح می‌کند که القای مالکیت است و در حد افراطی‌اش حتی اشتراکیت در خانواده را نیز طرح می‌کند. قهراً یک عالم دینی نمی‌تواند این را تحمل بکند لذا در برخورد با کمونیزم، علمای ما راحت به میدان می‌آمدند، نقد و اعتراض و برخورد می‌کردند. اما سرمایه‌داری مبتنی بر الحاد نیست، آن نوع مسائل مثل

اشتراکیت را نیز مطرح نمی‌کند. لذا حساسیت در بین علمای ما نسبت به سرمایه‌داری در مقایسه با کمونیزم، خیلی کمتر است. در همان دهه‌های ۳۰، ۴۰، هر دوی اینها در دنیا با هم رقابت جدی داشتند.

مرحوم آقای طباطبائی در تفسیر المیزان، هم نقدهای بسیار محکمی بر کمونیزم، سوسیالیزم دارند و هم نقدهای جدی نسبت به سرمایه‌داری که این قسمت دوم، از بحث‌های مورد اهتمام مرحوم آقای

### علامه طباطبائی بر خلاف ظاهر بسیار آرامی که داشت و در رفتار و گفتارش هم این متانت، خیلی به چشم می‌خورد اما به لحاظ اندیشه‌های اجتماعی هم بسیار مرد آزادی بوده است. نکاتی که از فرمایشات ایشان استفاده می‌شود، انصافاً نشان دهنده این است که علامه در مسائل اجتماعی، فردی صاحب نظر است و امتیازاتی دارد.

طباطبائی است. از جمله قضایایی که ایشان مکرر در تفسیر المیزان مطرح کرده، این نکته است که اساساً پیدایش کمونیزم محصول حاکمیت سرمایه‌داری است. یعنی شما اگر ناراحت هستید از اینکه چرا کمونیزم به وجود آمده و چرا این جریان الحاد در جامعه بشری شکل گرفته، باید ببینید در چه فضایی متولد شده و عواملی که موجب بروز این الحاد شده، چیست؟ علامه اصرار دارد که چون در جامعه سرمایه‌داری ظلم، فساد، بیداد، فشار طبقاتی، فقر و محرومیت هست، اینها باعث شد که مردم گرایش به کمونیزم پیدا کنند و تا وقتی که جامعه روی عدالت را نبیند، زمینه برای الحاد وجود دارد. یعنی گریز از دین یک منشأ اجتماعی داشته است. معمولاً آنهایی که سراغ نقد مارکسیسم می‌آمدند، فقط ادعاهای کمونیزم و اصول فلسفی آنها را نقد می‌کردند. آقای طباطبائی این کار را هم کرده، پیشگام هم هست. اصول فلسفه و روش رئالیسم ایشان مبانی فلسفی مارکسیسم را نقد می‌کند اما مطلبی را که بعدها مرحوم شهید مطهری در علل گرایش به مادی‌گری پیگیری کرد، اصلش

مال آقای طباطبائی در تفسیر المیزان است که چرا مردم دین‌گریز می‌شوند، چرا مردم مثلاً به جای مسیحیت به مکتب مارکسیسم روی می‌آورند؟ نظر ایشان این است که چون در آنجا عدالت ندیدند، در آنجا فقر است، در آنجا محرومیت و بدبختی است، گفتند که ما نه این دین را می‌خواهیم، نه این نظام اجتماعی که مبتنی بر این دین است. اینها چیزهایی نیست که عادتاً یک شخص که فقط و فقط دغدغه تفسیر دارد به این مسائل اعتناء و توجه بکند، ولی علامه طباطبائی در هنگامی که دارد تفسیر می‌نویسد، این مطالب را به هر تناسبی مطرح می‌کند و هشدار می‌دهد.

نمونه دیگر از آزاداندیشی علامه در مسائل اجتماعی این است که آقای طباطبائی با حساسیت، مسائل دنیای مسیحیت را دنبال می‌کنند و تاریخ اروپا را ورق می‌زند و به خصوص دوران حاکمیت کلیسا و عواملی که موجب سقوط حاکمیت دولتمردان کلیسایی شد را مورد تأمل قرار می‌دهد که اینها هم از مسائل جدی است که در لابه لای تفسیر المیزان دیده می‌شود. مثلاً حکومت‌های صلیبی را بررسی می‌کند که چه جوری روی کار آمدند، با چه روش‌هایی به قدرت رسیدند و چه جوری حذف شدند. از جمله حرف‌هایی که ایشان در این زمینه دارند این است که دولت‌های صلیبی وقتی قدرت را به دست گرفتند، علمای دین را به استخدام خودشان درآوردند و به جای اینکه حکومت در خدمت دین قرار بگیرد و خادم دین باشد، دین را در خدمت خودشان درآوردند.

جمله آقای طباطبائی این است: قد كانت الطبقة الحاكمة استملت علماء الدين و حملة الشرع و أتلفت بهم، و أخذت مجامع قلوب العامة و أفکارهم بأیدیهم فکانت بالحقیقة هی الحاكمة فی دین الناس و دنیاهم تحکم فی دین الناس کیفما أرادت بلسان العلماء و أقلامهم و فی دنیاهم بالسوط و السیف. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۱۵۴) جموع مسیحی بر اساس استبداد اداره می‌شد، خبری از آزادی نبود تا این که طبقه حاکمه و فرمانروایان، علمای دین را و حاملان شریعت را در اختیار گرفتند و جذب کردند و بوسیله استخدام علماء توانستند دل توده‌های مردم را به دست بگیرند. چون علمای دین بین مردم قداست و وجاهت

گزارشی از حقوق اساسی و حاکمیت ملی

# دموکراسی میراث بشری و مدیون تجربه تمامی بشریت

نشر محسن رهامی

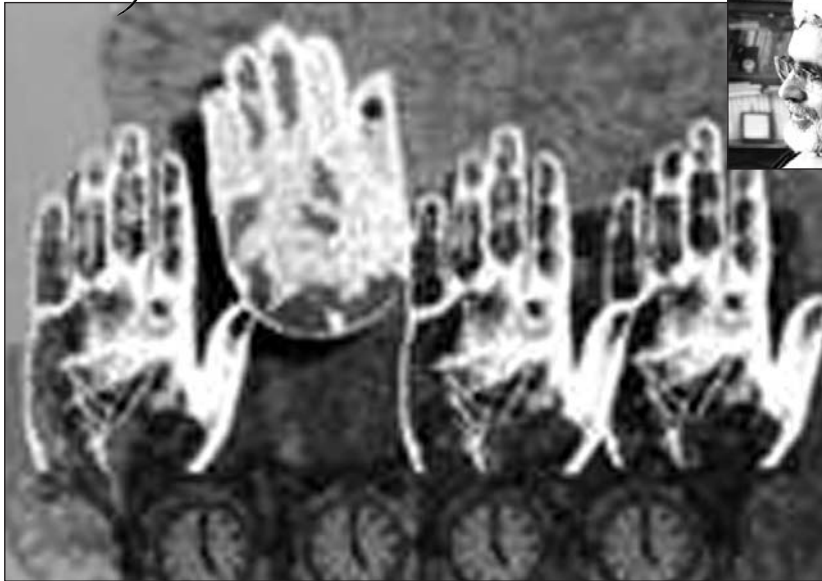
جایی هم ندارد بلکه دموکراسی میراث بشری و مدیون تجربه تمامی جهان بشری است.

وی در خصوص نقش جهانی فکر کردن و محلی عمل کردن در پیشرفت جوامع توسعه نیافته با اشاره به موفقیت کشور چین در اقتصاد و پیشرفتهای چند جانبه گفت: جهانی فکر کردن و ایرانی عمل کردن می تواند به ما کمک کند تا به یک جامعه نسبتاً ایده آل برسیم.

این استاد حوزه و دانشگاه در ایران با به چالش کشیدن کم کاری افراد جامعه در مبارزه با دیکتاتوری افزود: آیا اینکه فردی و شاهی مثل رضا شاه را برکنار کردند همه چیز تمام شد و درست شد؟ عدالت برقرار شد؟ یا اینکه فرد یا شاه دیگری بدون دسترسی مردم به آزادیها و دموکراسی جایگزین شاه و فرد قبلی شد؟ سهم کوتاهی مردم در جابجایی دیکتاتورها و نهادینه شدن فرهنگ دیکتاتوری چقدر است؟

وی ادامه داد برای ریشه کن کردن استبداد و نه صرفاً جابجایی افراد باید ابتدا مردم در میان خود استبداد زدایی کنند و مهربانی را در بین خود نهادینه نمایند.

رهامی با تقسیم سیستمهای حکومتی به ریاستی و پارلمانی و نقش احزاب در گردش قدرت در یک سیستم پارلمانی گفت: باید در جامعه احزاب رشد کند و نهادینه شوند و از طریق احزاب نهادینه شده در جامعه گردش قدرت صورت بگیرد. وی با اشاره به



حجت الاسلام و المسلمین رهامی در میزگرد حقوق اساسی و حاکمیت ملی گفت: حاکمیت ملی در قانون اساسی ایران با تلفیق جمهوریت و اسلامیت تحقق می یابد.

وی با بیان اینکه در فقه اسلامی مسئله حکومت و تحقق حاکمیت ملی مطرح و از درجه اهمیت بالایی برخوردار است، با انتقاد به برخی دیدگاههای فقهی گذشته و حال و با اشاره به تحول حاکمیت ملی خواهی و دموکراسی

خواهی این پرسشها را طرح کرد که: چگونه می شود که مردم به حاکمیت ملی برسند ولی از بازگشت استبداد پیشگیری کرده و به اجرای عدالت سیاسی و اقتصادی نائل شوند؟ و چگونه می شود که از دل حاکمیت های آزادیخواهی و دموکراسی خواهی استبداد خلق می شود؟

وی راز پاسخ به این پرسشها را در جامعه و در آگاهی افراد جامعه از حقوق اساسی خویش دانست و با توجه به اهمیت رابطه بین افراد و جامعه گفت: جامعه افراد را می سازد و افراد جامعه را می سازند.

رهامی راه پیشگیری از تبدیل شدن جامعه به یک جامعه خشونت گرا را در مهربانی افراد جامعه با یکدیگر دانست و با استناد به آیه ای از قرآن بیان داشت: جامعه وقتی مهربان نباشد دسته دسته شده و افراد جامعه علیه همدیگر می شوند، وقتی خشونت در جامعه گسترش یابد مهربانی رخت بر می بندد. وی اضافه کرد اگر خشونت در جامعه ای به حدی برسد که نتوان

**جامعه وقتی مهربان نباشد دسته دسته شده و افراد جامعه علیه همدیگر می شوند، وقتی خشونت در جامعه گسترش یابد مهربانی رخت بر می بندد. اگر خشونت در جامعه ای به حدی برسد که نتوان مثلاً کتابی مثل کتاب روح القوانین نوشته منتسکیو نوشت! باید به سراغ نوشتن رمانهایی چون بینوایان رفت و در قالب رمان و داستان مهربانی و مشارکت در سرنوشت را به مردم آموزش داد و با مطالعه مقایسه ای و شناخت آفتهای دموکراسی و حاکمیت ملی و آموزش درست آنها به مبارزه با خشونت در جامعه پرداخت.**

**دموکراسی در انحصار کسی نیست و اختصاص به جایی هم ندارد بلکه دموکراسی میراث بشری و مدیون تجربه تمامی جهان بشری است.**

شناخت آفتهای دموکراسی و حاکمیت ملی و آموزش درست آنها به مبارزه با خشونت در جامعه پرداخت. وی در ادامه بحث حقوق اساسی و حاکمیت ملی گفت: دموکراسی در انحصار کسی نیست و اختصاص به

مثلاً کتابی مثل کتاب روح القوانین نوشته منتسکیو نوشت! باید به سراغ نوشتن رمانهایی چون بینوایان رفت و در قالب رمان و داستان مهربانی و مشارکت در سرنوشت را به مردم آموزش داد و با مطالعه مقایسه ای و





استفتاء

ادامه از صفحه ۱۱

فلسفه عزاداری و گریه و زاری برای ائمه (علیهم السلام)

زنده نگه داشتن یاد آن بزرگواران و یاد آوری مظلومیت آنان و خاندانشان در مقابل طاغوت زمان است و گریه و عزاداری در مصیبت آن بزرگواران، احیاء امر و نام آنان است.

پوشیدن لباس سیاه در عزاداری سیدالشهداء

س- آیا پوشیدن پیراهن سیاه در ایام عزاداری امام حسین(علیه السلام) کراهت دارد؟ در فرض عدم کراهت، آیا استحباب نیز دارد؟ ج- مکروه نیست، چرا که کراهت لباس سیاه با مصلحتی زیادتیر که همان عزاداری سیدالشهداء است، مرتفع می گردد؛ که با عزاداری سیدالشهداء است که اسلام زنده نگه داشته شده است.

علت قیام حضرت امام حسین (علیه السلام)

ج . چنان که از جملات خود آن حضرت برداشت می شود قیام آن حضرت برای اصلاح در امت رسول الله(صلی الله علیه وآله) و رشد و هدایت مردم بوده است. آنی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً، وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، و همچنین آن حضرت با شهادت خود مردم را از جهل و نادانی و ضلالت گمراهی نجات داد چنان که در زیارت اربعین وارد شده، که: و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة وحيرة الضلالة یعنی و حسین(علیه السلام)جانش را فدا کرد در راه تو، تا این که بندگان از نادانی و سرگردانی و گمراهی نجات یابند.



در یک مملکت برای صحت ادعای عدالت در آن کشور می توان داشت این است که باید به سراغ نظام دادرسی او رفت و نباید تنها به سخنرانی حاکمانی که در آن تنها ادعای دموکراسی را دارند اکتفاء کرد؛ چرا که همانطور که هیچ بقالی نمی گوید ماست من ترش است، هیچ حاکمی حتی اگر دیکتاتور هم باشد، نمی گوید در کشور تحت امر من عدالت نیست.

وی خاطر نشان کرد: طبق روش پیامبر اسلام، قاضی دادگاه که در میان متهم و مدعی العموم که دادستان باشد می نشیند، باید قبل از اثبات جرم باید تمام شرایط مساوی را برای هر دو طرف در نظر بگیرد " چرا در کشور ما به محض این که دولتی عوض می شود، تمام سیستم اداری آن عوض می شود؟ حتی سرایدارهای مدارس و اداره ها هم امنیت شغلی ندارند.

و نباید تنها به خواندن قرآن در اول دادرسی اکتفاء کند.

این استاد دانشگاه با انتقاد از شرایط موجود در کشور اظهار داشت: چرا در کشور ما به محض این که دولتی وض می شود، تمام سیستم اداری آن عوض می شود؟ حتی سرایدارهای مدارس و اداره ها هم امنیت شغلی ندارند.

وی ادامه داد: هیچ نظامی در دنیا وجود ندارد که به محض این که دولت در آن عوض شود، تمام سیستم اداری، کارمندان و حتی سرایداران آن عوض شوند، اما متأسفانه در کشور ما اتفاق افتاد؛ باید دانست که لازمه امنیت شغلی، امنیت قضایی است.

رهایمی در پایان با ذکر این نکته که ما تنها اجرای قانون خودمان را می خواهیم، گفت: چگونه صدا و سیما، کسی که هنوز در دادگاه رأی برایش صادر نشده و جرم او ثابت نیست، را نمایش می دهد؟

زیادی قائل نمی شدند. این استاد دانشگاه اظهار داشت: اگر مأموری برای اقرار گرفتن از متهم حتی یک سیلی به صورت او بزند، آن مأمور بدبخت ترین مردم است، چرا که دین خود را به دنیای دیگرانی که آیا به قدرت برسند یا خیر، می فروشد.

بدون نان می توان خواهید اما بدون عدالت این امکان وجود ندارد؛ انسان ها باید بدانند که وقتی جرمی را مرتکب نشوند، کسی با آنها کاری ندارد.

رهایمی با بیان این که بسیاری از علماء اقرارهای متهمان در زندان را معتبر نمی دانند، گفت: بر اساس دادرسی اسلامی قبل از این که به بحث مجازات برسیم، باید مقدماتی که منجر به اعتراف متهم شده را بررسی کرد. این استاد دانشگاه ادامه داد: پیامبر اسلام می فرمود تا می توانید



مجازات ها را بردارید، چرا که اگر حاکم در اعلام مجازات ها خطا کند قابل جبران نیست، اما اگر در عفو و بخشش خطا کند این خطا قابل جبران است.

وی گفت: هر کشوری که ادعای دموکراسی و عدالت داشت، برای صحت این ادعا، ابتدا باید به سراغ نظام دادرسی او رفت.

رهایمی تأکید کرد: "مهمترین تستی که

سیستمهای پارلمانی و دموکراسی خواهی گفت: وقتی رئیس جمهوری یا هر کسی که بقدرت می رسد مدیون رای و پشتیبانی رای مردم باشد، مجبور می شود به مردم مراجعه کند و به آنان احترام بگذارد، به آنان دروغ نگوید و صادقانه با مردم برخورد کند.

وی در انتقاد از نحوه اصلاح قانون اساسی سال ۵۷ گفت: متأسفانه نظام پارلمانی در قانون اساسی اول به یک نظام ریاستی در اصلاح آن در سال ۶۸ تبدیل شد و

برخی از اختیارات پارلمان به اختیارات رهبری افزوده شد! چرا که در قانون اساسی اول رئیس جمهوری منتخب، برای تثبیت قدرت خود نیاز به رای اعتماد نمایندگان مردم در پارلمان را داشت و اینگونه، رئیس جمهور زیر بلیت پارلمان بود و حاکمیت ملی مردم اینگونه اعمال

میگردید تا از خود کامگی و استبداد احتمالی پیشگیری شود اما در قانون اساسی دوم این اختیار از پارلمان سلب و به اختیارات مقام رهبری اضافه شد

این استاد دانشگاه اظهار داشت: بدون نان می توان خواهید اما بدون عدالت این امکان وجود ندارد؛ انسان ها باید بدانند که وقتی جرمی را مرتکب نشوند، کسی با آنها کاری ندارد.

وی خاطر نشان کرد: در طول تاریخ که این همه حکماء، رهبران جنبش آزادی خواهی و ... آمدند به هیچ چیزی مانند عدالت تأکید نکردند.

رهایمی با ذکر داستانی از زمان پیامبر اکرم(ص)، گفت: پیامبر(ص) گاهی با نشستن در مسجد می نشستند و به امر قضاوت مشغول می شدند و باید گفت که آموزش راه های صحیح قضاوت و رسیدن به عدالت وظیفه دوم ایشان بود. وی افزود: پیامبر اکرم(ص) معتقد بود که کسی که ادعایی دارد باید دلیل بیاورد، و به اعترافات متهمان اعتبار



گزارشی از میزگرد حقوق اساسی و حاکمیت ملی

# نسبت اسلام و آزادی در قرآن

دکتر محسن آرمین



انسان مختار است که دعوت پیامبران را بپذیرد یا نپذیرد. البته مسولیت این انتخاب و آزادی را نیز باید بپذیرد و در برابر پروردگار خویش پاسخگو باشد. وی با اشاره به آیه لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، گفت: همه مفسران در تفسیر این آیه گفته اند که خداوند از انسان‌ها ایمان از سر اختیار و آزادی را خواسته است.

وی در خصوص بحث ارتداد نیز گفت: در بحث ارتداد نمی‌توانیم به گونه‌ای سخن بگوییم که گرفتار معیار دوگانه در نظر و عمل بشویم. نمی‌توان تغییر دین را در پذیرش اسلام مطلوب بدانیم اما از اسلام به دین دیگر را موجب مرگ. اگر همه ادیان همین گونه عمل کنند دیگر ارشاد و هدایت و تبلیغ بلا موضوع می‌شود. وی با اشاره به آیاتی در مورد ارتداد و تاکید بر این نکته که در قرآن هیچ اشاره‌ای به مجازات دنیوی مرتد نشده است، توضیح داد: بسیاری از عالمان و مفسران بزرگ قرآن معتقدند حکم ارتداد حکمی سیاسی است و نه شرعی. یعنی در گذشته و در دوران صدر اسلام که صف بندی‌های سیاسی و دینی کاملاً بر یکدیگر منطبق بوده و خروج از دین به معنای اعلام مخاصمه و پیوستن به جبهه دشمن بوده است. مجازات مرگ برای مرتد به عنوان حکمی سیاسی از سوی حکومت قابل توجیه بوده است

از این رو برخی از متفکران و عالمان مسلمان معتقدند که مرتد به معنایی که در گذشته مطرح بوده است به هیچ وجه به معنای تغییر و انتخاب دین اگر چه از سر خطا و نا آگاهی نیست.

منبع: امروز

بر عهده دارد. استفاده از واژه حر در نام این نظام اجتماعی توسط فارابی بسیار مهم است. در واقع اصطلاح مدینه الاحرار به روشنی حاکی از آن است که فارابی لفظ حر و احرار را در معنایی بسیار نزدیک به معنای امروزی آن به کار برده است

آرمین با بیان اینکه اگر در بررسی جایگاه آزادی در اسلام به جستجوی کاربرد لفظ آزادی و یا معادل‌های آن در متون اسلامی بسنده کنیم راه خطا رفته‌ایم، آزادی یک مفهوم و مقوله جدید است بنابراین در بررسی نسبت دین و آزادی به مفهوم جدید نباید خود را محدود به بحث واژه شناسی کنیم.

سختگوی سازمان مجاهدین انقلاب در ادامه با بیان اینکه می‌توان برای تبیین نسبت میان دین و آزادی و یا دین و دموکراسی به سراغ قرآن رفت و دید آموزه‌ها و تعالیم این متن دینی با آزادی سازگاری دارد یا خیر. در این زمینه به عنوان مثال در تبیین موضوع آزادی عقیده که یکی از مباحث مهم در بحث آزادی و دموکراسی است بهترین راه مطالعه گزارشی است که قرآن درباره تعامل پیامبران با کفار و مسلمین بیان می‌کند. آیا پیامبران ملزم بودند همه را به پذیرش پیام وحی و رسالت خود وادار کنند؟ اگر در این بررسی به این نتیجه برسیم که پیامبران وظیفه اکراه و اجبار مردمان را در پذیرش پیام وحی بر عهده داشتند در این صورت باید بپذیریم که آزادی و دین یا دست کم آزادی عقیده و مذهب با اسلام تعارض دارد.

آرمین با اشاره به اینکه پیامبران در دعوت خود اجازه تحمیل عقیده نداشتند، ادامه داد: قرآن می‌گوید

آرمین در عین حال ریشه بحث مربوط به جبر و اختیار را با مباحث سیاسی مرتبط دانست و گفت: می‌توان رد پای آزادی به معنا و مفهوم جدید آن را در تاریخ و مراحل آغازین پیدایش بحث جبر و اختیار جستجو کنیم. مقوله جبر و اختیار ریشه‌های سیاسی و اجتماعی دارند. این مقوله به عنوان یک بحث کلامی و در سطحی گسترده برای اولین بار این مساله در زمان حکومت بنی امیه مطرح شد. چرا که خلفای بنی امیه می‌کوشیدند ایدئولوژی جبر را در جامعه برای توجیه دیکتاتوری‌شان ترویج کنند. یعنی آنان از اندیشه‌های دینی برای تقویت جبرگرایی سوء استفاده می‌کردند.

وی افزود: ادامه یافتن حکومت و دیکتاتوری بنی امیه باعث شد که بحث آزادی به جنبه‌های کلامی محدود و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی آن مسکوت بماند.

این استاد دانشگاه با اشاره به مدینه فاضله فارابی گفت: فارابی در کتاب‌های مدینه فاضله و السیاسه المدنیه خود چند نظام اجتماعی را برمی‌شمارد که یکی از آن نظام‌ها 'مدینه فاضله' است که از نظر او نظام مطلوب و آرمانی محسوب می‌شود. وی در عین حال از نظامی دیگر نزدیک به مدینه فاضله یاد می‌کند که می‌تواند زمینه نظام اجتماعی مدینه فاضله شود. وی نام این نظام را 'مدینه الاحرار' است. و معتقد است مردم در این نظام آزاد هستند و هیچ کس بر دیگری سلطه ندارد و همچنین حاکم این مدینه خدمتگذار مردم محسوب می‌شود و وظیفه گسترش و تامین آزادی مردم را

دکتر آرمین احکام مربوط به ارتداد را بنا به آرای عالمان و مفسران بزرگ قرآن از احکام سیاسی و نه شرعی دانسته و تاکید می‌کند در قرآن هیچ اشاره‌ای به مجازات دنیوی مرتد نشده است. وی در این میزگرد می‌گوید: اگر در بررسی جایگاه آزادی در اسلام به جستجوی کاربرد لفظ آزادی و یا معادل‌های آن در متون اسلامی بسنده کنیم راه خطا رفته‌ایم، آزادی یک مفهوم و مقوله جدید است بنابراین در بررسی نسبت دین و آزادی به مفهوم جدید نباید خود را محدود به بحث واژه شناسی کنیم.

محسن آرمین که به مناسبت روز آزادی بیان در انجمن اسلامی دانشجویان پردیس دانشکده‌های فنی با موضوع نسبت اسلام و آزادی از نظر قرآن سخن می‌گفت، با بیان این مطلب تاکید کرد: در گذشته آزادی در معنایی متفاوت با معنای جامعه شناختی و امروزی آن نبود. این واژه در زبان فارسی و عربی عمدتاً به دو معنای حقوقی یعنی آزادی در برابر بردگی و معنای اخلاقی یعنی آزادی و شرافت و بزرگی به کار رفته است.

وی با بیان اینکه در اندیشه فلسفی و کلامی اسلامی از منظر مباحث هستی شناسی به آزادی تاکید بسیار شده است، تصریح کرد: بحث جبر و اختیار و اینکه انسان آزاد یا مجبور است در واقع رویکردی هستی‌شناسانه و آنتولوژیک به مقوله آزادی است و متاسفانه در اندیشه فلسفی اسلامی مباحث مربوط به آزادی به مباحث آنتولوژیک محدود ماند و به حوزه جامعه وارد نشده است.



# مفهوم شناسی "حقوق طبیعی"

داریوش آشوری



حقوق طبیعی (natural rights). این مفهوم در تفکر اروپایی پیشینه ای دیرینه دارد، ولی در قرنهای هفدهم و هجدهم بود که رواج عام یافت. حقوق طبیعی حقوقی است که بر حسب قانون طبیعی به افراد داده شده و ناگزیر نامشروط و تغییر ناپذیر است و به کسی دیگر نمی توان واگذار کرد، و معمولاً بر آنند که برای همه افراد بشر یکسان است. متفکران سیاسی اروپا در سده های هفدهم و هجدهم این حقوق را حقوقی می دانستند که انسان در حالت طبیعی پیش از برقراری جامعه مدنی، از آن برخوردار بوده و یا حقوقی که انسان، در غیاب دولت، بطور طبیعی از آن برخوردار است. اساسیترین حقوق طبیعی بشر، که بیش از همه بر روی آنها توافق هست، عبارتند از: حق زندگی، آزادی و برابری.

جان لاک، فیلسوف انگلیسی، پیشرو طرح این نظریه در عصر جدید است و در رساله دوم درباره حکومت آن را بسط می دهد. جان لاک نیز، مانند دیگر متفکران سیاسی جدید، حقوق طبیعی را ناشی از خدا نمی داند، بلکه آن را اصلی می داند که به بدهات عقلی دریافت می شود. اینکه انسانها همه برابر و مستقلند و هیچکس نباید به زندگی، سلامت، آزادی و یا دارایی دیگری زیان رساند، نزد عقل بدیهی است. از آنجا که انسانها، بنا به طبیعت خویش، آزاد، برابر، و مستقلند، نتیجه گرفته می شود که هیچکس را نمی توان بدون رضایت او از این حالت خارج کرد و تابع قدرت سیاسی دیگری قرار داد. به نظر لاک، هدف بزرگ و اصلی همراهی مردم برای تشکیل حکومت و زیست اجتماعی، حفظ داراییهای آنهاست. نظریه حقوق طبیعی از فرادآوری بر می خیزد، که در دوران نوزایش (رنسانس) و دین پیرایی (فورماسیون) پدید آمد، و تحولی بود از نظریه مسیحی قانون طبیعی در سده های میانه (که برای انسانها، در مقام آفریدگان خداوند، رفتاری را روا می شمرد) به نظریه ای که بر بدهات عقلی آزادی فرد و برابری تکیه دارد. این دگردیسی در اصل به دست هوگو گروسوس (۱۵۸۳-۱۶۴۵)، تامس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، ساموئل پوفندورف (۱۶۳۲-۱۶۹۴)، و جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) انجام شد. این نظریه، به صورتی که لاک عرضه کرد، بر حق طبیعی کسب نابرابر دارایی، بخصوص به صورت پول، تکیه می کرد و خوشایند طبع طبقه میانه رو به رشد واقع شد و توجیهی برای سرمایه داری گشت. اگر چه محافظه کاران از این نظریه در قرن نوزدهم بارها برای توجیه وضع موجود استفاده کردند، ولی این نظریه، در بنیاد، فحوائی تندروانه ای داشت که از آن در انقلابهای آمریکا و فرانسه بکمال بهره گیری شد. در اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) این حقوق طبیعی بدین نحو فرمولبندی و تأکید شد: ما اینها را حق بدیهی می شماریم که همه

انسانها برابر آفریده شده اند، که آفریدگارشان بدانان حقوق جدایی ناپذیر بخشیده است، که از جمله این حقوق، حق زندگی، آزادی و کسب شادکامی است - که برای تأمین این حقوق انسانها حکومتها را بنیاد کرده اند،

**اعلام "حقوق برابر و جدایی ناپذیر همه اعضای خانواده بشری"، این باور را در بر دارد که اصولی از عدالت وجود دارد که از حقوق تثبیت شده هر جامعه فراتر است و در مورد همه افراد بشر در هر مکان و زمان یکسان است. این اصول الهام بخش عدالت اجتماعی است و سنجش ای است برای سنجش قانونگزاری و یا اصولی است اساسی برای حکومت قانونی.**

و حکومتها قدرت عادلانه خود را از رضایت فرمانگزارانشان به دست می آورند - که هر گاه هر شکلی از حکومت این غایتها را از میان ببرد، حق مردم است که آن را تغییر دهند یا برفکنند ... مجمع ملی فرانسه در ۱۷۸۹ به پیروی از آن اعلامیه حقوق بشر و شهروندان را صادر کرد.

این نظریه با مخالفتی روبرو شد، از جمله جرمی بنتام، از فایده باوران utilitarianists انگلیسی، حقوق طبیعی را زبان بازی بی معنا نامید، و گفت که تنها سخن با معنا، سخن گفتن از "حقوق قانونی" است نه "حقوق طبیعی". به رغم این مخالفتها که در قرن نوزدهم فراوان بود، متفکران قرن بیستم "حقوق برابر و جدایی ناپذیر همه اعضای خانواده بشری" را اعلام داشتند، و این عبارت در اعلامیه جهانی حقوق بشر، که مجمع عمومی ملل متحد در جلسه ده دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس

پذیرفت، ذکر شده است. فحوائی انقلابی حقوق طبیعی، که در قرن هفدهم ظاهر شد، این اصل بود که حکومت می باید بر پایه خواست و خرسندی مردم باشد (خواست همگانی) و هواداران این نظر بدان رسیدند که "جامعه سیاسی" خود حاصل یک قرارداد است (قرارداد اجتماعی). از این پس دیگر عدالت را تجلی شرایط قرارداد قرارداد اجتماعی شمردند. این نظر مخالف نظریه ارسطویی بود که غایت دولت را تابع میل و آرزوی افراد نمی دانست، بلکه برای عدالت واقعی عینی می شناخت و غایت دولت را هدایت افراد به سوی فعلیت بخشیدن به جوهر بشری آنها و یاری کردنشان برای رسیدن به کمال انسانی می دانست. در این نظریه، افراد در مقام موجودات انسانی دارای حقوق اند، اما حقوقشان از وظایفشان ناشی می شود؛ در حالی که نظریه جدید وظایف را وابسته به حقوق می داند، یعنی در جامعه جدید افراد تا جایی که برخوردار از حقوق تصور می شوند در برابر جامعه موظفند.

اعلام "حقوق برابر و جدایی ناپذیر همه اعضای خانواده بشری"، این باور را در بر دارد که اصولی از عدالت وجود دارد که از حقوق تثبیت شده هر جامعه فراتر است و در مورد همه افراد بشر در هر مکان و زمان یکسان است. این اصول الهام بخش عدالت اجتماعی است و سنجش ای است برای سنجش قانونگزاری و یا اصولی است اساسی برای حکومت قانونی.

فیلسوفان از مدتها پیش بدین نکته توجه کرده اند که تصور حق، ناگزیر، وجود کسانی را که حق از آنان خواسته می شود، در بر دارد، و بنابراین، سخن گفتن از حقوق در یک وضع ما قبل اجتماعی بی معنا است. اما از برخی "حقوق طبیعی" مانند حق آزادی، ایمنی، یا توان بخشی افراد، که در یک جامعه آرمانی می باید ضمانت قانونی بیابد، و یا از حقوق اخلاقی که در همه جامعه ها و همه زمانها وجود دارد، می توان سخن گفت. امروزه نیز، مانند گذشته، تصدیق حقوق طبیعی با محدود کردن آن همراه است. بدین معنا که حقوق طبیعی هر فرد محدود است به حدی که همان حقوق را به همان اندازه برای دیگران نیز تضمین کند. اینکه یکایک این حقوق را بتوان اعتبار عقلی بخشید، میان فیلسوفان جای بحث دارد. گرایش کنونی در میان کسانی که هنوز تصور "حقوق طبیعی" را ارزشمند می شمارند آنست که، بر خلاف نظریه پردازان آغازین، حقوق طبیعی تصدیق شده را با دقت بیشتری تعریف می کنند و گاه آن را به یک حق طبیعی، مانند حق یکسان آزادی، محدود کنند.

از داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، انتشارات سهروردی - انتشارات مروارید، چاپ اول ۱۳۶۶، تهران، صفحه ۱۳۸-۱۴۱

# کلیات حقوق اساسی

دکتر قاسم زاده



فصل اول

تقسیمات حقوق - موضوع حقوق اساسی

حق تملک اموال منقول و غیرمنقول - آزادی عقائد مذهبی و سیاسی و فلسفی - آزادی بیان و نظایر آنها حقوق طبیعی را تشکیل می دهد. به عقیده پیروان حقوق طبیعی، قوانین طبیعی دائمی و عمومی است بدین معنی

فلاسفه یونان و علمای حقوق رم گفته‌اند که انسان حیوان اجتماعی است و به جای این که مانند غالب حیوانات منفرداً و به تنهایی در کوه، غار، صحرا و جنگل زندگی کند، با هم نوعان خود جمع شده جامعه تشکیل می‌دهد. منظور از اجتماع، استقرار صلح و آرامش و تأمین سعادت و نیک بختی نوع بشر می‌باشد. زندگانی اجتماعی مستلزم مقررات و قواعد لازم الاجرائی است که حقوق و تکالیف افراد را معین مینماید و اشخاصی که این قواعد را رعایت نکرده و حقوق دیگران را مورد تعدی و تجاوز قرار میدهند، به محاکم صلاحیتدار جلب و محاکمه و مجازات میشوند. اگر در اجتماعات بشری قواعد لازم الاجرائی وجود نداشت و اشخاص به وسائل شخصی احقاق حق مینمودند، در این صورت جنگ دائمی بین مردم درگرفته و افراد بشر را به طرف فنا و زوال سوق میداد. مجموع قواعد لازم الاجرائی که برای استقرار صلح اجتماعی و تأمین رفاه و آسایش مادی و معنوی افراد بشر کمال ضرورت دارد، "حقوق" نامیده میشود. با این وصف حقوق در نتیجه ایجاد اجتماع به وجود آمده و قبل از تشکیل جامعه، وجود خارجی نداشت. علمای حقوق رم این اصل را به صورت ضرب المثل درآورده و می‌گفتند: "حقوق زائیده جامعه بشری است".

به طور کلی حقوق را به حقوق طبیعی و حقوق موضوعه تقسیم مینمایند. حقوق طبیعی مجموعه قواعدی است که از طرف خود طبیعت به وجود آمده و به موجب آن، اختیارات و وظایف افراد جامعه معین میگردد. آزادی فردی مساوات درمقابل قانون -

نظریه حقوق طبیعی مخصوصاً از طرف فلاسفه و علمای حقوق رم از قبیل سیسرن، آلبین، پل، پلین، فلورانتین شرح و بسط داده شده است. فلاسفه و حقوقدانان نام برده همواره به زمامداران وقت توصیه میکردند که قوانین موضوعه را بر اساس حقوق طبیعی کار بگذارند.

بسیاری از فلاسفه و نویسندگان ایران و عرب از جمله شیخ الرئیس ابوعلی سینا نظریه حقوق دائمی و عمومی را اصولاً پذیرفته‌اند ولی با این فرق که فلاسفه مزبور تحت تأثیر عقائد اسلامی خود به این نظریه تغییر شکل داده و برای آن مبدأ و منشأ الهی قائل شده‌اند.

نویسندگان قرون وسطی مانند سنت آگوستین، سن تو مادا کن، جون لالسبوری، از حقوق الهی پیروی میکردند و چنین اظهار عقیده مینمودند که فقط حقوق الهی را که از جانب خداوند مقرر گردیده، دائمی و عمومی است و همیشه و همه جا صحیح و موافق مصالح و منافع نوع بشر میباشد. نویسندگان قرون وسطی به سلاطین و امرای وقت توصیه میکردند که قوانین سایر مقررات لازم الاجرا را روی اصول حقوق الهی قرار داده و آن را طوری وضع و تنظیم کنند که مطابقت تام و کامل با قوانین خداوندی داشته باشند، به علاوه علمای قرون وسطی از مردم تقاضا مینمودند که از اجرای قوانین و مقررات موضوعه که موافق با اصول

**بزرگترین فلاسفه و نویسندگان یونان از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو به وجود حقوق طبیعی پی برده حقوق مزبور را کامل و صحیح و حقوق موضوعه را ناقص و ناصحیح میدانستند. به عقیده سقراط علاوه بر قوانین موضوعه که از طرف اشخاص وضع و به جامعه تحمیل میشود، قوانین دیگری نیز وجود دارد که از طرف خود طبیعت برای اداره امور اجتماعات بشری مقرر گردیده است. سقراط از زمامداران و اولیای امور تقاضا میکرد که قوانین طبیعت را کشف نموده و اداره امور را بر اساس قوانین مزبور استوار سازند**

اساس قوانین مزبور استوار سازند، و هم چنین سقراط به مردم توصیه مینمود که تمام کردار و رفتار خویش را با مقررات حقوق طبیعی وفق دهند. افلاطون نیز مانند سقراط حقوق را به دو قسم طبیعی و موضوعه تقسیم نموده، اولی یعنی حقوق طبیعی را نافع کامل و صحیح میدانست و دومی را که عبارت از حقوق موضوعه باشد، ناقص و مضمر می‌شمرد و روی هم رفته افلاطون حکومت خیالی خود را روی قوانین طبیعت قرار داده است. ارسطو نیز به وجود حقوق طبیعی پی برده حقوق مزبور را کامل و صحیح میدانست و قوانین و مقرراتی را که ناشی از فکر بشری است، مورد انتقاد و نكوهش قرار داده و میگفت که افراد بشر ملزمند صرفاً به قوانین طبیعت عمل کنند.

که اولاً در تمام ازمنه موثر و ثانیاً درباره تمام اقوام و ملل مجری میباشد و چون قوانین نام برده، از طرف خود طبیعت مقرر گردیده است، همگی صحیح و موافق با مصالح و منافع نوع بشر میباشد. بزرگترین فلاسفه و نویسندگان یونان از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو به وجود حقوق طبیعی پی برده حقوق مزبور را کامل و صحیح و حقوق موضوعه را ناقص و ناصحیح میدانستند. به عقیده سقراط علاوه بر قوانین موضوعه که از طرف اشخاص وضع و به جامعه تحمیل میشود، قوانین دیگری نیز وجود دارد که از طرف خود طبیعت برای اداره امور اجتماعات بشری مقرر گردیده است. سقراط از زمامداران و اولیای امور تقاضا میکرد که قوانین طبیعت را کشف نموده و اداره امور را بر



مذهب مسیح نباشد، خودداری نمایند.

نظریه حقوق طبیعی که از طرف فلاسفه یونان به طور اجمال بیان شده و علمای حقوق رم به شرح، بسط و انتشار آن پرداخته بودند، در تألیف نویسندگان قرن هفدهم و هیجدهم از قبیل هوگو گروسوس، هوس، جون لک، پوفندرف، ولف، لاینیتس، کانت، میلتن، منتسکیو، ولتر و مخصوصاً ژان ژاک روسو دوباره ظاهر و هویدا گردید. به عقیده علمای فوق الذکر، علاوه بر حقوقی که خود مردم وضع مینمایند، حقوق دیگری نیز مجری است که از طرف طبیعت به وجود آمده و قواعد آن مطلق جامع دائمی و عمومی بوده و با مصالح افراد بشر سازگار است.

در قرن هفدهم و هیجدهم، نظریه نویسندگان مزبور دایره بر وجود حقوق طبیعی مورد توجه عموم قرار گرفته و بر اثر آن وقایع ۱۶۸۹ انگلستان و اعلام استقلال مستعمرات آن کشور در آمریکای شمالی در ۱۷۷۶ پدید آمده و بالاخره در ۱۷۸۹ منجر به انقلاب کبیر فرانسه گردید و به صورت اعلامیه حقوق بشر درآمد. نخستین بار حقوق بشر در اعلامیه مورخ ۱۳ فوریه ۱۶۸۹ انگلستان مندرج و پس از تصویب پارلمان کشور نام برده در موقع تاج گذاری ویلیام سوم منتشر گردید. همین طور حقوق عمومی بشر در اعلان استقلال مورخ ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ و قانون اساسی مصوب ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ ممالک متحده آمریکای شمالی بالاخص در اعلامیه حقوق بشر مورخ ۲۶ ماه اوت ۱۷۸۹ فرانسه قید گردیده است. این اعلامیه که جزء لا یتجزای قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه میباشد، دارای یک مقدمه و ۱۷ ماده است. نمایندگان مجلس ملی فرانسه که از پیروان فلاسفه بزرگ قرن هیجدهم بودند، در مقدمه اعلامیه مذکور چنین میگویند:

افراد جامعه دارای یک سلسله حقوق طبیعی مقدس، مسلم و غیر قابل انتقال میباشد. بی اطلاعی مصادر امور از وجود این حقوق یا عدم رعایت آنها تنها منشأ و علت بدبختی اجتماعات بشری است.

سپس اعلامیه ۱۷۸۹ فرانسه یک سلسله امتیازات به نام حقوق بشر برای مردم قائل شده که اهم آنها از این قرار است:

افراد بشر مساوی و آزاد به دنیا میآیند و از این رو بالطبع بایستی در تمام مدت عمر خویش از آزادی و مساوات بهره مند گردند (ماده ۱). مرام و مقصود اجتماعات سیاسی همانا حفظ و نگاهداری حقوق اشخاص است و این حقوق عبارت است از آزادی فردی، مالکیت شخصی، تأمین مالی و جانی و حق دفاع در مقابل ظلم و تعدی (ماده ۲). حق حاکمیت ناشی از خود ملت بوده و هیچ فردی از افراد و هیچ طبقه ای از طبقات مردم نمی تواند فرمانروایی و حکمرانی کنند مگر به نمایندگی از طرف ملت (ماده ۳). قانون معرف و نماینده اراده عمومی بوده و تمام مردم باید شخصاً یا به وسیله نمایندگان خود در وضع قوانین شرکت جویند (ماده ۶). هیچ عملی را نمی توان جرم دانست مگر آن چه که قانوناً جرم شناخته شده باشد (ماده ۸). عقاید سیاسی، مذهبی، فلسفی و غیره آزاد است؛ مشروط بر این که

بنا بر این عقاید مغل نظم عمومی نگردد. اشخاص میتوانند عقاید و نظریات خویش را به وسیله مطبوعات منتشر ساخته و در جامعه اظهار دارند، ولی در عین حال، سوء استفاده از این حق بشر حقی که قانون معین خواهد کرد، قابل مجازات است (ماده ۱۰). جامعه حق دارد از کلیه مستخدمین دولت نسبت به انجام وظایف محوله به آنها بازخواست نماید. اشخاص حق تملک اموال منقول و غیر منقول را دارا میباشد (ماده ۱۵). هیچ کس نمی تواند به مال غیر، تعدی و تجاوز کند و اما در مواردی که مصلحت عمومی اقتضا و ایجاب نماید، ممکن است ملکی را از تصرف مالک متنوع ساخت؛ مشروط بر این که قیمت عادلانه آن تعیین و قبل و از خلع ید به مالک پرداخته شود (ماده ۱۷).



افراد بشر وضع میشود. حقوق موضوعه مطابق اوضاع و احوال زمانی و خصوصیات و شرایط مکانی مقرر میگردد و چون شرایط و خصوصیات زمانی و مکانی، ثابت و یکسان نیست، بنا بر این حقوق موضوعه فقط با بقای شرایط و خصوصیات مزبور قابل دوام و اجرا میباشد و بدین ترتیب حقوق موضوعه برخلاف حقوق طبیعی نه دائمی و نه عمومی است و قوانین آن فقط در مدت محدودی و در باره ملت معینی قابل اجراست.

حقوق موضوعه به دو قسمت تقسیم میشود که عبارت است از "حقوق مدون" و "حقوق مرسومه". حقوق مدون را قوانین و مقررات لازم الاجرائی تشکیل میدهد که به وسیله قوه مقننه وضع میشود. حقوق مرسومه شامل رسوم و عاداتی است که خود جامعه تدریجاً به وجود میآورد، بدون این که قوه مقننه در آن دخالت داشته باشد. محسنات حقوق مرسومه آن است که با روحیات مردم و حوائج جامعه سازگار است، ولی در عین حال حقوق مرسومه دارای این عیب و نقصان است که غالباً قواعد آن یکسان و یک نواخت نبوده، بلکه بر حسب نواحی و شهرستانها و حتی در بسیاری از اوقات بر حسب دهستانها تغییر میکنند. نقص دیگر حقوق مرسومه این است که چون بدون دخالت قوه مقننه برقرار میگردد، اغلب اوقات با تحولات و تغییرات زندگانی اجتماعی تغییر نمی کند.

حقوق مرسومه در ازمنه قدیمه، معمول و در قرون وسطی نیز در برابر حقوق رم - که حقوق مدونی بود - مجری بوده. امروزه نیز اقوام وحشی و بازمانده، به حقوق مرسومه عمل میکنند و ملل متمدن هم در پاره ای از موارد مخصوصاً در امور بازرگانی آن را مراعات و متابعت مینمایند. باید دانست که حقوق مرسومه در انگلستان بیشتر از

سایر ممالک غربی رواج دارد. حقوق یا خارجی است یا داخلی، حقوق داخلی و خارجی، هر یک به دو قسمت عمومی و خصوصی منقسم میگردد. حقوق بین الملل عمومی روابط دول را با یکدیگر و هم چنین روابط آنها را با تشکیلات بین المللی از قبیل سازمان ملل متحد، دیوان بین المللی دادگستری، دفتر بین المللی کار، اتحاد پستی و تلگرافی سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی (یونسکو) و غیره تعیین میکند. حقوق بین الملل خصوصی حدود اجرای قوانین خارجی را معین مینماید. حقوق داخلی خصوصی (حقوق مدنی، آیین دادرسی مدنی، حقوق بازرگانی و غیره) حقوق و تکالیف افراد را نسبت به یکدیگر معین مینمایند. حقوق داخلی عمومی (حقوق اداری، حقوق مالی، حقوق جزا، اصول محاکمات جزایی و غیره) روابط دولت را با افراد بیان میکند.

حال باید دید موضوع حقوق اساسی که مورد بحث ما میباشد، چیست؟ حقوق اساسی قسمتی از حقوق داخلی عمومی است که شکل حکومت و سازمان قوای عالیه مملکت و وظایف و اختیارات هر یک از آنها و هم چنین روابط قوای مزبور را با هم تعیین میکند. به علاوه حقوق اساسی حقوق عمومی افراد را که دولت مکلف به احترام آنها میباشد، مشخص و معین مینماید.

اعلامیه حقوق بشر سرلوحه قوانین اساسی ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ (سال اول و سوم، حکومت جمهوری) نیز قرار گرفته است، منتهی با این فرق که اولاً در قوانین اساسی مورخ ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ حق دفاع در برابر ظلم و تعدی از مردم سلب گردیده و ثانیاً در قانون اساسی اخیر الذکر (۱۹۷۵) اعلامیه دیگری به نام اعلامیه تکالیف بشر قید گردیده است. اصل حقوق بشر از فرانسه به ممالک دیگر راه یافته و در غالب قوانین اساسی از آن جمله در اصول ۸ الی ۲۵ متمم قانون اساسی مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ایران ثبت شده است.

اما حقوق طبیعی در قرن نوزدهم از طرف علمای نامی آلمان مانند ساوینی هوگو و پوختا مورد انتقاد شدیدی واقع گردید. علمای فوق الذکر به وجود چنین قوانینی که همه وقت و همه جا قابل اجرا باشد معتقد نبودند و میگفتند که حقوق هر قوم و ملتی زائیده خصوصیات تاریخی و مذهبی، تمدن، رسوم و آداب، اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سایر مختصات آن قوم و ملت بوده و با تحول و تکامل خصوصیات مذکور، قهراً حقوق آنها نیز تغییر و تکامل پیدا میکند.

به طوری که در بالا اشاره شده، علاوه بر حقوق طبیعی، حقوق دیگری نیز به نام حقوق موضوعه موجود است که عبارت از مجموع قواعدی است که از طرف خود



برنام؟ مجالس ختم باشد و شاید کسانی که می نشینند حوصله نکنند برای مدت طولانی ساکت باشند. برای همین اولاً در مجالس ختم، تلاوت قرآن به طور دائم نباشد و هر وقت خواستند قرآن خوانده شود اعلام کنند تا چند دقیقه با صدای بلند تلاوت شود، بعد نوار خاموش شود که اگر آقایان یا خانم ها، که با هم در جلسه ای برخورد کرده اند، خواستند صحبتی کنند فرصتی باشد تا این برنامه عملی تر شود. اتفاقاً یکی از خرده هایی که برادران سنی ما به شیعه می گیرند همین است. می گویند شیعه آنچنان که باید و شاید احترام قرآن کریم را نگه نمی دارد و من گمان می کنم آن ها بی احترامی دیگری از شیعه نسبت به قرآن ندیده باشند. گمان می کنم تنها تفاوتی که دیده اند همین است که در مجالس ختم یا مجالس مذهبی وقتی قرآن خوانده می شود مردم هم مشغول صحبت خودشان هستند. البته این تذکر لازمی بود و خوش و قتم که امشب فرصتی پیش آمد که در یک جلس؟ عمومی این مطلب لازم را با همه طرح کنم و در میان بگذارم و

قماش اند و همه یک جور فکر می کنند. مشخصاتی که من برای امام حسین، فرمانده بزرگ، عرض کردم مقداری کمتر کنید؛ تا سرباز عادی همه این مشخصات را دارند. اما در اردوگاه دیگر ده یا سی هزار نفر افراد فریب خورده و پژمرده بودند. صرف نظر از آن هیجانی که مخصوصاً برای اعراب جنگجو در حالت جنگ دست می داد و تا پای کشته شدن می رفتند. هر آنی که به خود می آمدند، وجدانشان ناراحتشان می کرد. عده زیادی از این ها چنان اغفال و چنان غافلگیر شده بودند که دیگر فرصت تصمیم گیری صحیح نداشتند. شهید بهشتی همچنین به تلاش حکومتها برای نابودی حرمین شریف شهیدان کربلا می پردازد و می گوید: در بیشتر نهضت های ضد حکومت های بیدادگر در سه-چهار قرن اول اسلام وقتی می خواستند ببینند قول و قرار نهضت ضد حکومت کجا گذاشته شده، می دیدند سر مرقد و خاک مطهر ابا عبدالله الحسین بوده است. بله، تربت پاک حسین قرن ها این خاصیت را داشت و به همین جهت بود که چه خلفای اموی و چه خلفای عباسی مکرر مزار مقدس حسین بن علی را خراب کردند و به آب بستند و از رفتن اشخاص به زیارت ابا عبدالله جلوگیری کردند. چون اینجا برای حکومت های بیدادگر خانه خطر بود. اما حتی از گور یزید و دستگاهش در مقر حکومتش شام امروز اثری قابل اعتماد وجود ندارد و در سرتاسر بلاد اسلامی، لعن بر یزید تقریباً در همه جا مجاز و مباح و مستحسن شمرده می شود. این است عاقبت راه خدا از آن طرف و راه خودخواهی و خودکامگی و هوا از این طرف.

متن کامل این سخنرانی که برای نخستین بار در سایت نشر آثار و اندیشه های شهید بهشتی منتشر

چکیده: همه جا از نام مقدس ابا عبدالله برجسته ترین و پرافتخارترین قیام کننده در راه حق و عدالت برده می شود. اما حتی از گور یزید و دستگاهش در مقر حکومتش شام امروز اثری قابل اعتماد وجود ندارد و در سرتاسر بلاد اسلامی، لعن بر یزید تقریباً در همه جا مجاز و مباح و مستحسن شمرده می شود. این است عاقبت راه خدا از آن طرف و راه خودخواهی و خودکامگی و هوا از این طرف. باید و شاید چنین باشد و سنت خدا همین است...

این اندیشمند در بیان تبلیغات حکومتی فرزندان ابوسفیان علیه خاندان رسول خدا می گوید: فریب خوردگان تبلیغات بیست ساله معاویه به علی (ع)، امام حسین و خاندان رسول اکرم ناسزا می گفتند. خیال نکنید که این ها وقتی به علی ناسزا می گفتند با او خصومت شخصی داشتند. نخیر! معاویه با تمام قوا در سرتاسر منطقه نفوذش، به خصوص شام که شاید بیش از سی و پنج سال منطقه فرمانروایی و نفوذ او بود، چنین در گوش مردم فرو کرده بود که علی نماز نمی خواند!

شهید دکتر بهشتی از جمله عالمان دینی بود که در سخنرانی های خود پیرامون واقعه شهادت امام حسین (ع) تلاش می کرد تا ابعاد انسان ساز، تربیتی، سیاسی، دینی و انسانی این حماسه را با زبانی واقع گرا و طبیعی برای مخاطب خود به طور همزمان بگشاید و تفسیر کند. این سخنرانی که در واقع آخرین بخش از سخنان ایشان پیرامون واقعه عاشورا است در تاریخ نهم اردیبهشت ۱۳۴۵ در مسجد مرکز اسلامی هامبورگ ایراد شده است.

این عالم دینی ادامه می دهد: حالا برسیم به مقایسه دو سپاه. در این سپاه کوچک، از آن سرباز عادی گرفته تا فرمانده کوچک و بزرگ، همه از یک

بسم الله الرحمن الرحيم قبل از شروع عرایضم نکته ای را لازم می دانم با برادران و خواهران عزیز مسلمان این طور در میان بگذارم. در قرآن کریم به مسلمانان چنین دستور داده شده که وقتی قرآن خوانده می شود به آن گوش دهید و ساکت و آرام باشید و به احترام قرآن از هر نوع گفت و گو خودداری کنید. تصدیق می کنم که اگر وقتی قرآن خوانده می شود ما می توانستیم بفهمیم، این گوش دادن و سکوت، مطلوب تر و طبیعی تر بود ولی باز این نکته را هم تصدیق می کنیم که هر چند بسیاری از آقایان و بانوان عربی ندانند و وقتی قرآن کریم خوانده می شود به معنای آن نتوانند توجه کنند، ولی به احترام قرآن می شود دقایقی ساکت نشست. بنابراین امیدوارم در همه جلسات مذهبی دیگر که خواهیم داشت، به طور کلی در موقع تلاوت قرآن، همه ساکت و آرام باشیم. توجه به این نکته مخصوصاً در مجالس ختم بیشتر ضرورت دارد، چون معمولاً در مجالس ختم نوار قرآن گذاشته می شود یا قاری قرآن را با صدای بلند تلاوت می کند. ممکن است تلاوت قرآن برای مدت نیم ساعت یا یک ساعت به طور متناوب در



امیدوارم همیشه از این به بعد کاملاً رعایت کنیم. امروز صبح دو اردوگاه مجهز و آماده شده خود را برای یک پیکار آماده می‌کنند. مجموع؟ نفرات مسلح یک اردوگاه هفتاد و دو یا کمی بیشتر است ولی از نظر رعایت نظامات جنگی با یک اردوی پانصد هزار نفری فرقی ندارد. در این اردوگاه کوچک فرماندهی هست؛ فرماندهی‌های کوچک‌تر، پرچم، پرچمدار، تعیین خط مشی و نقشه جنگ، با رعایت همه سنت‌های جنگی آن موقع. یک اردوگاه بزرگ هم هست بین ده تا سی هزار نفر مسلح و مجهز. آنجا هم فرماندهی هست، تجهیزات و نظامات جنگی از هر جهت رعایت شده و حساب هم ظاهراً روشن است. برای اینکه یک عد؟ هفتاد نفری در مقابل یک عد؟ ده یا سی هزار نفری قرار گرفته‌اند. معلوم است که این‌ها کشته می‌شوند و از بین می‌روند، اما میان این دو اردوگاه از نظر جهات دیگر تفاوت از زمین تا آسمان است. در آن اردوگاه کوچک، فرمانده امام حسین است؛ فرزند بزرگوار علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا (س)، کسی که نه فقط امروز، بلکه در همان دوره در مناطقی که با خاندان پیغمبر و تعالیم وی آشنایی نزدیک داشتند به عنوان عالی‌ترین نمون؟ فضیلت و کمال شناخته می‌شد.

فریب خوردگان تبلیغات بیست ساله معاویه به علی (ع)، امام حسین و خاندان رسول اکرم ناسزا می‌گفتند. خیال نکنید که این‌ها وقتی به علی ناسزا می‌گفتند با او خصومت شخصی داشتند. نخیر! معاویه با تمام قوا در سرتاسر منطقه نفوذش، به خصوص شام که شاید بیش از سی و پنج سال منطقه فرمانروایی و نفوذ او بود، چنین در گوش مردم فرو کرده بود که علی نماز نمی‌خواند! نویسنده کتاب صفین می‌گوید: در جنگ صفین چند تن از قراء و دانشمندان زبده در سپاه علی (ع) در یک جناح جنگ می‌کردند. یک جوان شامی جلو آمد که با آن‌ها جنگ کند. شروع کرد به دشنام دادن به آن‌ها و امام و پیشوایشان. یکی از این قاریان دانشمند و پرهیزکار، که عده آن‌ها در سپاه علی خیلی بود، به آن جوان گفت: آخر جوان حرفت را بفهم، بفهم داری به کی دشنام می‌دهی! آخر فکر نمی‌کنی این حرفی که از دهانت درمی‌آید در روز رستاخیز حساب و کتاب دارد؟ اگر روز قیامت و محاسبه الهی به تو گفتند روی چه حسابی به شخصیت برجسته اسلامی چون علی دشنام می‌دهی آن وقت چه جواب می‌دهی؟ جوان گفت عجب! من آنچه می‌دانم این است که آمده‌ام به جنگ کسانی که نه امامشان نماز می‌خواند و نه خودشان. من این طور فهمیدم و آمدم به جنگ.

در منطقه‌های دیگر اسلامی سیدالشهدا حسین بن علی عالی‌ترین نمونه کمال و فضیلت بود. فرمانده این سپاه کوچک حسین بن علی است.

فرمانده آن سپاه کیست؟ فرماندهی عالی آن سپاه، یعنی آن کسی که فرمان اول را صادر کرده، یزید بن معاویه است؛ جوانی است که در شرح زندگی او صفحات سپاه خیلی زیاد است. من دو مورد را نقل می‌کنم: در زمان پدرش، معاویه او را با عده زیادی از مسلمان‌ها به جنگ در سرزمین روم شرقی فرستاده بود؛ یعنی در سرحدات محل حکومت معاویه؛ شام و سوریه و ترکیه و لبنان و فلسطین و اردن و قسمت‌های کنونی که آن موقع همه با عنوان شام



بیماری آبله و حصبه در میان سپاه و لشگری که تحت فرماندهی یزید است پیدا شد. سپاهیان اسلام مثل برگ خزان روی زمین می‌ریختند و می‌مردند. آمدند به یزید گفتند آقا سپاهیان و لشگریان تحت فرماندهی تو دارند روزی صد تا دویست نفر می‌میرند. یزید طبع شعری داشت و خیلی خوب شعر می‌گفت. اشعاری گفت در پاسخ به آن‌ها که خلاصه آن این است که به من چه که سپاهیان اسلام می‌میرند؟! خوب بمیرند، من که زندگی‌ام به راه است. فعلاً منم و ام‌کلثوم و شراب کهنه و مجلس عیش و نوش؛ سربازها بمیرند، به درک! فکر نکنید که این‌ها را مورخین شیعه در زندگی یزید نوشته‌اند. این‌هایی که عرض می‌کنم عموماً از مآخذ برادران سنی است.

معاویه در سال ۶۰ مرد و در سال ۶۲ یزید فرماندار حجاز ولید بن عقبه را عوض کرد. حالا چطور عوض کرد، این هم داستانی دارد. به جای او جوانی به نام عثمان بن محمد بن ابوسفیان پسر عمویش را فرمانروای حجاز کرد. عثمان پسر عموی یزید جوانی بود خام و بی‌تجربه و به محض اینکه در مدینه فرماندار حجاز شد، عده‌ای از افراد سرشناس و برجسته مدینه را فرستاد به شام که خلیفه مسلمین یزید را ملاقات کنند. در میان افرادی که رفتند، چند نفر سرشناس ممتازی که خیلی مورد توجه مردم بودند وجود داشتند. از جمله در درجه اول عبدالله ابن حنظله که به عنوان قصیرالملائکه و جزو ستارگان درخشان صدر اسلام و جنگ‌های مسلمین در زمان پیغمبر اکرم و شهدای بزرگ تاریخ اسلام بود. عبدالله مردی بود بسیار معروف، خوش نام، سرشناس و مورد اعتماد همه. این‌ها آمدند به دمشق. یزید وقتی شنید که این‌ها از مدینه آمدند و بزرگان مدینه هستند تشریفات برای آن‌ها قائل شد و خیلی به آن‌ها و عبدالله احترام گذاشت. نقل می‌کنند صد هزار درهم صله و جایزه داد و بعد از مدتی که آن‌ها ماندند با سلام و صلوات و تشریفات برگرداند. این هیأت نمایندگی، وقتی به مدینه برگشتند، درباره یزید چه قضاوت کردند و چه گزارشی از مسافرت خود برای اطلاع عموم رساندند؟

ابن اثیر در کامل می‌نویسد وقتی این‌ها برگشتند با این جمله‌های کوتاه یزید را معرفی کردند: قبلنا من عند رجل لیس له الدین یشرب الخمر و یضرب بالنتابیر و یفصف عنده الاعصیان و یلعب بالکلاب و یثمر عنده البراب و لهم الطوف. ما از پیش مردی می‌آیم که دین ندارد شراب می‌نوشد. کار او این است که ساز بنوازد و جوانان خوش آواز پیش او بخوانند. سرگرمی او سگ بازی است و هم نشین‌ها و هم صحبت‌های او دزدان و راهزن‌های سرشناس هستند. این است مشخصات مردی که ما

خوانده می‌شد. یزید با عده زیادی از سپاه مسلمان‌ها در یک مرز حساس اتراق کرده و باید آماده باشد که هر وقت دشمن حمله کرد، کاری کند این‌ها بجنگند و دفاع کنند یا احیاناً حمله کنند. محل اقامت یزید در یک ده بسیار باصفا در کنار یک دیر است. سپاهیان هم در مناطق مختلف بیابان پراکنده‌اند. یزید در چنین موقعی سرگرمی‌اش مشروب‌خواری، ساز و آواز، مجالس لهو و لعب و یک معشوقه به نام ام‌کلثوم است. سرگرمی این فرمانده این است! در همین موقع



رفتیم او را ببینیم و برگردیم. از این سطرها و صفحه‌های تاریک در تاریخ زندگی این آقا پسر تا بخواهید فراوان است. این دو را برای نمونه نقل کردم.

فرماندهی عالی، کسی که فرمان اول جنگ از او صادر شده است، چنین شخصیتی است. فرمانده عالی این طرف، امام حسین، کسی است که سر تا پای او را ایمان به خدا فرا گرفته. کسی است که ظاهر و باطن زندگی او یکی است. کسی است که موفقیت را برای خودش قطعی می‌داند، چه کشته شود و چه فرمانروای سرتاسر سرزمین اسلام گردد. هر کس در راه به امام حسین رسید گفت آقا این کوفی‌ها قابل اعتماد نیستند، خواهش می‌کنیم برگردید. از موقعی که امام از مدینه می‌خواست حرکت بکند و بعد از مکه، ناصحان دلسوز دائماً این نغمه را در گوش امام حسین می‌خواندند: آقا این مردم کوفه قابل اعتماد نیستند. خواهش می‌کنیم شما به دعوت این‌ها ترتیب اثر ندهید! همین‌طور وقتی در راه خبر کشته شدن مسلم و عبدالله بن یقطر و بعد قیس بن مصحر

زیدای نماینده خاص و پیک مخصوص امام حسین به کوفه رسید، هر که وسط راه به امام حسین برخورد می‌کرد می‌گفت آقا برگرد، به کجا می‌روی؟ در آن لحظات آخر که دیگر این توصیه‌ها خیلی زیاد شده بود امام حسین فرمود من می‌روم - این را از آن اول می‌فرمود - اما اینجا دیگر خیلی رویار فرمود: من می‌روم و می‌دانم کشته می‌شوم ولی باید بروم، برای اینکه از جلد پیغمبر شنیده‌ام یا برآیم روایت شده که هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام می‌شمارد و حرام خدا را حلال می‌شمرد و قوانین خدا را زیر پا می‌گذارد و به حقوق مردم تجاوز می‌کند،

در برابر او با زبان یا با عمل به پا نخیزد و قیام نکند، در پیش خدا حجت و آبرو ندارد. حالا دیگر به من چه می‌گویید؟ باز هم می‌گویید برگرد؟ این آخرین پاسخ قاطع دندان‌شکن امام حسین بود به پیشنهادهای برگشتن. امام حسین در راهی که انتخاب کرده قاطع و مصمم و روشن بود. نقشه کار امام حسین این بود: من می‌روم تا نزدیک‌ترین نقطه به کوفه یا تا خود کوفه. از دو حال خارج نیست؛ یا مردم کوفه با رسیدن من هوشیار می‌شوند و واقعاً من می‌توانم این قیام را در زمان خودم به ثمر برسانم و مجرای حکومت اسلامی را عوض کنم و شیوه فرمانروایی بر ملت مسلمان را همان شیوه جدم و پدرم قرار دهم یا خودم و همه همراهانم کشته می‌شویم. موفقیت قطعی است اما یزید هر آن متزلزل است.

وقتی که بازماندگان و خاندان حسین بن علی را به شام بردند سر مقدس ابا عبدالله را آوردند پیش یزید گذاشتند. اهل بیت ابا عبدالله، زینب کبری (س)،

خواهرانش، بستگانش و حضرت سجاد علی بن حسین را با آن وضع بسیار ناروا به مقر فرمانروایی یزید وارد کردند. یزید در حضور عموم گفت خدا لعنت کند این زیاد را که مرا رسوا کرد! من هرگز به این کار راضی نبودم. اگر من خبر داشتم، اگر من بودم، حتماً به هر ترتیبی بود طوری عمل می‌کردم که حسین بن علی کشته نشود! این مرد متزلزل است چون هدف او حفظ سیادت و آقایی‌اش است و هر آن این سیادت در معرض خطر است. خودش می‌فهمد کشته شدن حسین بن علی به آن وضع برای او خطرهایی خواهد داشت؛ ناراحت است. نکته جالب اینجاست که یزید این‌طور به این زیاد فحش می‌دهد! دو سال بعد در مدینه انقلابی رخ داد. سرکرده این انقلاب همان عبدالله بن قیس الملائکه است که گفتیم پیش یزید رفت و برگشت. محرک اول انقلاب اوست؛ به عنوان انتقام از یزیدی که خون حسین بن علی، بهترین مسلمان زمان خود را ریخته است. نخستین انقلاب بزرگ اساسی، که علیه یزید در زمان خود او به عنوان عکس‌العمل حادثه عاشورا

تزلزل در هدف و رویه این طرف تا کجاست. در زمان حکومت یزید که هنوز عبیدالله بن زیاد از جانب او فرمانروای تقریباً نیمی از کشور پهناور اسلامی است می‌گوید من به خاطر این فاسق تبهکار خودم را بیش از این آلوده نمی‌کنم. یزید آنجا به این فحش می‌دهد؛ این اینجا به او فحش می‌دهد! چرا؟ چون هدف مشخص و اصیلی در کار نیست.

این مشخصات دو فرماندهی بزرگ، بیایم سراغ فرماندهی‌های کوچک. عبیدالله که یک نمونه‌اش بود. نمونه دیگر عمر بن سعد است که فرمانده سپاه کربلاست. او قبلاً از جانب عبیدالله فرمانی دریافت کرده که با چهار هزار سرباز مسلح برای فرونشاندن یک غائله در سرزمین ری، نزدیکی تهران کنونی، حرکت کند. عمر سربازهایش را انتخاب کرده و بیرون کوفه اردوگاهی زده و آماده حرکت است. رسم آن موقع این بود که وقتی یک امیر یا فرمانده مأموریت پیدا می‌کرد به سمتی برود، قبلاً چادرش را بیرون شهر می‌زدند تا سربازهایی را که او انتخاب می‌کند مجهز و آماده شوند و در آن اطراف چادر بزنند. ناگهان دستور مجددی از جانب

عبیدالله به عمر بن سعد رسید که فعلاً به طور موقت از این مأموریت خودداری کنید چون قبل از انجام آن، کار لازم تری هست. باید به کربلا بروی و غائله حسین بن علی را خاتمه دهی. عمر خیلی ناراحت شد و ته دلش اصلاً نمی‌خواست با حسین بن علی روبه‌رو شود. به عبیدالله نوشت که من از این مأموریت عذر می‌خواهم، اجازه بدهید من سراغ مأموریت خودم بروم. عبیدالله سرسخت و لجوج به او پاسخ داد که نخیر! شما اگر می‌خواهید بروید. اگر حاضر نیستید به کربلا بروید، آن فرمان را هم برای ما پس بفرستید. عمر مردد بود چه کند.

فرمانروایی ری را بگیرد، ولو بعد از غائله کربلا، یا اینکه از این فرمانداری صرف نظر کند و به جنگ حسین نرود. حل کردن این دو برایش خیلی مشکل بود. فرصتی خواست و شروع کرد به فکر کردن در درون خود. بالاخره نتوانست از فرمانروایی و منصب فرمانداری ری صرف نظر کند. نوشت: بسیار خوب، من خودم خواهم آمد. آمد به کربلا ولی این تزلزل تا آخرین لحظات جنگ با ابا عبدالله در عمر بن سعد وجود داشت.

فرمانده این طرف حسین بن علی و فرمانده‌های کوچک‌تر مثل حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و دیگران همه دل و دست و چشم و زبان‌شان یک جور کار می‌کند. همه به سمت یک هدف، ذره‌ای تزلزل ندارند. با اینکه مرگ، گرفتاری و اسارت زن و بچه را در مقابل چشم خودشان می‌بینند، با دلی بانشاط و اراده‌ای آهنین و نیرومند به هدف ایمان دارند. اما عمر بن سعد با آن سپاه ده یا سی هزار نفری تزلزل

رخ داد، انقلاب مدینه بود. یزید به دو سه نفر گفت بروید انقلاب مدینه را آرام کنید و دستور داد که با یک سپاه مجهز اول به آن‌ها اعلام کنید که دست از انقلاب بردارند. اگر شنیدند که هیچ؛ اگر نشنیدند، سه روز به آن‌ها مهلت دهید. بعد از سه روز، مدینه را بگیرید و از سران انقلاب، هر کس هست، بکشید و در آنجاسه روز آزادی برای سربازان اعلام کنید تا هر کس هر چه دلش می‌خواهد بکند. خون و ناموس و جان و مال همه مباح و بعد از سه روز دست بکشند. به دو سه نفر پیشنهاد کرد که نپذیرفتند و هر کس عذری آورد. گفت خوب است این مأموریت را به این زیاد بدهم که یک بار دیگر در کربلا برای من آن کار را انجام داد. ابن اثیر نقل می‌کند که وقتی پیام یزید به عبیدالله بن زیاد در کوفه رسید، که به مدینه برود و قائله عبدالله زبیر را در مکه خاتمه بدهد، گفت من برای این فاسق تبهکار دست خودم را به دو کار زشت نمی‌آلایم، همان یکی که کردم بس! ببینید





داشت و تا آن لحظه آخر هم ناراحت بود. حالا چه شد؟ عمر بن سعد نتوانست به جنگ ری برود و به این مقام هم نرسید. در سال ۶۶ یعنی ۵ سال پس از واقعه عاشورا هم به دست عمال مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه به انتقام واقعه کربلا کشته شد.

حالا برسیم به مقایسه دو سپاه. در این سپاه کوچک، از آن سرباز عادی گرفته تا فرمانده کوچک و بزرگ، همه از یک قماش اند و همه یک جور فکر می کنند. مشخصاتی که من برای امام حسین، فرمانده بزرگ، عرض کردم مقداری کمتر کنید؛ تا سرباز عادی همه این مشخصات را دارند. اما در اردوگاه دیگر ده یا سی

هزار نفر افراد فریب خورده و پژمرده بودند. صرف نظر از آن هیجانی که مخصوصاً برای اعراب جنگجو در حالت جنگ دست می داد و تا پای کشته شدن می رفتند. هر آنی که به خود می آمدند، وجدانشان ناراحتشان می کرد. عده زیادی از این ها چنان اغفال و چنان غافلگیر شده بودند که دیگر فرصت تصمیم گیری صحیح نداشتند.

بد نیست من چند جمله ای درباره مشخصات مردم کوفه برای دوستان عرض کنم. مردم شام تربیت شده های یکسره معاویه بودند. سرشان به زندگی گرم بود. از اسلام فقط مسجد می شناختند و لا اله الا الله محمد رسول الله و از حکومت اسلامی هم دربار با شکوه معاویه و یزید. مقررات برای آن ها این بود که هر کدام به وسیله چاپلوسی و خودنمایی هر طور شده خودشان را به این دستگاه نزدیک کنند و هر چه بیشتر از این خوان یغما

بهره مند شوند. مردمی که در سرزمین پر نعمت شام زندگی کرده بودند بسیار نیرومند و پر قدرت و جنگجو بودند. مورخین می نویسند که غالباً معاویه و یزید و عمال او هر جا انقلاب می شد مردم را از سپاه شام می ترساندند. می گفتند: ها! آرام بگیرید والا سپاه شام می آید. سپاه شام لولویی شده بود برای همه! اما دیگر در میان این مردم فکر عدالت اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر خیلی کم وجود داشت. آنچه استاد ازل گفت همان می گفتند. اما مردم کوفه و عراق این طور نبودند. این ها مدتی از زندگی را با سلمان فارسی ها و مدتی را تحت فرماندهی عالی علی بن ابیطالب (ع) گذرانده بودند و شیوه حکومت علی را دیده بودند. دنیادوست ترین آن ها وقتی به یاد شیوه و رفتار علی بن ابیطالب با خرد و کلان مردم می افتاد دلش می تپید. اما وجدان آن ها نیمه بیدار بود. از یک طرف هم مثل مردم شام دلشان برای زندگی دنیا غش می رفت می خواستند این ها هم مثل آن ها زندگی داشته باشند. این ها مردمی بودند نیمه رشید و

نه رشید. نه یکسره نادان و غافل شده بودند و نه یک جامعه ماشینی و نه یک جامعه هوشیار رشد یافته. همین مردم کوفه تا روز هشتم ماه ذی الحجه، موقعی که عیدالله بن زیاد به دستور یزید وارد کوفه شد، هجده هزار نفر مرد سپاهی کنار مسلم بن عقیل، نماینده مخصوص امام حسین، آماده برای جنگ بودند. توجه بفرمایید روز هشتم ذی الحجه، عیدالله ناشناس نقاب انداخته وارد شد و یکسره به دارالاماره رفت. همه خیال می کردند اباعبدالله الحسین است و شادی می کردند. عیدالله به دارالاماره رفت و عده ای از اعیان و اشراف را خواست. گفت ما چقدر



نیرو داریم؟ گفتند شمایی و همین عده ایی که توی دارالاماره هستند. ۵۰ یا ۶۰ نفر. بقیه همه با مسلم بن عقیل اند. می خواهی نگاه کنی؟ بله. بیا مسجد را نگاه کن. آمد از آن بالا نگاه کرد دید جمعیتی پست و بلند مسجد کوفه و اطرافش و کوچه ها را گرفته است که همه طرفداران حسین بن علی هستند. آمده اند با مسلم بیعت کرده اند و پیمان یاری بسته اند. عیدالله بن زیاد عده ای از سرشناسان و سران اقوام را خواست و آن ها را تطمیع کرد. بعد این ها را فرستاد بیرون گفت بروید بین مردم و بدون اعلام عمومی هر کدام بروید به چهار پنج نفر از آن ها که آماده ترند بگویید بروید دنبال کارتان و دست بردارید که توسط سپاه شام کشته می شوید! آمدند از بین مردم عده ای را این طور کشیدند و بردند. هر کس نگاه کرد، دید انگار بغل دستی اش نیست! کمی که جمعیت خلوت تر شد، گفت بروید اعلام عمومی کنید که امیر عیدالله بن زیاد از طرف یزید آمده و اعلام می کند که هر کس به خانه خودش

رفت یا به دارالاماره آمد در امان است. مادرها و خواهرها دست جوان ها را گرفتند و گفتند: بیا برویم بچه جان کشته می شوی عزیز من! هر کس به ترتیبی آمد و کسی را برد. غروب روز هشتم مسلم بن عقیل با سی نفر در مسجد کوفه ماند یعنی از صبح تا غروب سی نفر شدند! مسلم که از مسجد می خواست بیرون بیاید، پشت سرش را نگاه کرد و دید هیچ کس نیست؛ حتی آن سی نفر هم نبودند!

همین مردم در سپاه عمر بن سعد به جنگ اباعبدالله آمدند ولی مگر در همین راه توانستند بمانند؟ وقتی خاندان اباعبدالله را بعد از روز عاشورا از کربلا به کوفه حرکت دادند،

عیدالله بن زیاد هنوز در کوفه بود. وقتی زینب کبری (س) آنجا ایستاد به صحبت کردن، همین ها شروع کردند های های گریه کردن و دشنام دادن به عیدالله بن زیاد و یزید. طولی نکشید که در خانه سلیمان بن سرد خزایی، که از صحابه پیغمبر و از افراد سرشناس کوفه بود، نهضت سری آغاز شد. همین ها تصمیم گرفتند توبه کنند و پس از سه سال بلافاصله بعد از مرگ یزید، در سال ۶۴، سلیمان بن سرد خزایی با چهار هزار نفر با سپاهیان عیدالله بن زیاد و مروان بن حکم جنگید. این جنگ از نظر قدرت روحی شبیه جنگ سربازان حسین بن علی بود. ملاحظه کنید مردم کوفه چنین مردمی هستند. شاید بعضی ها بگویند مردم کوفه تلون مزاج داشتند که تعبیر بسیار غلطی است. بهترین تعبیری که به

فکر من می رسد این است: مردم کوفه مثل مردم بسیاری از جامعه های امروزی دنیا، نیمه رشد یافته اند نه یکسره رشید و نه یکسره فرمانبردار و فرمانبر. هر چه بخواهند از گرده شان می کشند! واقعاً جامعه های نیم بند و نیمه رشد یافته جامعه های بدبختی هستند. اگر همیشه در آن حالت بمانند، نه این طرف اند و نه آن طرف. نه زندگی زنگ و نه رومی روم! بنابراین سپاهیان عمر بن سعد در کربلا، در عین اینکه دارند جنگ می کنند و به روی اباعبدالله و سربازان و خاندان او شمشیر می کشند، ناراحتی وجدان دارند و متزلزل اند.

یکی از سرکرده های جزئی در سپاه عمر بن سعد، سر مقدس اباعبدالله حسین را پیش عمر بن سعد آورد و گفت: من افتخار می کنم که در کشتن کسی اقدام کردم که خودش و پدرش و پدربزرگش و مادرش با فضیلت ترین مردم روی زمین بودند. عمر بن سعد به او پرخاش کرد گفت واقعاً چه احمقی! تو می دانستی که این با فضیلت ترین مردم روی زمین است و او را



کشتی؟ اگر این حرف را جلوی امیر عبیدالله بن زیاد در کوفه بزنی همانجا دستور می دهد گردنت را بزنند دیگر این حرف را نزن!

در آن طرف، اردوگاه صبح روز عاشورا اباعبدالله حسین (ع) و سربازان همه قبل از اینکه مسلح شوند خودشان را تمیز می کنند. خیمه ای زده اند برای اینکه سربازان خودشان را تمیز کنند چون می خواهند با نظافت و تمیزی کشته شوند. (من نمی دانم واقعاً با این توجه عمیق به نظافت و پاکیزگی در اسلام چطور در ممالک اسلامی و شهرهای اسلامی نظافت این قدر ضعیف است؟) خود امام داخل خیمه دارد خودش را تمیز می کند و دو تا پیرمرد در خیمه ایستاده اند و می خواهند نوبت بگیرند. چون رفتار امام و سربازان مثل رفتار علی است با کارمندان و سربازان. اینجا دیگر برای فرمانده چادر مخصوص و تشریفات و سراپرده دار و سرباز محافظ و گارد مسلح نیست. امام در همان خیمه خودش را تمیز می کند که سربازانش. تا این ها منتظرند امام حسین از خیمه بیرون بیاید، یکی از این دو نفر، که به خاطر من می

آید نامش بریر است، شروع می کند به شوخی و مطایبه و خندیدن. آن دیگری می گوید آخر برادر! حالا چه وقت شوخی و خنده است؟ در پاسخ می گوید، برادر عزیز! کسانی که با من از جوانی زندگی کرده اند می دانند که من در جوانی هایم هم اهل شوخی و مزاح نبودم ولی می دانی چرا این قدر بانشاطم و می خندم؟ چون می دانم میان من و سعادت و جاودانی فقط یک فاصله هست آن هم کشته شدن. کشته شدن همان و رسیدن به سعادت جاودانی همان! چرا نخندم؟ این هم از روحی؟ هسرباز عادی اردوگاه این طرف. نتیجه جنگ این شد که تمام افراد این اردوگاه کوچک به استثنای سه نفر کشته شدند. این سه نفر یکی علی بن حسین (ع) است، یکی جوان کوچک تری است که نام های او را گوناگون نقل کرده اند و داستانی در مقابله با خالد پسر یزید در بارگاه یزید برایش نقل می کنند و یکی هم یک سرباز نیمه جانی که خیال کرده بودند کشته شده و اتفاقاً جان به سلامت برده بود. یک نفر حاشیه نشین هم از این اردوگاه جان به سلامت برد و آن مردی بود که با اباعبدالله پیمان بسته بود که در اردوگاه ایشان باشد ولی قرار و مدار گذاشته بود که آنجا که پای کشته شدن است کنار برود. جالب اینجاست اباعبدالله که مصمم بود اردوی خودش را تسویه کند و از این نمونه سربازها در آن نباشد چرا به این یکی اجازه داد؟ مورخین بیشتر حادثه های تاریخ عاشورا را در طرف اردوگاه حسینی از قول این مرد نقل کرده اند. این مرد باید به عنوان وقایع نگار تاریخ عاشورا زنده بماند و آنچه دیده است بگوید و



دیگران بنویسند بدون اینکه امام بخواد استثنایی در فداکاری قائل شود. تمام افراد دیگر این اردوگاه کشته شدند و سرهای آن ها را یک یک جدا کردند.

حتی ابن اثیر در کامل می نویسد که عبیدالله به عمرین سعد دستور داد که بعد از شهادت حسین

ضدحکومت های بیدادگر در سه-چهار قرن اول اسلام وقتی می خواستند ببینند قول و قرار نهضت ضدحکومت کجا گذاشته شده، می دیدند سر مرقد و خاک مطهر اباعبدالله الحسین بوده است. بله، تربت پاک حسین قرن ها این خاصیت را داشت و به همین جهت بود که چه خلفای اموی و چه

خلفای عباسی مکرر مزار مقدس حسین بن علی را خراب کردند و به آب بستند و از رفتن اشخاص به زیارت اباعبدالله جلوگیری کردند. چون اینجا برای حکومت های بیدادگر خانه خطر بود و هم اکنون در بسیاری از کشورهای سرزمین اسلام و در بسیاری از جاهایی که با اسلام رابطه دارد، هر چند مردمش مسلمان نیستند، نام مقدس اباعبدالله برجسته ترین و پرافتخارترین قیام کننده در راه حق و عدالت برده می شود. اما حتی از گور یزید و دستگاهش در مقر حکومتش شام امروز اثری قابل اعتماد وجود ندارد و در سرتاسر بلاد اسلامی، لعن بر یزید تقریباً در همه جا مجاز و مباح و مستحسن شمرده می شود. این است عاقبت راه خدا از آن طرف و راه

خودخواهی و خودکامگی و هوا از این طرف. باید و شاید چنین باشد و سنت خدا همین است. ألم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء. تؤتي أكلها كل حين باذن ربها ويضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون. و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار. سوره ابراهيم آیات ۲۴ تا ۲۷

مردان حق و فضیلت در قتلگاه ها و کشتارگاه ها و گوشه زندان ها پیروز و سربلندند. باطل همواره سر به زیر و سرافکنده است، هر چند بر اریکه فرمانروایی ها تکیه زند. این سنت جاودانه خداست و این است درسی که حادثه کربلا به ما دستداران حسین بن علی و همه دستداران حق و فضیلت و راه خدا می آموزد.

سلام و درود بی پایان خدا بر شهیدان پاک کربلا و واقعه عاشورا

لعن جاودانه خدا و لعن جاودانه همه بندگان خدا بر کسانی باد که در واقعه کربلا برای خاموش کردن حق می کوشیدند و سلام علینا و علی عبادالله الصالحین .

دستور بده بدن او را زیر پای اسب له کنند. خیمه های حرم اباعبدالله را قبل از شهادتش آتش زدند ولی محصول این شهادت، انقلاب های پی در پی در قلمرو حکومت یزید شد تا روزی که یزید مرد و بعد هم تا چندین قرن، قبر مطهر اباعبدالله الحسین میعادگاه جانبازان راه عدالت و حق بود. مورخین نقل می کنند که در بیشتر نهضت های





# علامه طباطبایی، آزاداندیشی و استبدادستیزی

◀◀◀ ادامه از صفحه ۱۵

داشتند، این‌ها را آوردند تا در بین مردم نفوذ بکنند. بعد ایشان به اینجا می‌رسد که: نه فقط دنیای مردم را تحت حکومت و سلطه خودشان در آورده‌اند، بلکه کم‌کم دین را هم تحت تسخیر خودشان در آوردند. یعنی بر علماء هم حاکم شدند. از طریق علماء که دیگر وابسته شده و جیره‌خوار حکومت بودند، هر چیز را می‌خواستند به علماء القاء می‌کردند، علماء هم مطابق با خواست آنها، پیام حکومت را به مردم منتقل می‌کردند، می‌نوشتند، می‌گفتند، و خلاصه وجهه‌ای برای حکومت درست می‌کردند. عبارت را ببینید: 'تحکم فی دین الناس کیفما آرادت بلسان العلماء و أعلامهم؛ یعنی دین ملعبه دستشان بود، هر جور دوست داشتند کم بگذارند، زیاد بکنند، آن جور که مطابق میل شان بود توجیه و تفسیرهای مختلفی از دین ارائه بکنند. علاوه بر این، با شمشیر و تازیانه حاکم بر دنیای مردم هم شدند، آنجا اعمال قدرت می‌کردند با زور، اینجا هم از طریق علماء. هر دو را در کنار همدیگر با هم جمع کردند.

در بین علمای ما، در سطح مرحوم علامه طباطبایی، کسی را نمی‌شناسید که در این مقطع زمانی یعنی دهه بین ۳۰ تا ۴۰ که علامه طباطبایی این مطلب را در حوزه علمیه بحث می‌کرده و می‌نوشته است، این نوع مباحث را مطرح کرده باشند. متأسفانه علامه طباطبایی در دوره ما شانس برای ظهور و بروز پیدا نکرده است و من نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم که چرا این بدشانسی را آورده و الا کسی در سطح علامه طباطبایی با مشخصاتی که دارد، با علم و دانشی که دارد، در فلسفه صاحب نظر است و آراء بدیعی دارد، در تفسیر، تفسیری را نوشته که نظیری برای او در عالم اسلام و در دنیای تشیع نیست، خدمتی که به حوزه‌های علمیه کرده، تدریسی که داشته، شاگردانی که پرورش داده، با مجموع خصوصیتی که داشته است ولی در عین حال در حوزه امروز ما و حتی در جامعه امروز ما هم جایگاه خودش را ندارد.

مرحوم آقای مطهری که واقعاً یک فرد روشن و خبیر و بصیر نسبت به اوضاع حوزه بود و حوزه قم و حوزه معاصر

خودش را خوب می‌شناخت، نسبت به آیت‌الله بروجردی می‌گفت که تا ۱۰۰ سال آینده رو به فراموشی می‌رود. یک فقیه بزرگ است و اما فقیه بزرگی مثل آقای بروجردی در تاریخ اسلام زیاد بوده و زیاد خواهند بود، مرور زمان، ذکر او و یاد او را به خاموشی خواهد رساند. اما به علامه طباطبایی که می‌رسید به عکس، می‌گفت علامه طباطبایی در آینده شناخته خواهد شد. ولی ما در این سه دهه‌ای که از ارتحال علامه می‌گذرد، روند کلی حوزه را، رو به اینکه علامه شناخته و پذیرفته بشود، جا باز بکند، بیشتر موج ایجاد کند، اذهان و افکار طلاب متوجه او باشد، آرائش در قلمروهای مختلف مورد توجه و بحث قرار بگیرد، نمی‌بینیم. یک گوشه و کنار، افرادی به علامه نظر دارند و توجه دارند و این از گذشته هم وجود داشته است اما جریان عمومی حوزه این نیست و این دلایلی دارد که باید در جای دیگری در مورد این دلایل فکر و بحث کرد.

به نظر شما مرحوم آقای طباطبایی در این ویژگی تحت تأثیر چه کسانی بوده است و این امتیازات را از کجا آورده است؟

واقعش این است که ما

نمی‌توانیم به صورت روشن ریشه‌های این امتیازات را معلوم بکنیم ولی می‌شود بعضی از مسائلی که زمینه ساز هستند را حدس زد. یکی از آن مسائل مطالعات وسیع و متنوع ایشان است، دیگری ارتباط گسترده با اقشار تحصیل کرده است و مسأله دیگر این است که مرحوم آقای طباطبایی شاگرد مرحوم نائینی است و مرحوم علامه نائینی هم از کسانی است که جدأ در حوزه مسائل اجتماعی صاحب فکر و اندیشه و یک فرد آزاداندیشی است. آنچه که ما از مرحوم نائینی می‌دانیم و در اختیارمان است عمدتاً کتاب 'تنبیه الامه' ایشان است و ما می‌توانیم بازتاب این کتاب و افکار آزادی‌خواهانه مرحوم نائینی را در آثار مرحوم علامه طباطبایی پیگیری کنیم و ببینیم که چقدر مرحوم علامه تحت تأثیر

آقای نائینی قرار دارد. من اطلاع ندارم که آیا در این زمینه تا به حال تحقیقی صورت گرفته یا نه. این موضوع می‌تواند یک پژوهش مستقلی باشد ولی تا آنجا که خودم برخورد کردم، آقای طباطبایی خیلی تحت تأثیر مرحوم نائینی است. هر چند علامه در این زمینه چیزی اظهار نمی‌کند و در آثار خود هم معمولاً در این نوع مباحث، نامی

**ویژگی سوم از آزاداندیشی علامه طباطبایی این است که آقای طباطبایی یک شخصیت معنوی بود، اهل سیر و سلوک هم بود، تحت تربیت یک شخصیت معنوی بزرگ، مرحوم آقای قاضی هم قرار داشت اما در عین حال علامه شخصیتی نبود که نسبت به آنچه که دیگران به عنوان محصول سیر و سلوک خودشان و مکاشفات خودشان ارائه می‌کنند حالت تعبد و تسلیم داشته باشد. اینکه شخصی بگوید به من این گونه القاء شده، به چنین دریافتی رسیده‌ام، من چنین کشف و شهودی داشته‌ام، برای ما چه حجیتی دارد؟ علامه طباطبایی مبنائاً امکان مکاشفه را رد نمی‌کند اما در عین حال سر تسلیم هم در برابر این ادعاها فرو نمی‌آورد.**

رساله‌های مختلف پیگیری کرده ولی جالب این است که آقای طباطبایی به حرف‌های نائینی بسنده نکرده است. ممکن است خیلی‌ها حرف‌های آقای نائینی را تکرار کرده باشند و در همان جا توقف کرده باشند، اما آقای طباطبایی در همین مسئله چند قدم بعد از نائینی برداشته که متأسفانه همین قدم‌ها هم مورد غفلت است.

یک قدم که ایشان برداشت این است که دین دارای دو نوع حکم نیست، دین همان احکام ثابت الهی است. همان‌هایی است که از حق تعالی در اختیار پیغمبر قرار گرفته و قلمرو دین محدود به آن است و پرونده دین بسته شده است. اما قوانین اجتماعی که از طرف حکومت و شخص حاکم وضع و جعل می‌شود و لازم الاجراء است، جزء دین نیست و ما اینها را به عنوان قانون خدایی نمی‌شناسیم. اینکه چه اثری بر این تعبیرات مترتب است، خارج از قلمرو این گفتگوی ما است.

نکنه دیگری که ایشان اضافه کردند پاسخ این پرسش است که اگر حکومت می‌تواند قوانین متغیر جعل بکند، تشخیص و تصمیم‌گیری درباره آن با حاکم است یا نه. آقای نائینی وقتی به اینجا می‌رسد پاسخش مثبت

است، می‌گوید بله، حاکم باید تشخیص بدهد و تصمیم بگیرد. لذا این سؤال برای مرحوم نائینی مطرح است که پس در نظام مشروطه مجلس چه کاره است؟ مجلس باید همین قوانین و مقرراتی که بر حسب اقتضاء زمان و مکان و مسائل اجتماعی و سیاسی است را بگذراند. پاسخ مرحوم نائینی در نهایت این است که این قوانین که توسط مجلس تهیه و تدوین و به تصویب می‌رسد بالا‌بالا در قلمرو اختیارات خود حاکم است لذا نیازمند تأیید حاکم و والی است تا مشروعیت پیدا بکند.

اما مرحوم آقای طباطبایی در این مطلب، گاه همان تعبیرات نائینی را تکرار می‌کند و گاه یک قدم جلو رفتند و آن این که اینها را به خود مردم محول می‌کند. این عبارت را ایشان چند جا دارند؛ مثلاً در کتاب

از مرحوم نائینی نمی‌آورد ولی خیلی از نکات اصلی تفکر آقای طباطبایی را می‌شود در 'تنبیه الامه' پیدا کرد. مثلاً یکی از بحث‌هایی که آقای نائینی مطرح کرده و سلطان بحث اوست، بحث تقسیم احکام به احکام ثابت و احکام متغیر است و اینکه حکومت اسلامی اختیار دارد بر اساس شرایط محیط و اقتضائات زمان، قوانین متغیری را جعل بکند. این مطلب را آقای نائینی به صورت مبسوط و گسترده برای اولین بار بحث کرده است. اصل این مطلب البته مورد قبول علمای قبل هم بوده اما مرحوم نائینی این را بحث کرده و از همین طریق است که ایشان نهادهای جدید را توجیه و تفسیر می‌کند و راه را برای تأیید شرعی باز می‌کند. بعد از آقای نائینی، بیش از همه، آقای طباطبایی این بحث را در

## مباد دل به این گیتی غدار بست!

◀◀ ادامه از صفحه ۱

### حکایت اول:

در حکایت وصف بزرگان و فقها، مخصوصا مجتهدان و فقیهان مبارز، حرفها زده شده و گفتارها طرح گردیده است، اما همه ی این حکایتها زمانی رخ داده است که صدا و فریاد و نگاه فقها و ره پویان حق در میان توده های مسلمان و حتی غیر مسلمان نافذ بوده، ولی به این نکته باید اشارت داشت که در همان ایام نیز تنها بوده اند و تنها زیست کرده اند و هیچگاه کسی را قدرت درک و فهم و دست یابی به مقام بلند آنها را نبوده است، و لذا گاهی در همین تنهایی و گاه انسداد سیاسی، مظلومانه به شهادت می رسیدند و یا به رحلتی جانسوز تن می دادند.

وقتی در زندگی فکری - سیاسی شخصیت های نامدار و زعمای بزرگ تشیع تأمل می شود، دیده می شود که این آفت بزرگ (تنهایی) باعث شده که با توسل به اخباری چند، به سکوت گرفتار شوند و یا با وجود فضای انسداد سیاسی نظامها، به سکوت کشیده می شوند، ولی نسلهای بعد و تاریخ آینده، چهره آنها را به خوبی نشان می دهد، تاریخی که ما امروز آن را می گشاییم و ضمن تورق آن، با چهره های نورانی آنها آشنا می شویم.

سخن به درازا نگوییم، که این مقال گنجایش طرح و بسط آن همه را ندارد، ولی از باب نمونه می فهمیم که اگر نگاه و فکر و اندیشه و مجاهدت فقیهان عصر مغول، گرد تمدن بر خوی و وحشی گری آنها پاشید و آنها را با تمدن و فرهنگ اسلامی آشنا ساخت و ما را امروز وامدار آنها ساخت، آیندگان نیز از سکوت و فریاد و اعتراض فقه های این عصر و زمانه یاد خواهند کرد و یکبار دیگر نسل تشنه آگاهی و آزادی را با اندیشه های نوین تشیع و عدالت خواهی آنها پیوند خواهد زد.

بی گمان نقش ممتاز و بی نظیر علما و مجاهدان راه آزادی، از زمانهای دور تا به امروز بر کسی پوشیده نیست و نسلها از آن همه دلآوری، ایمان، صبر و امید به وجد می آیند. علمایی چون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، میرزای نائینی و دهها فقیه نامدار و شجاع که شیعه به

رهبری و زعامت آنها مباحثات می کند. اما اگر امروز، که در وضعیت خاصی هستیم، بتوانیم وظیفه خود را در قبال این شخصیت های فرهیخته ادا نماییم، تاریخی خواهیم ساخت که خود با دست خویش آن را نگاشته ایم...

حکایت دوم: این روزها مصادف است با دومین سالگرد عروج یکی از همین طلایه داران ایمان و آزادی و یکی از همین فرزندان نسل فقهای شجاع، یعنی مرحوم آیت الله العظمی منتظری (ره)، شخصیتی که می توانست مورد استفاده حوزه و اهل تحقیق قرار گیرد. انسانی که در قامت روحانیت زنده و بیدار تشیع، چشم بسیاری را خیره ساخت و تحسین میلیونها

ایشان در جای دیگر در رابطه با موضوع طرح خشونت معتقد هستند که دفاع در برابر دشمن مهاجم، خشونت نیست، بلکه خشونت درجایی است که

ذکر و یاد آن باقی بماند و از نقش علمای شیعه کاسته نگردد. علمایی که دل به این گیتی غدار نمی بندند و با ساده زیستی و مبارزه با مظاهر قدرت و فساد، طی طریق



می نمایند.

یاد آن فقیه شجاع را گرامی می داریم و حکایت زندگی و تفکر او را نسل به نسل انتقال خواهیم داد.

حکایت سوم: یادمان هست که در این سالها برخی در سبقت گرفتن از یکدیگر برای رسیدن به قدرت و چسبیدن به دنیای فانی، همه چیز را فراموش کرده بودند و یا خود را به فراموشی مفرط زده بودند و شجاعانه فریاد مرگ سر می دادند، اما نقش ممتاز و انسانی یکی دیگر از فقیهان این عصر، ما را بر آن می دارد تاگریزی کوتاه داشته باشیم بر اندیشه و زندگی او. انسانی آگاه و دردکشیده از همین قبیله درد آشنا و از میان همین فقها، یعنی حضرت آیت الله العظمی صانعی (مد ظله العالی). او را به یاد می آوریم که گاهی قبیای دلتنگی خود را بر دوش می انداخت و نگران و مضطرب، همگان را به خود می خواند. فقیهی سترگ و دوراندیش، که در عین درک و لمس حملات ناموفق، آینده ی مرجعیت شیعه و استقلال پایگاه بزرگ روحانیت را فریاد بر می آورد. مرجع نواندیشی که همواره از مردم گفته و به مفهوم واقعی کلمه دردمند و عدالت خواه است. انسانی که دوست داشت در

**اگر نگاه و فکر و اندیشه و مجاهدت فقیهان عصر مغول، گرد تمدن بر خوی و وحشی گری آنها پاشید و آنها را با تمدن و فرهنگ اسلامی آشنا ساخت و ما را امروز وامدار آنها ساخت، آیندگان نیز از سکوت و فریاد و اعتراض فقه های این عصر و زمانه یاد خواهند کرد و یکبار دیگر نسل تشنه آگاهی و آزادی را با اندیشه های نوین تشیع و عدالت خواهی آنها پیوند خواهد زد.**

حکومتی در برابر ملت خود بایستد و به جای اعطای حقوق و دلجویی ومدار، آنان را سرکوب نماید.

آن فقیه نامدار و مجاهد شیعه در طول این مدت، بیش از تمام عمر با برکنشان از حقوق طبیعی انسانها گفت و همچون امیر مومنان علی (ع) حقوق انسانها را از حقوق خداوند متفک ندانست و معتقد بودند که خداوند سبحان حقوق بندگانش را مقدمه ای قرار داد برای حقوق خود، پس هر کس اقدام به ادای حقوق بندگان خدا نمود در نهایت می تواند اقدام به ادای حقوق الهی نماید.

آری، فقها در مسیری هستند تا به انسانیت تحت ظلم، عدالت و آزادی علوی را بنمایانند. می خواهند به قول بیهقی، تاریخ و بنیای بسازند که تا روزگار باقی است،

انسان آزاده را بدرقه راه خود ساخت، به خوبی روشن است که سالهای پایانی عمر این فقیه دردمند و سترگ، فراموش ناشدنی است؛ از آن جهت که جدا از کشف و اشاعه رمز و رموزات تاریخ و فرهنگ شیعی، طرح و احیای جهان بینی اسلامی به بعد انسانی انسانها را نیز مورد توجه و دقت قرار داد و از حقوق نادیده گرفته شده شهروندی سخن گفت و در تمایز با حقوق بشر و حقوق اسلامی، حقوق انسان به ما هو انسان را فریاد زد. آنجا که صریحا می فرمود: "مردم در اسلام و ایمان و اعتقادات قلبی تفاوت دارند ولی حقوق اجتماعی و سیاسی آنان تابع درجات ایمان آنان نیست بلکه همه در حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و سایر حقوق اجتماعی مساوی می باشند."



نخواهند داشت. ایشان ایمان دارند که این سنت الهی و سنت تاریخ است که نه ظلم می ماند و نه ظالم...

کلام به پایان رسید و حکایت های ما همچنان باقی است و مانیز همچون همه، در اول وصف شخصیت و اندیشه مرجع نو اندیش شیعه در تمام ابعاد سیاسی، فرهنگی، قضایی، اقتصادی و... مانده ایم، زیرا این مقال گنجایش طرح و بررسی آن همه را ندارد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود، اما امیدواریم با عنایت الهی و در پرتو فرهنگ انسانی شیعه، عدالت و آزادی را تثبیت کنیم و از فرهنگ دروغ، ریا و تزویر به فرهنگ انسانی برسیم و از خدای سبحان، آگاهی و آزادی بشریت را بخواهیم. باید بخواهیم تا کلام حق **أَنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ** جاری و ساری گردد. باید به سوی او برویم و دست تضرع و زاری بسویش دراز کنیم، در عین حال که می دانیم حضرت حق، دعوتمان را اجابت خواهد کرد و امیدمان را در اصلاح و بازسازی خویش برآورده خواهد ساخت، چرا که نیک می دانیم از بسیاری زاری بنده همی شرم دارد.

**کرم بین و لطف خداوندگار**  
**گنه بنده کرده ست و او شرمسار**

کرد و به بندگان مخلص خدا نمایاند. این است که چنین فقیهانی راهنمایان بشریت برای نجات از ظلم و ستم و فساد و تزویر می گردند.

آیت الله با همین اعتقاد، حاکمیت در طول تاریخ مورد ظلم قرار گرفته است. آری مشی آیت الله بر این قرار گرفته است که با همین رویه، بنایی بسازد و تاریخی بنویسد که تا آخر روزگار باقی بماند و فتواها و نگاههایی عمیق و انسانی را پی افکند که در تحولات و معادلات جهانی دیده شود تا مسلمانان بر آن همه کرامت و شخصیت خود مباهات کنند.

آیت الله، کسی است که دل در گرو این گیتی غدار نیست و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ شمرد و به محکمه عدل الهی ایمان داشت و با همین ایمان و اعتقاد اعلام کرد که اسلام دین سهل و ساده است. اسلام دین خشونت و سخت گیری نیست. اسلام دین آزادی و آزادی خواهی است...

انسانها را بر جوامع بشری فریاد می زند و بر حقوق انسانها تأکید می ورزد و اعلام می دارد که نابودی ظلم و ظالمان جزو سنت الهی است و روزی فرا خواهد رسید که ستمگران در مقابل اراده ملتها هیچ چاره ای جز تسلیم

اسلام راستین است، همه انسان هستند و همه از حقوق مساوی برخوردار می باشند. پسندیده تر اینکه در پهنای تفکر بلند ایشان، حقوق انسان منفق از حقوق پایمال شده زنان نیست. قشر مظلومی که در طول تاریخ مورد ظلم قرار گرفته است.

آری مشی آیت الله بر این قرار گرفته است که با همین رویه، بنایی بسازد و تاریخی بنویسد که تا آخر روزگار باقی بماند و فتواها و نگاههایی عمیق و انسانی را پی افکند که در تحولات و معادلات جهانی دیده شود تا مسلمانان بر آن همه کرامت و شخصیت خود مباهات کنند. آیت الله، کسی است که دل در گرو این گیتی غدار نیست و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ شمرد و به محکمه عدل الهی ایمان داشت و با همین ایمان و اعتقاد اعلام کرد که اسلام دین سهل و ساده است. اسلام دین خشونت و سخت گیری نیست. اسلام دین آزادی و آزادی خواهی است...

در همین راستا و برای تقویت و تثبیت مبانی فقهی خود، از باران رحمت بی حساب الهی که همه جا را در ید قدرت خود دارد، نوشید و خوان نعمت بی دریغش را، که همه جا کشیده شده، درک

اختلافات و مناقشات سیاسی، دین از معادلات قدرت دور بماند و مرجعیت شیعه برای همیشه ملجأ و پناهگاه مظلومان و مستضعفان باقی بماند.

این مرجع نو اندیش شیعه، که با اندیشه های نوین و آن هم نزدیک به نیم قرن مطالعه و کنکاش و تحقیق در مبانی سنتی حوزه و تدریس و تحصیل آن، به رویکرد و برداشتی فقهی از دل همین فقه سنتی رسیده بود، توانست با فتواهای مبارک و میمونش، تحولی ژرف و عمیق در مبادلات اجتماعی - سیاسی و حقوق انسانی ایجاد کند.

آیت الله از همین قبیله درد آشنا، توانسته با این تحول، اسلام و تشیع و پیروان مظلومش را یکبار دیگر با رایحه های ایمان و اعتقاد واقعی و بوی طراوت و شادمانی، صلح و برادری، حقوق انسانی و... آشنا سازد و نام خود را در ردیف مصلحان آزادی و احیای دین مداری ثبت و ضبط نماید؛ کسی که دلباخته قدرت نیست و در هر پیام و گفتاری، فرهنگ ریا و تزویر را با ساده زیستی و ساده گویی بر ملا می سازد. فقیه شجاعی که دغدغه ها و ناله های مردم را می شنود و از حقوق پایمال شده آنها در همه جای زمین دفاع می کند. برای او فرق نمی کند که این انسان سیاه است یا سفید؟ زرد است یا سرخ. در نگاه او که برگرفته از

## غیر مسلمان شدن مرد شدن نیست

◀◀ ادامه از صفحه ۹

فرستد.)

هر عالم تلاشگر و منصفی به وجود این اصول پی خواهد بود و به دلیل صداقت و انصاف او قطعاً توفیق الهی رفیق او خواهد گشت و به حقیقت خواهد رسید، چرا که: (والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين). (۱۲۱)

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد. و خداوند با نیکوکاران است.

بسیار بعید و دور از ذهن است که محقق با صداقت و با تلاشی متوسط نتواند به حقیقتی در این سه اصل اساسی که شیرازی تمام ادیان آسمانی است، دست یابد. اما بنا به فرض بعید، مرتدی با خصایص مذکور، دارای حکم یاد شده است.

یک اجر دریافت می کند. (فقط پاداش الهی). از یاد نبریم که این پاداش، مخصوص خطاکارانی است که تمام تلاش خود را روشمندان بکار بسته اند، اما به دلایلی که خارج از اختیار آنها بوده است به واقعیت و حقیقت نرسیده اند.

بر همین منوال می توان گفت که پژوهنده ی کوشایی که در مباحث کلامی و عقیدتی تلاشی روشمندانه مصروف داشته اما از درک حقیقت قاصر بوده است، نه تنها عقوبتی در انتظار او نیست، بلکه حتی پاداش الهی را دریافت خواهد نمود. از یاد نبریم که پژوهنده ی مورد نظر ما، روشمندانه پیرامون سه اصل اساسی توحید و نبوت و معاد به پژوهش پرداخته است و این اصول چندان مبرهن و مستدل اند که

پژوهشگر مباحث عقیدتی و کلامی که به نتیجه ای خلاف واقع و ناصواب میرسد، نظیر فقهی است که در مباحث فقهی و فروع دینی پس از تحقیق و فحص کافی به فتوایی خلاف واقع و اشتباه نایل می گردد. آیا چنین فقهی مستحق عقوبت الهی است؟ هرگز! نه تنها فقهی که با تمام توان خود تلاش کرده و به واقع نرسیده است مستحق مجازات نیست، بلکه حتی شایسته دریافت اجر و پاداش الهی نیز هست.

این قاعده در فقه شیعه معروف است که: **للمصیب أجران وللمخطی أجر واحد** [۱۱]: (یعنی پژوهنده ای که به صواب و واقعیت برسد دو اجر دریافت می کند) اجر رسیدن به واقعیت و پاداش الهی) و پژوهنده ای که خطا کند، تنها

لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی أنفسنا وغرتهم الحیاة الدنیا وشهدوا علی أنفسهم أنهم کانوا کافرین × ذلک أن لم یکن ربک مهلک القرى بظلم وأهلها غافلون). (۱۰)

ای گروه جنّ و انس! آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می دادند؟! آنها می گویند: بر ضد خودمان گواهی می دهیم، و زندگی (پرزرق و برق) دنیا آنها را فریب داد، و به زیان خود گواهی می دهند که کافر بودند. این به خاطر آن است که پروردگارت هیچ گاه (مردم) شهرها و آبادیها را به خاطر ستمهایشان در حال غفلت و بی خبری هلاک نمی کند. (بلکه قبلاً رسولانی برای آنها می



## فلسفه دعاهای قرآنی

ادامه از صفحه ۴

عذابت کند و نه در آخرت. دنیا و آخرت خوب می شود. امام العارفين زين العابدين(س) مرد دعاست و صحیفه او که "زبور آل محمد" لقب گرفته، راهنمای بسیار خوبی برای چه گونه دعا کردن است و انسان می تواند هر نوع نیایشی را از آن حضرت بیاموزد. این اثر بی بدیل زبور آل محمد است.

حضرت امام سجاد(ع) در مکه به هنگام طواف، کسی را دید که در حال طواف دعا می کند. از وی پرسید: از خدا چه خواستی؟ گفت: از خدا صبر خواستم. عین روایت این است که حضرت دستش را روی کتفش گذاشت و فرمود: باز گرد. پرسید: چرا برگردم؟ فرمود: باز گرد و آنچه من می گویم، از خدا بخواه. گفت: چه بخواهم؟ فرمود: حال که صبر خواسته ای، صبر یعنی بلا و مصیبت، تو که نمی توانی بلا

و مصیبت را تحمل کنی، چرا از خداوند صبر طلبیده ای؟

گاهی خشکه مقدسی افراد گل می کند، چرا همه زندگی مشکل، گریه و ناله؟ همه که نمی توانند گریه و ناله کنند. به هر حال، امام به او فرمود: تو نمی توانی صبر کنی. هنگام دعا بگو خدایا به من عافیت بده؛ اللهم ارزقنی العافیة، عافیة الدنيا و الآخرة که هم این جا خوش باشم، هم در آخرت. مگر خوشی برای آدم های خوب بد است؟ آدم های خوب همیشه باید در ناراحتی باشند؟ این چه حرف بی حسابی است که ما می زنیم؟ الطیبات للطیبین همان طور که طیبات برای طیبین است خوشی ها هم باید برای همه باشد. باید در دعا خوب ها را خواست، عافیت و خوشی را طلب کرد.

### کرامت انسان در دعا

از جمله مسایل در دعا جهت دعاست، دعای ماه مبارک رمضان، سراسر امید است؛ اللهم ادخل علی اهل القبور السورور از مردگان آغاز می کند. پیام این دعا به کرامت انسان مربوط است. انسان حتی در زمان مرگش نیز مکرم است؛ چنان که در زمان حیاتش ارجمند بود و حقوقش باید رعایت می شد، در زمان مرگ نیز محترم است. آنان که طرفدار

حقوق انسان هستند و از حقوق بشر سخن می گویند، آیا از این همه احترام و کرامت در مکتب وحی آگاهی داشتند؟ دینی که دستورات خاصی برای پیروانش حتی پس از مرگ دارد. پس در

یک مسئولیت اجتماعی را می رساند؛ مبارزه با فساد و تباهی در امور مسلمین را طلب می کند. یعنی دعا کردن به این که در جوامع اسلامی فساد نباشد، البته همه جوامع انسانند و انسان هم بزرگوار است،



**از جمله مسایل در دعا جهت دعاست، دعای ماه مبارک رمضان، سراسر امید است؛ اللهم ادخل علی اهل القبور السورور از مردگان آغاز می کند. پیام این دعا به کرامت انسان مربوط است. انسان حتی در زمان مرگش نیز مکرم است؛ چنان که در زمان حیاتش ارجمند بود و حقوقش باید رعایت می شد، در زمان مرگ نیز محترم است. آنان که طرفدار حقوق انسان هستند و از حقوق بشر سخن می گویند، آیا از این همه احترام و کرامت در مکتب وحی آگاهی داشتند؟**

باب دعا اول، مسئله مردگان است که بر کرامت انسان دلالت می کند؛ لقد کرمتنا بنی آدم اللهم ادخل علی اهل القبور السورور اللهم اغن کل فقیر همه اش خوبی و خوشی است. خدایا، هر فقیری را بی نیاز کن. زیبایی این دعا آن جاست که در نهادش بحث همگانی مطرح است؛ یعنی درخواست خوبی ها برای دیگران. چیزهایی که آدم را خوشحال می کند، یا آن جا که آزادی تمام اسرا را از خداوند درخواست می کنیم؛ اللهم فک کل اسیر و در جای دیگر می خواهیم؛ اللهم اصلح کل فاسد من امور المسلمین یعنی چه؟

او تسلیمند؛ یعنی در این جا به معنی تسلیم است. یک معنی تسلیم، اسلام است. یکی هم این معنای متعارف بین ماست که در نماز میت می گوئیم: اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات که تمام برادران اهل سنت را هم شامل می شود و می گوئیم: خدایا، همه آن ها را ببامرز. این اسلام در این جا به معنی تسلیم در مقابل حق است و نظرم این است که خدایا فساد را از میان همه کسانی که در مقابل حق تسلیمند، ریشه کن ساز تا آن ها هم راحت زندگی کنند همان گونه که عرضشان، مالشان و حقوقشان محترم است. شما اگر امانتی را از یک غیرمسلمان گرفتید، حق ندارید در آن خیانت کنید یا اگر قراردادی را با غیرمسلمان بستید، حق ندارید بشکنید. ثلاثة لا عذر لاحد فيها: أداء الامانة الی البر و الفاجر و الوفاء بالعهد الی البر و الفاجر و البر الوالدین برین کانا أو فاجرین این ها انسان هایی

هستند که در مقابل حق تسلیمند و به دنبال حق و عدالتند، ولی مسلمان نیستند. می گوید خدایا بین آن ها هم فساد نباشد؛ آن ها نیز چون انسانند، صلاح در بینشان باشد. به هر حال، بنده احتمال می دهم معنی اللهم اصلح کل فاسد من امور المسلمین این باشد. ۱. صحیفه نور، ۱۵۷/۲۰.

۲. المیزان، ذیل آیه ۵۶ از سوره ذاریات.  
۳ - کتاب آشنایی با قرآن استاد شهید مطهری تفسیر سوره حمد صفحه ۹۰ الی ۹۱.

۴. بقره ۲۰۷.

۵. بقره ۲۰۵.

۶. آل عمران ۸.

۷. آل عمران ۱۴۷.

۸. اعراف ۲۳.

۹. ابراهیم ۴۷.

۱۰. حشر ۱۰.

۱۱. طه ۲۵ تا ۲۸ و مومنون ۹۷ و ۹۸ و

نمل ۹ و ۶۳ و آل عمران ۳۷ و فرقان ۷۴ و ...

۱۲. شعراء ۸۳-۸۷.

۱۳. نوح ۲۶-۲۸.

۱۴. نمل ۴۴.

۱۵. انبیا ۸۳.

۱۶. ص ۴۷.



# نابودی ظلم

## و نابودی ظالمان سنت الهی است



شاهد افزایش روحیه تملق، تهمت، دروغ و... هستیم که منشاء زیاد شدن مفساد اخلاقی و ناهنجاری‌های اجتماعی در جامعه بوده و هست. ایشان با اشاره به سیاست مزورانه ستمگران در پیشبرد اهدافشان فرمودند: بسیاری از جنایت‌کاران، متملقان و دروغ‌گویان علناً از جنایت و دروغ بدگویی می‌کنند و دیگران را به خوبی و فاصله گرفتن از بدی‌ها سفارش می‌کنند، اما مقصودشان این است و این‌گونه القا می‌کنند که فقط ما خوبیم و شما همگی بد هستید و در شرق و غرب عالم که بگردید، همگی جنایت‌کارند جز ما! آیت الله صانعی در پایان خاطر نشان ساختند: «در حال حاضر، افراد دلسوز و معتقدی هستند که از راه‌های مختلف مطالبی را متذکر می‌شوند؛ آن‌ها نه غرضی دارند و نه دنبال پست و مقام هستند، لذا مسئولان هم باید به خیرخواهی این عده برای پیشرفت کشور توجه داشته باشند.»

ظلم می‌ماند و نه ظالم و ستمگر، فَتَّحْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» این مرجع عالی‌قدر در ادامه بایان اقسام ظلم، ظلم به اسلام، علم و دانش و فضیلت و تقوا را بزرگ‌ترین ظلم‌ها عنوان کردند و افزودند: «ظلم به مراکز علمی از جمله حوزه‌ها و دانشگاه‌ها این است که عشق به تحصیل و تحقیق در این مراکز کم شود، حوزه‌های علمیه ای را که روزگاری دارای قدرت علمی زیادی بودند، اگر با برخی دخالت‌ها دچار سطحی‌نگری و ظاهرگرایی گردند، این ظلم به حوزه است. اخراج اساتید دانشگاه‌ها و ایجاد مانع برای تحصیل دانشجویان، ظلم به دانشگاه است همان‌گونه که عدم استفاده از اساتید بزرگ دانشگاه هم ظلم و ستم به دانشگاه است.» آیت الله العظمی صانعی رشد ناهنجاری‌های اجتماعی در سطح جامعه را ظلم و ستم به فضیلت و تقوا دانستند و افزودند: «متأسفانه روز به روز

توصیف کردند و فرمودند: «کسی که مستقیماً به ظلم و ظالم کمک می‌کند، در گناه آن شریک است و همچنین فرد سومی که در مقابل ظلمی که به دیگران می‌شود، سکوت کند، و راضی به آن باشد هر سه به طور مساوی در ظلم و عقاب آن شریکند. از امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که می‌فرمایند: اگر در مشرق عالم، کسی را بکشند و در مغرب، کسی به آن قتل راضی باشد، مثل آن قاتل در گناه قتل شریک است.» این مرجع عالی‌قدر مخالفت با اعمال و کردار ظالمان و کسانی که حقوق ملت و حقوق اسلام را پایمال می‌کنند یک وظیفه عنوان کرد و افزود: «دیگران و کسانی را هم که از اوضاع و احوال اطلاع ندارند، باید آگاه کرد و حتی اگر کسی از دوستان و منسوبین یا هر کس دیگری با ستمگران همراهی می‌کند، باید با زبان نرم او را از عقوبت کارش آگاه کرد. به آن‌ها بگوییم که این سنت الهی و سنت تاریخ است که روزگاری نه

روزی فرا خواهد رسید که ستمگران در مقابل اراده ملت‌ها هیچ چاره‌ای نخواهند داشت این سنت الهی و سنت تاریخ است که نه ظلم می‌ماند و نه ظالم، و ان شاء الله روزی فرا خواهد رسید که اسلام راستین حاکم خواهد شد. حضرت آیت الله العظمی صانعی در دیدار جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران و کرج با معظم له ضمن بیان مطلب فوق اظهار داشتند: «در آن روز لرزه بر اندام ستمگران خواهد افتاد و آنها هیچ راه چاره‌ای در مقابل اراده ملت‌ها نخواهند داشت و روشن است که ملت‌ها با آن‌ها چه خواهند کرد.» آیت الله العظمی صانعی تنفر ملت‌ها از ظلم ظالمان را نشانه آگاهی و بیداری آن‌ها توصیف کرد و افزود: «خدا را شاکریم که اعتقاد ما و شما عزیزان هنوز که هنوز است، با این همه ظلمی که به نام اسلام به ملت‌ها می‌شود، پابرجاست.» ایشان سکوت و رضایت در برابر ظلم و ستم را سبب شراکت انسان در ظلم



گزارش تاسوعا و عاشورا  
دفتر روح القدس  
حضرت آیت الله العظمی صانعی  
آبان و آذرماه ۱۳۹۰ - محرم ۱۴۳۳ - نوامبر ۲۰۱۱  
شماره سوم / صفحه ۳۳  
www.saanei.org & istifta@saanei.org

دفتر قم:

خیابان شهید محمد منتظری. کوچه هشتم. پلاک ۴

کدپستی ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹

تلفن: ۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۹۰۹ - ۷۷۴۴۶۷۶ - ۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۳۵۰۸۰

ایمیل: [istifta@saanei.org](mailto:istifta@saanei.org)

حضرت آیت الله العظمی صانعی

اسلام دین منطق و استدلال است. از همین رو در قرآن به پیامبر می فرماید: مردم را با حکمت و سخن نیکو و مشی خرمندانه به سوی خدا دعوت کن. نه با زور و سر نیزه و قدرت. ما در زمانه ای زیست می کنیم که بشریت به طرف صلح جهانی می رود. چکیده اندیشه ها

درج مقاله ها و تحلیل ها در راستای اطلاع رسانی و ارتقاء سطح فکری می باشد و دلالتی بر تایید آن نیست.

حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی) در پایان درس خارج فقه:

# توبه ظلم به جامعه و مردم، استغفرالله نیست

منطق و استدلال با دشمن سخن گفت که آیا من حرامی را حلال کرده ام یا حلالی را حرام ساخته ام، پس چرا ریختن خون مرا مباح می دانید؟ که آنان به امام پاسخ دادند: بغضاً لا بیک (به واسطه بغضی که از پدر شما علی علیه السلام در دل داریم با تو می جنگیم). آیت الله صانعی افزودند: امروز هم عده ای با یاران و دوستان امام سلام الله علیه دشمنی می کنند، ولی باطنشان بغضاً للامام است البته خود امام هم به بعضی ها فرمودند که بعد از من به شما ظلم خواهد شد. ایشان افزودند: امروز از بین بردن اهداف، بی احترامی به خانواده امام و یاران امام، ظلم به امام است. فوری نگویید جعفر کذاب! واقعاً خانواده و یاران امام، جعفر کذاب، شمر ذی الجوشن و مفسد فی الارض هستند؟ متوجه باشید که یک امضا، یک قلم زدن و یک قدم برداشتن اگر کمک به ظلم به جامعه و مردم باشد، خدا از آن نمی گذرد و توبه آن هم گفتن استغفرالله نیست. ایشان در پایان سخنان خود با توصیه به شاگردان خویش به توسل به امام حسین علیه السلام و بیان این

که امام حسین علیه السلام هیچ کس را ناامید نمی کند، این گونه دعا فرمودند: "خدایا، به مقام ابی عبدالله به بزرگواری ابی عبدالله قسم ات می دهیم در این ماه محرم، از همه انسان ها، مسلمانان، شیعیان و مخصوصاً گرفتاران بند و زندان و حبس، رفع گرفتاری بفرما. خدایا، نکند که ما جزء راضیان به ظلم ظالمین باشیم، خدایا، توفیق بده که نه راضی، نه معین و نه ظالم باشیم. خدایا قلوب ما را به کرامت و بزرگواری ابی عبدالله آشنا بگردان."

۱۳۹۰/۹/۶

## پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت درگذشت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد هاشمیان

بسمه تعالی  
"کلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ"  
حضرت آیت الله جناب آقای هاشمی رفسنجانی دامت افاضاته درگذشت حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد هاشمیان را - که از دوستان قدیمی ما و شما در حوزه علمیه قم و دروس فقه و اصول امام امت سلام الله علیه بودند - خدمت شما و همه وابستگان نسبی و سببی؛ مخصوصاً اخوی گرامی شان فاضل متعهد، حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ حسین هاشمیان تسلیت عرض نموده و از خداوند مهربان برای آن مرحوم رضوان و رحمت واسعه، و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل را خواستارم.

۱۵ محرم الحرام ۱۴۳۳

یوسف صانعی ۱۳۹۰/۹/۲۰

شب عاشورا هم خطاب به یارانش فرمود: این ها با من سر جنگ دارند نه با شما، لذا هر که می خواهد برود، برود. در واقع امام با آزادی عملی که به اصحابش می دهد، هزاران درس انسانیت، کرامت و حقوق بشر را به جامعه بشری می آموزد. آیت الله العظمی صانعی در فراز دیگری از سخنان خویش، گفت گوی با مخالف را منطق ابی عبدالله علیه السلام عنوان کردند و فرمودند: "حرکت امام حسین علیه السلام برای جنگ و خون ریزی نبوده، از اول با منطق و استدلال و گفتگو، حرکتش را آغاز کرد و روز آخر هم با

حضرت آیت الله العظمی صانعی در آستانه فرا رسیدن ماه محرم الحرام ۱۴۳۳ و در پایان درس خارج فقه خویش با بیان اینکه حادثه عاشورا تا ابد زنده خواهد ماند فرمودند: یکی از اسرار زنده ماندن داستان کربلا این است که آن کسی که عزاداری می کند با گریه اش و با زبان عملش می گوید من با ظلم، ظالم و اعمال ظالمانه مخالفم. ایشان افزودند: آن کسی که عزاداری می کند می خواهد بگوید که ظالم و کمک کننده به او و شخصی که راضی به عمل آنهاست هر سه در این امر شریکند. ایشان با بیان اینکه براساس روایات، رضایت دادن به ظلم ظالم سبب شرکت انسان در ظلم می شود فرمودند: "این دیوانگی است که انسان به خاطر دیگران به جهنم برود. او ریاست کند، او بخورد و ببرد و ظلم کند و ما به صرف رضایت در این امر همراه او جهنمی شویم."

آیت الله العظمی صانعی افزودند: به دلیل اهمیت این مسأله است که ائمه علیهم السلام می فرمایند: توبه ظلم به جامعه، و به مردم، استغفرالله گفتن نیست، بلکه باید برود و صاحبان حق و مردمی را که به آنها ظلم کرده، راضی نماید.

ایشان در بخش دیگری از سخنان خویش با بیان اینکه اسلام دین علم، آگاهی و منطق است به سیره امام حسین علیه السلام در این خصوص اشاره کردند و فرمودند: "در نهضت عاشورا امام علیه السلام از آغاز حرکت تا زمان شهادت به مردم، هم آگاهی داد و هم آزادی؛ هیچ وقت نمودبالله نخواست مردم را تخدیر کند و از آنان سوء استفاده نماید



گزارش تصویری مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی در دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی